
تفسیر حکیم
جلد نهم
استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر حکیم جلد ۹

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

ادامه سوره نساء

تفسیر آیه ۸۶

اشاره

وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً.

و هنگامی که به شما درود گویند، شما درودی نیکوتر از آن، یا همانندش را پاسخ دهید، یقینا خدا همواره بر همه چیز حسابرس است.

شرح و توضیح

سلام در لغت به معنای سلامتی، سلام کردن، درود و تحیت فرستادن به دیگران، مطیع و تسلیم شدن است.

سلام کردن به دیگران که در حقیقت رعایت کردن ادب، و عمل به یکی از حقایق فرهنگ الهی است از جهت معنوی به معنای ایمنی دادن به فرد و خانواده و جامعه است، کسی که سلام میکند به طرف مقابلش که فرد یا خانواده یا جامعه است اعلام قطعی میکند، و تعهّد واقعی میدهد، که از جانب من در جان و مال و آبروی خود در امان باشید، و یقین بدانید که شرّ و زیان و خسارت و ضرری از سوی من به جان و مال و آبروی شما نخواهد رسید.

از آنجا که فرهنگ پاک اسلام برای ایجاد وحدت و روابط محبتآمیز، و پیوندهای اخلاقی، و برخوردهای پسندیده و نیکو ارزش فوق العاده قایل است، سلام را که مستحبی با اهمیت است، و اعلام امنیت از طرف سلامدهنده به طرف مقابلش میباشد مقدمه برای تحقق روابط عاطفی و پیوندهای اخلاقی، و برخوردهای سالم و پسندیده قرار داده، و بر اساس فرمانی که در آیه شریفه به سلام شونده داده شده استفاده میشود که پاسخ سلام به صورتی بهتر یا مانند آن واجب شرعی و تکلیفی دینی است، و به عبارت روشنتر، از جانب خود اعلام

امنیت کند، و متعهّد بشود که ازسوی من هم به شما سلامدهنده شرّ و خسارت و زیانی به جان و مال و آبرویت وارد نخواهد شد.

قطعا اگر امت اسلام، به این معنا به یکدیگر سلام کنند، و نسبت به امنیت دادن به یکدیگر متعهد باشند، و حق سلام را بجای آورند، در میانشان موج محبت و عاطفه، و نور اخلاق حسنه، و آثار برخوردهای صحیح و پسندیده تحقق پیدا میکند.

مسئله سلام به این معنا و پاسخ آن به بهتر از آن یا جوابی به مانندش آن چنان با ارزش و عملی سنجیده و کاری انسانی و اسلامی است که از جمله پایانی آیه شریفه به صراحت استفاده میشود که خداوند این سلام و پاسخ آن را در پیشگاه عدل و رحمتش محاسبه کرده، و ثواب و پاداش آن را به سلامکننده و پاسخدهنده آن عنایت خواهد کرد.

نکتهای ظریف

سلام چنان که از آخرین آیه سوره مبارکه حشر استفاده میشود از اسامی پروردگار مهربان است، اوست که به تمام مومنان واقعی یعنی آنان که خدا و قیامت و پیامبران و فرشتگان و کتابهای آسمانی به ویژه قرآن مجید را باور کردهاند، و روش و حرکات و اعمالشان، بر اساس آن باور است وعده حیات طیبه در دنیا و ایمنی از عذاب در قیامت و مصونیت از فزع اکبر داده است، و عدهای که هرگز نسبت به آن تخلّف صورت نمیگیرد.

این نام مقدس را که خود برای خود انتخاب کرده، برای تحقق روابط عاطفی، و تجلّی اخلاق حسنه، و پدید آمدن زمینه برخوردهای مناسب، از خزانه رحمت و لطفش به عنوان گوهری با ارزش در اختیار بندگان نهاده، تا آن را در برخورد با

یکـدیگر مبادله نماینـد، آن که به دیگری میرسـد، یا کسـی که بر شخصـی وارد میشود، این گوهر عرشـی را بیدریغ در اختیار طرف مقابـل بگـذارد، و طرف مقابـل هم بـا اضـافه کردن دعـائی در کنـار آن گوهر، آن را به پرداختکننـده بازگردانـد فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها، به یکـدیگر تعهـد امنیت و پیمان سالم مانـدن از زیان و خسارت دهنـد، تا با چنین سـلامی و تحقق یافتن معنایش رابطه محکم عاطفی، و موج عاشقی، و ارتباط اخلاقی ایجاد شود.

بـا این آیه شـریفه که در حقیقت تعلیم ادب اسـلامی و انسـانی است، انسان را به این معنا آگاهی میدهـد که هر که آراسـته به ادب نباشد، شایسـته صـحبت و آثار آن نیست، و صـحبت بر سه مرتبه است، ۱- صـحبت با حق به ادب موافقت ۲- صحبت با خلق به ادب مناصحت ۳- صحبت با نفس به ادب مخالفت.

هر کس که پرورد این آداب نیست وی را به با مصطفی (ص) هیچ راه و هیچ کار نیست، و وی را در حریم توحید و فضای لا إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ قدری و منزلتی نمیباشد ادب کامل و آداب جامع حقیقتی است که خداوند پیامبرش را به آن آراسـته نمود، و پیامبر از این واقعیت چنان که در جوامع حدیث آمده خبر داد:

«ادبّنی ربی فاحسن تادیبی»

خداوند مرا به ادب آراست و نیکو مرا ادب نمود

وجود مبـارکش شب معراج در آن مقـام اعظم، به پیشـگاه حضـرت ربّ العزه ادب بجای آورد، تا جائی که حضـرت حق از او این چنین خبر داد

ما زاغَ اَلْبَصَرُ وَ ما طَغى: (۱)

دیده پیامبر [آنچه را دید] بر غیر حقیقت و به خطا ندید و از مرز دیدن حقیقت

۱- ۱) - نجم: ۱۷.

هم در نگذشت.

و با مردم چه دوست، چه دشمن ادب صحبت نگاه داشت تا از او به این صورت وصف فرمود:

وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ: (۱)

و یقینا تو بر بلندی سجایای اخلاقی عظیم قرار داری.

اصول آداب صحبت در معاملت با حق آن است که: دانش و آگاهی در هر نوع عبادت و معاملت بکارگیری، و فرهنگ حق و آئین الهی را بزرگ شماری، و در انجام فرمانهای حق از هوا و هوس و تمنیات نامشروع بپرهیزی، و روش پیامبر و اهلش را گرامی داری، و از بدعت و اهل آن دوری گزینی، و از موضع تهمت و گمان سوء کنارهگیری نمائی، و در پرستش خدای مهربان از وساوس و عادات جاهلی و ریا و سستی و کاهلی دور باشی، و از خودآرائی به تعبّد که کاری منافقانه است حذر کنی، و تا جائی که میسّر است مستحبات و نوافل و تهجد را از چشم دیگران پوشیده داری، و نام حق را به غفلت به زبان نیاوری، و با شریعت و قوانین آن بازی نکنی، و در گفتار و رفتار و دیدار و خوردن و خفتن و حرکت و سکون ورع و تقوا به کارگیری، و هیچ زمانی از خود و عبادت و خدمتی که به خلق داری راضی نباشی، و همه روزگارت را بر صدق و صفا سپری کنی، و ناخشنودی از خویش را به خاطر تقصیر در عبادت و خدمت به خلق همواره دنبال نمائی، و همه وقت توبه و استغفار را نصب العین خود قرار دهی، چنان که از رسول خدا نقل شده:

«انه لیغان قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مأ مرّ:»

۱- ۱) - ن: ۴.

دلم را گرد و غبار مادیت، و بودن در دنیا به کدورت آلوده میکند، به این سبب هر روز صد بار از حضرت حق درخواست آمرزش و مغفرت میکنم.

برخی از صحابه واقعی رسول خدا، چنان از دینداری و عبادت و خدمت خود ناخشنود بودند که روایت شده معاذ بن جبل گاهی به درب خانهها میرفت و میگفت:

«تعالوا نومن ساع:»

بیائید یک ساعت از روی حقیقت به حقایق ایمان آوریم!

اما اصول آداب صحبت در معاملت با خلق آن ا ست که: از نصیحت کردن خلق و خیرخواهی در همه امور برای آنان و مهربانی نمودن با ایشان به ویژه با مومنان و مسلمانان دریغ نورزی، و خود را از همه کس کمتر دانی، و حق همگان را بجای آوری، و از سوی خود به همه مردم انصاف دهی، و ایثار و مواسات و خوشخلقی را در همه وقت و با همه کس مراعات کنی، و از اختلاف و نزاع و دروغ گفتن به برادران دینی و همنوعان خود بپرهیزی، و با ایشان ه به درشتی سخن نگوئی، و پاسخ پرسش آنان را به نرمی و محبت دهی، و از من و ما گفتن و خود را در میانه به حساب آوردن دروی کنی، که هر کجا خصومت و نزاع و اختلاف و کشمکش است، محصول تلخ من و مائی است، جون من و ما معدوم گردد و فقط خدا در خیمه حیات متجلی باشد همه خصومتها از میان برود.

درستی و محبت و صفا و یکرنگی آنجاست که من و مائی در کار نباشد، در فضای دوستی و محبّت جز گذشت و صفا، و خیر و خیرخواهی نباشد، چون با چشم محبت و دوستی نظر شود، عیوب بدنی و تقصیراتی که از عوارض بشری است دیده نشود.

حکایت کنند مردی را زنی بود که یک چشم آن زن دچار لکّه سپید میبود و

آن مرد از شدت محبت و عشق به همسرش از آن لکه سپید بیخبر بود، که:

«حب الشیئی یعمی و یصّم»

عشق شدید به شیئی دیده را از دیدن عیب آن شیئی کور میکند، و گوش را از شنیدن کر مینماید

چون عشق و محبت مرد به همسرش کم شد، به زن گفت: این سپیدی در دیدهات چه زمانی پدید آمد؟ زن گفت: از زمانی که محبت و عشق به من در دل تو نقصان گرفت! (۱)

در هر صورت سلام که مستحبی مؤکّد و پاسخ آن تکلیفی واجب است، اعلام قطعی سلامکننده به سلامشونده است، که از سوی من هیچ خطری و زیانی متوجه تو نیست و من با این سلام نمودن، از هر جهت به تو ایمنی و مصونیت میدهم، امام عارفان، امیر مؤمنان، بیانکننده حقایق، و تفسیرکننده معارف در حکمت ۲۵۲ نهج البلاغه به این معنا اشاره کرده، آنجا که میفرماید:

«و السلامَ اماناً من المخاوف:»

خداوند سلام را اعلام امنیت از سوی سلامدهنده به سلامشونده قرار داد.

تحیت در فرهنگ دین

سلام، سخن نیک، نامه، هدیه، احسان، همه و همه از مصادیق تحیت است، و هر کس یکی از این امور را در حق انسان انجام داد، بر انسان واجب است بمانند آن، یا بهتر از آن را در حق او انجام دهد.

در دستورات دینی آمده است، سواره بر پیاده، کوچک به بزرگ، جمعیت اندک به جمعیت بسیار، وارد بر واردشده، سلام کنند، و برای این که به روش

۱- ۱) - تفسیر کشف الاسرار ج ۲ ص ۶۲۳ با تلخیص و ساده نمودن عبارات.

پیامبر اقتدا شود، کمال ادب و تواضع به این است که افراد بزرگسال به اطفال سلام دهند.

بزرگان از علما و اهل دل میگویند: از سلام کردن به دختران و زنان جوان که نسبت به انسان بیگانه هستند و هیچ محرمیتی با آدمی ندارند به خاطر خوف از فتنه باید پرهیز کرد، با توجه به نهی از سلام به دختران و زنان جوان نامحرم باید گفت، سلام در این مورد شاید ثوابی نداشته باشد، و بلکه زمینهساز معصیت و افتادن در چاله و چاه گناه است.

سلامکننده باید علاوه بر اعلام امنیت به طرف مقابل درنیتش، سلام کردن را برای جلب خوشنودی حق انجام دهد، و در این زمینه نسبت به همه مساوات در این عمل پسندیده را رعایت کند، و بزرگی و کوچکی و غنا و فقر و قدرت و بیقدرتی طرف خود را لحاظ ننماید و صاف و بیطمع و بر اساس صدق و صفا سلام کند، و نگذارد تفاوت اشخاص در امور اعتباری سبب تفاوت در سلام یا جواب آن گردد.

حکایت شده گردشگری بر دانشمندی وارد شد و بر او سلام کرد، دانشمند سرد و آهسته جواب سلام او را داد، سپس ثروتمندی بر او وارد شد و سلام کرد، دانشمند پاسخ او را با صدائی بلند و آشکار داد، گردشگر فریاد برداشت: خداوند تو را مورد رحمت قرار دهد، درباره سلام چه نظری داری؟ آیا سلام بر دو نوع است یا سه نوع؟ ، دانشمند گفت سلام یک نوع است نه چند نوع.

گردشگر گفت: من در اینجا سلام را دو نوع دیدم!

دانشمند از گفتار او به حیرت افتاد و در درونش احساس شرم و خجالت کرد.

ص:۸

گردشگر گفت: ای دانشمند مسئله‌ای را از تو میپرسم و آن مسئله این است: درباره کسی که سوگند یادکرده به خانه‌ای که بر پایه سنت اسلامی بنا نشده وارد شود، مانند منی که وارد خانه تو شدم آیا سوگندش را شکسته و باطل نموده است یا نه؟ ! دانشمند از پاسخ او درمانده شد و سکوت کرد، شاگردانش گفتند: ای گردشگر از مجلس ما که مجلس درس است بیرون رو زیرا وقت ما را به بحث و مباحثه درباره جواب سلام استاد گرفتی و از ادامه درس بازداشتی، استاد گفت: ای جوانان دانشجو، مثل او و شما مثل گمراهی است که راه درست را گم کرده و از گمراهی مثل خودش درخواست راهنمائی میکند، آیا گمراه هدایتگر گمراه است یا نه؟ !

این استاد شماست که راه آخرت و جاده مستقیم را گم کرده، و شما برای راهیابی نزد او آمده‌اید، من که خود با بیانات این گردشگر معلوم شد گمراهم چگونه شما را هدایت کنم، سپس کلاس درس را رها کرده و بیرون رفت! (۱)

به قول صائب، شاعر نکته‌گوی کمنظیر

ز بی دردان علاج درد خود جستن به آن ماندج

که خار از پا بیرون آرد کسی با نیش عقربها

تحیت و سلام در ملتها

اقوام و ملتهای جهان چه آنان که متمدن هستند، و چه آنان که در فضائی خالی از دانش و تمدن زندگی میکنند.

هریک بر اساس فرهنگی که دارند تحیت مخصوص به خود دارند، که در هنگام برخورد با یکدیگر از تحیت ویژه به خود استفاده میکنند.

۱- ۱) - روح البیان ج ۲ ص ۳۰۸.

اشاره به دست یا به سر، کلاه برداشتن از سر، خم شدن، یا استعمال لغتی خاص.

المیزان میگوید: اگر در این تحیتهای مختلفی که میان اقوام و ملل وجود دارد، تامّل کنید به دست میآورید که تحیتها حکایت از یک نوع خضوع و خاکساری، و خواری و ذلّتی است که آدم پست در برابر شخص عالی، یا وضیع در مقابل شریف، فرمانبر در پیشگاه فرمانروا و عبد در برابر مولای خود ابراز میدارد، خلاصه کاشف از رسم و استحباد و بردهگیری است که همیشه در اعصار بیبندوباری و عصرهای بدتر از آن در میان ملل رواج داشته، هر چند که تغییر رنگ میداده است.

بر این اساس ملاحظه میکنیم این تحیتها، از مطیع و فرمانبر ابتدا میشود و به مطاع و فرمانروا پایان مییابد، از دانی و وضیع شروع میشود، و به عالی و شریف ختم میگردد، این یکی از میوههای بتپرستی است که از پستان بردهپروری شیر خورده است.

به طوری که میدانید بزرگترین همّ و دغدغه اسلام این است که و ثنیت و بتپرستی و هر راه و رسمی را که منتهی به و ثنیت میشود یا از آن متولد میگردد نابود سازد.

لذا در تحیت هم یک طریقه صاف و مستقیم و روشی که درست ضد روش بتپرستی و رسم استحباد است انتخاب نموده، این روش عبارت است از القاء سلام.

القاء سلام در حقیقت، ایمن ساختن کسی است که بر او سلام شده، ایمنی از تعدی بر او، و ایمنی از لگدکوب شدن حریت فطری انسانی که از جانب حق به

او بخشیده شده است.

اولین چیزی که یک اجتماع تعاونی بین افراد خود لازم دارد این است که هر فرد، در جان و مال و آبروی خود و هر چه بر گشت به این سه مطلب داشته باشد از دست دیگران در امان باشد.

این است معنای سلام که خداوند آن را سنت قرار داده، و باید دو نفری که به هم میرسند به یکدیگر القاء کنند. (۱)

سلام در دنیا و آخرت

خداوند مهربان تحیت خود را در دنیا و آخرت نسبت به پیامبران و مؤمنان سلام قرار داده است.

سَلاٰمٌ عَلیٰ نُوحٍ فِی اَلْعٰالَمِینَ (۲)

سَلاٰمٌ عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ (۳)

سَلاٰمٌ عَلیٰ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ (۴)

سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ (۵)

سلام بر اساس آیات قرآن تحیت فرشتگان خدا به اهل ایمان است.

وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بٰابٍ (۲۳) سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ (۲۴)

۱- ۱) - المیزان ج ۵ ص ۵۱.

۲- ۲) - صافات: ۷۹.

۳- ۳) - صافات: ۱۰۹.

۴- ۴) - صافات: ۱۲۰.

۵- ۵) - یس: ۵۸.

(۱)و فرشتگان از هر دری بر مؤمنان خردمند وارد میشوند و میگویند: سلام بر شما باد.

و نیز تحیت اهل بهشت به یکدیگر سلام است:

وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهٰا سَلاٰمٌ:

و درود آنان در بهشت سلام است.

سلام به اهل قبور هم جایز است زیرا روح آنان سلام اهل دنیا را درک میکند و پاسخ میدهد، اگر روح در گذشتگان سلام را نمیشنید و پاسخ نمیداد، امر پیامبر به سلام به اموات حکیمانه نبود، در حالی که حضرت وقتی به قبرستان عبور میکردند به واردشدگان در برزخ سلام میکرد، و به امت هم دستور سلام به اهل قبور را داده است.

پیامبر چون به قبرستان میگذشت خطاب به اهل قبور میفرمود:

«و علیکم السلام اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین رحم الله المستقدمین منکم و المستأخرین منا، انتم لنا سلف و نحن لکن تبع و انا انشاء الله بکم لا حقون نسئل الله لنا و لکم العافی:» (۲)

ای اهل دیار از مسلمانان و مؤمنان بر شما سلام باد.

خداوند در گذشتگان از شما و باقیماندگان از ما را رحمت کند، شما درگذشتید و ما هم به شما ملحق میشویم از خداوند برای خود و شما درخواست عافیت داریم.

در حدیثی نقل شده:

ص:۱۲

۱- ۱) - رعد: ۲۴.

۲- ۲) - روح البیان ج ۲ ص ۳۰۸.

«ما من عبد یمر بقبر رجل کان یعرفه فی الدنیا فیلم علیه الاعرفه و ردّ (ع) :» (۱)

انسان به قبر مردی که در دنیا او را میشناخته با سلام کردن به او نمیگذرد مگر این که روح میت او را میشناسد و سلام او را جواب میدهد.

رسول خدا میفرماید:

«ما من مسلم یسلّم علی الاردّ الله علی روحی حتی ارد (ع) :» (۲)

مسلمانی پس از انتقال من به عالم آخرت بر من سلام نمیکند.

مگر این که خداوند سلام او را به روح من میرساند و من سلامش را پاسخ میدهم.

امثال این روایات در رابطه با پیامبر و اهل ایمان در کتابهای اهل سنت کم نیست که دلالت واضح دارد بر این که ارواح آرمیده در برزخ سلام اهل دنیا را میشنوند و آن را پاسخ میدهند، و این گونه روایات علاوه بر دلایل فلسفی قوی دلالت بر بقاء روح دارد، و این احادیث و دلایل عقلی مشت محکمی بر دهان یاوهگویان گروه انگلیسی ساخته وهابیت است که حرم پیامبر و حرم ائمه بقیع و اولیاء مدفون در آنجا را به اسارت گرفته و ظالمانه به مصادره آن مکانهای شریف اقدام کرده و از زیارت شیعیان و پیروان دیگر مذاهب اهل سنت جلوگیری میکنند و با وقاحت و بیشرمی پیامبر و اولیاء خدا را برخلاف آیات قرآن که میفرماید شهدای راه حق را مرده نپندارید بلکه آنان زندههائی هستند که نزد پروردگارشان روزی میخورند مرده میپندارند و میگویند اینان سلام و دعا و زیارات شما را نمیشنوند.

آری از پیروان مذهبی که در وزارت خارجه انگلستان ساخته شده، و عقایدی

۱- ۱) - جامع الصغیر حدیث ۸۰۶۲.

۲- ۲) - مسند احمد حنبل حدیث ۱۰۴۳۴.

شیطانی، و باورهائی ضد قرآن و روایات دارند جز سوء رفتار، و بد خلقی و عصبانیت، و بیمهری، و تهمت به پیامبر و مؤمنان توقعی نمیرود.

از آیه شریفه مورد بحث استفاده میشود که ملّت اسلام و جامعه مؤمن مکلّف هستد چنانچه جوامع دیگر خواهان مناسبات سالم هستند، و میخواهند در فضائی امن و حریمی با امنیت در کنار مسلمانان باشند از خواسته آنان استقبال کنند، و خواهان سلامت و امنیت آنان باشند.

سلامهای نماز

قاضی سعید قمی در کتاب اسرار عبادات و حقیقت نماز مینویسد:

دانستی که تشهد مقام جلوس بر روی فرش انس با خداوند است، البته این مقام بعد از آن است که نمازگزار در نمازی که به عنوان معراج مؤمن به شمار رفته از مقام پائین و حضیض بندگی به آسمان عروج کند، و آسمان به آسمان بالا رود، سپس در مقام قرب به خدمت ایستد، آنگاه توسط رکوع به مقام پردهبرداری از حجابها و قرب صفات رسد. و سپس خود و همه ما سوی الله را ترک گوید، و خویشتن را در پرتو انوار جمال الهی فانی سازد، و در مقام سجده سر به خاک ساید، در این وقت است که حق تعالی خلعت بقاء را به اندام او میپوشاند، و با او روی فرش انس قرار میگیرد، و او با خدا به نحو دلخواه درباره آنچه به زبان او جاری میشود، و از ضمیر او میگذرد سخن میگوید، شهادتین میگوید، درود میفرستد، و خواهان شفاعت میشود.

به این معنا توجه داشته باش که مقامات معرجیهای که برای نماز شمرده شده، اجمالاً دارای حقایق بیشمار و دقایق فراوانی است که برای تکامل انسان در نظر گرفته شده، و از آغاز آفرینش آدم تا هر پیامبر وهر ولی حق را به تفاوت درجات

و مقامات شامل است، یعنی هر مقام و درجهای ویژه یک پیامبر است، زیرا درجات پیامبران یکنواخت نیست بلکه شدید و غیر شدید میباشد:

تِلْکَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ: (۱)

این پیامبراناند که برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم.

بنابراین برای هر پیامبری یک مقام تا بخشی از یک مقام است، و او اصل و حقیقت آن مقام به شمار میرود چنان که فرمود:

کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ: (۲)

هرکس براساس ساختار بدنی و روحی خود عمل میکند.

و نیز فرمود:

وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا: (۳)

و برای هر یک نسبت به آنچه انجام دادهاند مراتبی خواهد بود.

تا آن که درجات و مقامات نبوت به کمال و تمام رسید و منتهی به سید اولین و آخرین و وصی بلا فصل او شد.

خداوند به این معنا در این آیه شریفه تصریح دارد:

اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِیناً: (۴)

امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را

۱- ۱) - بقره: ۲۵۳.

۲- ۲) -اسری: ۸۴.

۳- ۳) - انعام: ۱۳۲.

۴- ۴) - مائده: ۳.

برای شما به عنوان آئین رضایت دادم.

بر اساس این آیات حقیقت نماز به وجود پیامبر و امیر مؤمنان به تمامیت خود رسید، آن گونه که مقامات معراج به آن دو بزرگوار کامل گردید، پس آنان اصل نماز و هر عبادت و ریشه هر خیر و کمال میباشند.

چنان که فرمود: من نماز مؤمنان هستم، و آنگونه که پیامبر در شب معراج همه پیامبران را دیدار کرد نمازگزار عارف هم باید در نمازش همه پیامبران را با چشم دل ملاقات کند، چرا که هر مقام از مقامات نماز با یک یا چند نفر از پیامبران پیوند دارد. و آنان اصل و حقیقت آن مقام میباشند، چنان که در پرسش مفضل بن عمر از امام صادق بنا به نقل کتاب ارزشمند بصائر الدرجات آمده که پیامبر اکرم همه پیامبران را ملاقات کرد، بر این پایه او صاحب دایره کلید نبوت و خاتم پیامبران و تمامکننده شمار پیامبران الهی است.

بر این اساس هر گاه نمازگزار بخواهد از نمازی خارج شود، که اصل و حقیقت آن رسول خدا است و پیامبران بمنزله اجزاء نماز یعنی اجزاء پیامبرند، سنت الهی بر این جاری شده که سلام خروجی دهد، چنان که سنت الهی به سلام ورودی جاری گشته است.

بنابراین نمازگزار بخاطر برون رفت از ملأ اعلی که مقام پیامبران و فرشتگان است، نخست سلام به صاحب جمع یعنی رسول اسلام میدهد، آن حضرت را در سلام مخاطب ساخته میگوید:

«السلام علیک ایها النبی و رحم الله و برکاته»

زیرا او اصل نماز است، سپس سلام به گروهی میدهد که بمنزله اجزاء نماز و در حقیقت اجزای پیامبراند لذا میگوید:

«السلام علینا و علی عباد الله الصالحین»

و چون برون رفت نمازگزار از مقام نماز مساوی با ورود او به گروه مسلمان است میگوید:

«السلام علیکم و رحم الله و برکاته»

فیض کاشانی آن عالم عارف و محدّث توانا درباره سلامهای نماز میگوید:

خود را به محضر حضرت سید المرسلین مشاهده کن و سلام ده، نه این که به صیغه خطاب «علیك، علیکم» سلام بگوئی و مخاطب نداشته باشی، بلکه حضرت ختمی مرتبت و همه انبیا مرسل و فرشتگان و مقربان را مخاطب خود بدان و بگو: درود بر شما راهنمایان راستین که دست خدا در آستین داشتید و چون منی بنده ضعیف را به پیشگاه خداوند گماشتید که به خلوت خانه حق روم و با پروردگار سخن گویم. (۱)

سلام در روایات

از رسول خدا روایت شده است:

«السلام تحیته سملتنا، و امان لذمتنا:» (۲)

سلام درود آئین و دین ما، و ایمنی و زنهار ماست.

«اذا تلاقیتم فتلاقوا بالتسلیم و التصافح، و اذا تفرقتم فتفرقوا بالاستغفار:» (۳)

چون به هم رسیدید، با سلام دادن و مصافحه کردن برخورد کنید، و هر گاه از هم جدا شدید با آمرزش خواهی برای یکدیگر ازهم جدا گردید.

«ان من موجبات المغفره بذل السلام و حسن الکلام:» (۴)

۱- ۱) - اسرار عبادات قاضی سعید قمی ۱۸۵.
۲- ۲) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۳- ۳) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۴- ۴) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.

از موجبات آمرزش، سلام کردن و سخن نیکو گفتن است.

«من بدء بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه.» (۱)

هر کس پیش از سلام دادن آغاز به سخن کند پاسخش را ندهید.

«ان البخل الناس من بخل بالسلام.» (۲)

بخیلترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.

«افشر السلام یکثر خیر بتیک.» (۳)

به همه سلام کن تا خیر و برکت خانهات افزون شود.

«الا اخبرکم نجیر اخلاق اهل الدنیا و الآخر؟ قالوا بلی یا رسول الله فقال: اشاء السلام فی العالم.» (۴)

آیا شما را از بهترین اخلاق مردم دنیا و آخرت خبر ندهم، گفتند: خبر ده فرمود: رواج دادن سلام در جهان.

این روایت بسیار مهم میگوید: پیامبر از همه امت میخواهد، آنان که در تمام جهان از شما خواهان امنیت و صلح و صفا هستند، به آنان امنیت دهید، و صلح و صفا را برای همگان در جای جای کره زمین فراهم آورید.

«ان السلام اسم من اسماء الله تعالی فافشوه بینکم.» (۵)

سلام یکی از نامهای خداوند متعال است، پس آن را در میان خود رواج دهید.

«ان اولی الناس بالله و رسوله من بدء بالسلام.» (۶)

ص:۱۸

۱- ۱) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۲- ۲) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۳- ۳) ۳ - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۱.
۴- ۴) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۱.
۵- ۵) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۱.
۶- ۶) - بحار ج ۷۶ ص ۱۲.

نزدیکترین مردم به خدا و رسولش کسی است که آغازکننده به سلام باشد.

امیر مؤمنان میفرماید:

«السلام سبعون حسن تسع و ستون للمتدی و واحد للرادّ:» (۱)

برای سلام هفتاد حسنه است، شصت و نه حسنه برای سلامکننده و یکی برای پاسخدهنده است.

رسول حق میفرماید:

«یسلم الصغیر علی الکبیر، و یسلم الواحد علی الاثنین، و یسلم القلیل علی الکثیر، و یسلم الراکب علی الماشی و یسلم المار علی القائم، و یسلم القائم علی القاعد:» (۲)

کوچک به بزرگ، یک نفر به دو نفر، عدّه کم به عده بیشتر، سواره به پیاده، رهگذر به ایستاده، و ایستاده به نشسته سلام کند.

حضرت باقر میفرماید:

نه به یهود سلام کنید نه به نصرانی، نه به مجوس و نه به بتپرست، نه به آنان که بر سر سفره شرابخوارن مینشینند و نه به شطرنجبازان.

و نزدبازان و نه به مردان خودفروش و نه به یاوهگوئی که به زنان پاکدامن تهمت میزند و نه به کسی که در حال نماز است، زیرا نمازگزار نمیتواند پاسخ سلام را بدهد، در حالی که سلام کردن برای مسلمانان مستحب است و پاسخ دادن به آن واجب، و نه به رباخوار و نه به کسی که در حال قضای حاجت است و نه به کسی که در حمام است و نه به فاسقی که آشکارا به فسق و معصیت

۱- ۱) - بحار ج ۷۶ ص ۱۱.

۲- ۲) - کنز العمال ۲۵۳۲۱.

مشغول است. (۱)

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«کان رسول الله یسلم علی النساء و یردون علیه و کان امیر المؤمنین یسلم علی النساء و کان یکره ان یسلم علی الشاب منهن و یقول: اتخوف ان یعجبنی صوتها فیدخل علی اکثر مما طلبت من الاجر.» (۲)

رسول خدا به زنان سلام میکرد و آنان جواب سلام حضرت را میدادند.

امیرمؤمنان نیز به زنان سلام میکرد، ولی از سلام کردن به زنان جوان کراهت داشت و میفرمود: میترسم صدایشان مرا خوش آید و در نهایت چیزی بر دلم بگذرد که به ثوابی که از سلام کردن توقع دارم نیرزد! !

راستی برای حفظ پاکدامنی و عفت، و دوری از علل تحریک شهوات چه دستورات مهم و با ارزشی به امت و بلکه به همه مردم جهان داده شده است!

تفسیر آیه ۸۷

اشاره

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّٰهِ حَدِيثاً.

خداست که هیچ معبودی جز او نیست، مسلماً شما را از گورهایتان به سوی دادگاههای حسابرسی روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست جمع میکند و راستگوتر از خدا در گفتار کیست.

شرح و توضیح

در رابطه با توحید و این که جز خداوند متعال معبودی وجود ندارد و دربار مسئله شرک که ضد توحید و امری باطل و واهی است در آیه ۱۶۳ سوره مبارکه

ص:۲۰

۱- ۱) - بحار ج ۷۶ ص ۹ ح ۳۵.

۲- ۲) - کافی ج ۵ ص ۵۳۵.

بقره مفصل بحث شد.

در مسئله اصل معاد و زنده شدن مردگان، و پاداش اعمال در آیات ۲۵ و ۲۶ و ۲۶۰ سوره بقره بحث نسبتاً مفصل همراه با دلایل شرعی و عقلی گذشت، دیگر امور مربوط به این مسئله از جمله کیفیت مرگ مؤمن و غیر مؤمن و برزخ و قیامت و حسابرسی این دو گروه ضمن آیات سورههای دیگر مسایل مهمی مطرح خواهد شد.

تفسیر آیه ۸۸–۸۹–۹۰

اشاره

فَمٰا لَكُمْ فِی اَلْمُنٰافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اَللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمٰا كَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰاءً فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیٰاءَ حَتّٰی یُهٰاجِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً

إِلاَّ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ إِلیٰ قَوْمٍ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ یُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ یُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ فَإِنِ اِعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ یُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْكُمُ اَلسَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلاً

شما را چه شده که درباره منافقین دو گروه شدهاید؟ [گروهی شفیع و طرفدار، و گروهی مخالف و دشمن آنان] در صورتی که خداوند آنان را به کیفر اعمال ناپسندی که مرتکب شدهاند [در چاه کفر و گمراهی] نگونسار کرده است، آیا میخواهید کسانی را که خدا [به خاطر اعمال دنیاست ناپسندشان] گمراه کرده راهنمائی کنید؟ در حالی که خداوند هر که را گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت.

ص:۲۱

آنان دوست دارنـد همان گونه که خود کافرند شـما هم کافر شوید تا در کفر و ضـلالت با هم یکسان باشـید، بنابراین از آنان دوستانی برای خود انتخاب نکنید تا آن که در راه خدا [برای پذیرش دین] هجرت کنند پس اگر از هجرت روی برتافتند [و به خیانت و جنایتشان بر ضـد شـما ادامه دادند] آنان را هر کجا یافتید دسـتگیر کرده و به قتل برسانید و از آنان سـرپرست و یاری برای خود نگیرید.

مگر آنان که به گروهی که میان شـما و ایشان پیمانی [چون پیمان متارکه جنگ یا پیمانهای دیگر] است بپیوندنـد، یا در حالی که سـینههایشان از جنگیدن با شـما یا قوم خودشان به تنگ آمده باشد نزد شـما آیند، و اگر خداوند میخواست قطعا آنان را بر شما مسلّط میکرد، در آن صورت به طور یقین با شـما میجنگیدند، پس اگر از شما کناره گرفتند، و با شما به جنگ برنخاستند و پیشـنهاد صـلح و آشتی دادنـد [به آنان تعدی ننمائید که] خدا در این صورت راهی برای تجاوز به آنان برای شـما قرار نداده است.

شرح و توضیح

گرچه در توضـیح آیات هفتم تا بیسـتم سوره بقره به مسائل مهم و هشداردهنـدهای در رابطه با اهل نفاق و آثار و عواقب شوم نفاقشـان، و زیانهـائی که از طرف آنـان متوجه مسـلمانان است اشـاره شـده، ولی از آنجا که این طایفه خبیثترین قوم هسـتند، و ضربهزنی آنان به امت اسـلام ضـربه مهلک و سـنگینی است، لازم میدانم در شرح این آیات به مسائلی دیگر در رابطه این قوم نابکار اشاره کنم.

۱- بـا این که خداونـد متعال به نفع ملت اسـلام تکلیف مسـلمانان را نسـبت به منافقان، این گروه خائن نابکار از طریق وحی و بیانات هدایتگر پیامبر بیان فرموده، و فرمان قطع رابطه با آنان را صادر کرده، و از این که مسلمانان با آن

رابطه دوستی برقرار کنند نهی شدید نموده، و چنانچه اقتضا داشته باشد با آنان بجنگد یا آنان را هر کجا یافتند به قتل برسانند، ولی بـا این مسائل روشن مردم متـدین و مسـلمان بر دو دسـته درباره منافقان تقسـیم شدنـد، گروهی که متعبـد به فرمان خـدا و پیامبر بودند، و جز انجام دسـتورات حق نسـبت به آن منحرفان نیتی نداشتند، و گروه دیگر که احتمالاً بخاطر ضعف ایمان مایل به شفاعت دربار آنان بودند، تا از قهر امت در امان بمانند، و خود را خواستار برقراری رابطه با آن دشمنان سرسخت، و رفت و آمد با آن منابع خسارتزا، و مولّدان خطر و زیان نشان میدادند، و برخلاف خواست خدا و پیامبر و اهل ایمان مردم را ترغیب به ترک جنگ با آنان، و ایجاد رابطه با آن خائنان مینمودند، این گروه ضعیف الایمان که همیشه طالب رفاه، و امنیت به قیمت از دست رفتن آزادی و حریت و ضـربه خوردن به فرهنگ سـعادتبخش اسـلام هسـتند نمیخواستند درخت فساد و خباثت، و ریشه ظلم و جنایت، و شاخههای مکرو ضلالت از بیخ و بن کنده شود! !

خداونـد که همواره مصـلحت خواه امت و مشـفق بر ملت است، اختلاف مسـلمانان را در برخورد با منافقان را در هیچ عصـری نمیپسندد، و از این طایفه ضعیف الایمان، بخاطر این که بقاء شجره خبیثه نفاق را میخواهد نفرت دارد.

۲- بر همه مسـلمانان و اهـل ایمـان لازم است حول محور قرآن و رسـالت بنی اعظم، و بر اساس خواسـتههای خداونـد و پیامبر وحدت فکر و عمل نسبت به دشـمنان اسلام و مسلمانان داشته باشند، و از این طریق دشمن را زمینگیر کنند، و شرّ و زیان آنان را در نطفه حفه نمایند، و امنیت خود را حفظ کرده، و از نفوذ این طایفه خبیثه در امورشان جلوگیری کنند.

ص:۲۳

ترغیب مردم به کنارهگیری از جنگ با منافقان و باز داشتن دیگران از برخورد با آنان از مصادیق معصیت، و شفاعت کردن نزد دیگران از آنان از موارد شفاعت شیئه است.

۳- عامل سرنگونی منافقان پس از ایمان آوردنشان در چاه کفر و ضلالت، و وارونه شدن عقل و فهم آنان، که آنان را از دریافت حقایق محروم کرده، و به هر باطلی روی آورده، و آخرت ابد خود را، به دنیای از دست رفتنی و فانی فروخته، و متاع قلیل را به جای نعمت سرمدی و بهشت جاودانی برگزیده، نیتهای شوم آنان، و نقشههای ابلیسی آن خائنان و اعمال ناروا و شیطانی آن مکّاران بر ضد مردم مؤمن و ملّت مسلمان است.

افتادن در چاه ضلالت، و بیابان وحشتزای کفر، و محروم نشان از فیوضات ربانیه در حقیقت عذابی از سوی خداوند برای آنان است.

طمع به هدایت چنین درندگانی که با همه سران کفر و شرک همپیالهاند، و به احدی از غیر همحزبان خود رحم ندارند، و جز نابودی اسلام و مسلمانان نمیخواهند طمع بیجا و امیدی بیریشه است، زیرا کسانی که بخاطر نیت شوم، و اعمال ناروایشان به چنگال عذاب حق، و خشم حضرت جبار گرفتار شدهاند، درهای نجات به رویشان بسته، و احدی قدرت آزاد کردن آنان را از عذاب خدا ندارد.

اینان در دنیا و آخرت دچار خسارت شدید هستند، زیرا از رسیدن به آرزوی پلیدشان که نابودی اسلام، و ضربه خوردن مسلمانان هستند نمیرسند، برای اینکه ضامن بقاء اسلام خداوند مهربان و یار ملت اسلام در صورتی که عامل به قرآن و مطیع پیامبر و تابع و فرمانبردار اهل بیت باشند حضرت رب العزّه است،

ص:۲۴

این منافقاناند که آب در هاون میکوبند، و عمر در باطل و امور پوچ صرف میکنند، و غرق در حسرت زندگی میکنند، و با بار سنگینی از گناه و معصیت به آخرت میروند، و در آنجا به عذاب جاودانه گرفتار میگردند و هر گونه راه نجات را به روی خود بسته و مسدود میبینند!

امیرمؤمنان که مصداق عینی قرآن، و عقل مجسم، و آگاه به همه حقایق و دانای به اسرار است درباره چنین مردم بدبختی میفرماید:

«ان اخسر الناس صفق، و اخیبهم سعیا، رجل اخلق به سنه فی طلب آماله، و لم تساعده المقادیر علی ارادته، فخرج من الدنیا بحسرته، و قدم علی الآخر بتبعته:» (۱)

زیانکارترین مردم در داد و ستد، و نومیدترینشان در عمل و کوشش کسی است که جسمش را در طلب آرزوهایش کهنه نموده، ومقدرات الهیه او را در این راه یاری نکرده، نهایتاً با حسرت از دنیا رفته و با باری سنگین از گناهان و ستمها وارد آخرت گردیده است.

در هر صورت این که خداوند آنان را طرد کرده درسی برای همه ملت اسلام است که این چهرههای منفور را طرد نمایند و امیدی به هدایت آنان نبندند و از آنان نزد کسی برای نجاتشان شفاعت نکنند، و به این حقیقت توجه نمایند که نقش نیت خائنانه و عمل فاسد در سرنگونی انسان در چاه ضلالت و محرومیت نقش عمده و اصلی است، و مبادا این که همراهی با آنان، و امید بستن به این طایفه، و شفاعت از آنان انسان را به عنوان یار ظالم دچار سرنوشت شوم و عاقبت سوئی که گریبانگیر آن قوم شد بنماید!

۱- ۱) - نهج البلاغه حکمت ۴۳۰.

۴- اینـان که بر اثر سوء نیت و اعمـال شومشـان در چـاه کفر و محرومیت از عنایات ربانیه و فیوضات الهیه سـرنگون شدنـد، به وارونه شـدن عقل و فهم دچار گشـتند، دوست دارنـد که مسـلمانان هم از فرهنگ پاک اسـلام دست بردارنـد، و به سـعادت و خوشـبختی خود پشت پا بزننـد، و چراغ توحید را در قلب خود خاموش سازند و در ظلمت کفر فرو رفته با این خیانت پیشـگان همسو و همگون و مساوی و برابر گردند.

در این زمـان که این سـطور را مینویسم میبینم که اغلب دولتهای منافقی که در کشورهای اسـلامی زمام امور مردم را به دسـت دارنـد، و از نوکران بیجیره و مواجب حکومتهـای اسـتعماری هسـتند، و دسـتنشاندگی آنان توسط حکومت صـهیونیست مسلّم است، ولی چهره اسـلامی به خود گرفتهانـد، میکوشـند بـا ابزار و رسانههائی که از مال ملت مسـلمان و از فروش نفت و معادن جوامع اسـلامی در اختیـار دارنـد فرهنگ بیـدینی و بیتفاوتی نسـبت به حقایق را در مردم کشورشان به ویژه در میان نسل جوان رواج دهند، و آنان را از دینداری و فهم معارف، و مبارزه با ظلم و ظالم بازدارند، تا در هر نیت شومی، و عمل فاسدی همگون و هم سوی بـا آنـان گردنـد، تا با برداشـته شـدن موانع، و خاموش شـدن شـعله مبارزه با مفسـرین و نوکران اجانب که محصول پاکـدلی و عمل به فرهنگ خداونـد است نفس راحتی بکشـند و بیشـس از پیش به اسـلام و ملت مسـلمان ضـربه بزنند و اموال مسـلمانان را بدون مزاحم مفت و مجانی یا در برابر گرفتن اسـلحههای زنگزده و از رده خارج شده یا لوازم لوکس و عروسکی در اختیار اربابان کفر و استعمارگران ظالم بگذارند! !

قرآن مجید میگوید این سرنگونشدههای در چاه گمراهی و کفر را به عنوان

دوستان خود انتخاب نکنید، و دخالت در امورتان را به وسیله اینان نپذیرید، زیرا هیچ اطمینان و اعتمادی به این طایفه نیست، که افتادن در آغوش آنان و پذیرفتن فرهنگشان، دنیا و آخرت شما را بر باد میدهد، و همه درهای رحمت حق را به روی شما مسدود مینماید، و راه هر گونه ضربهپذیری را به درون زندگی شما و فرزندانشان باز میکند و نهایتاً شما را دچار سقوط و مستحق عذاب حق مینماید.

اینان که به سوی خدا و رسولش هجرت نمیکنند، و به مدین النبی نمیآیند، یا از مدینه میروند تا به خیال خامشان برای پیاده کردن نقشههای شومشان میدان بازتری داشته باشند ابداً قابل اعتماد نیستند، آری اگر به حقیقت اهل مهاجرت باشند تا با این هجرت آگاهی بیشتری به دست آورند و به استحکام ایمان و دینشان برخیزند و اعمال خود را اصلاح نمایند، قابل دوستی و رفاقت خواهند شد.

ولی چون هجرت را نپذیرند، و نسبت به نفاقشان سرسختی نشان دهند، و به اعمال و کردار فاسدشان ادامه دهند چرا به هدایتشان امید بندید، و برای مصون ماندنشان از حمله اهل ایمان به نفع آنان شفاعت کنید؟ به جای این امید بیجا و شفاعت سیئه، هر کجا آن را یافتید دستگیر کنید، و آنان را از پای درآورده و به قتل برسانید گرچه در میدان جنگ نباشد، که وجود اینان چنان خبیث و پلید است که جا ندارد یک لحظه در دنیا بمانند و لقمه از نعمتهای حق و شربتی از آب بنوشند، تکلیف شما نسبت به این جرثومههای فساد این است که آنان را آزاد نگذارید، و در دستگیری این قوم خبیث اقدام کنید، و هر کجا آن را یافتید به جرم نفاقشان به قتل برسانید.

ص:۲۷

۴- از قـانون دسـتگیری و تعقیب و کشـتن منافقـان و کافران فقط گروهی اسـتثناء شدهانـد، که با همپیمانان مسـلمانان همپیمان هسـتند، که در پیماننامه آنان آمده اگر مورد حمله قرار گیرند همپیمانشان مکلّف به حمایت از آنان هسـتند، در این صورت بر مسـلمانان لازم است رعایت منع تعقیب وعـدم کشـتن منافقان پناهنـده به قوم همپیمان با مسـلمانان را بنمایند، و بر این اسـتثنای قرآنی پایبند باشند.

در ضـمن آیه شریفه به مسلمانان اجازه میدهد با غیر مسلمانا پیمان همکاری ببندند و از جنگ و مخاصمه با آنان، تا زمانی که به عهد و پیمان خود وفادار باشند بپرهیزند.

و نیز لازم است از تعقیب و کشـتن منافقانی که از جنگ با مسـلمانان و اقوام کافر خویش امتناع دارنـد خودداری نماینـد، و از تعرض به آنان بپرهیزند و نیز آیه شریفه هشدار میدهد که با درک ضعف دشمن، و ناتوانی او و سختکوشی و شجاعت خود از غرور و خودبینی، و از یاد بردن مشـیت حق بپرهیزند، و بدانند که قدرت و شـجاعت و نترسیدن از دشمن روحیهای است که به اراده حق در آنان تجلی کرده، و ضعف دشمن و واهمه داشتن او از گرده مؤمنان محصول مشیت خداوندی است.

بر مسلمانان لازم است اگر منافقان و کافران خواهان صلح و متارکه جنگ باشند به خواسته آنان احترام بگذارند و پیمان صلح بـا آنان را امضا کننـد و به این معنا توجه داشـته باشـند که جنگ و صـلح با دشـمن بایـد بر اساس مقررات ارائه شـده از جانب حضـرت حق باشـد، و از اینکه تحت تأثیر احساسات تنـد، و حالات افراطی، و خشم بیجا قرار گیرنـد به شـدت بپرهیزند، و پیام ایمان و اخلاق و نرمی و محبت را با اعمال و رفتارشان و با منش و کردارشان به همه جهانیان برسانند،

باشد که برای غیر مسلمانان رفتار الهی مسلمانان زمینه هدایت ملتهای غیر اسلامی را فراهم آورد.

تفسیر آیه ۹۱

اشاره

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى اَلْفِتْنَهِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ اَلسَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً:

به زودی گروهی دیگر را می یابید که می خواهند [با پیمان متارکه جنگ] از ناحیه شما و قوم [مُشرِکِ] خود ایمن و آسوده باشند، [ولی اینان به خاطر خباثت باطنشان نسبت به پیمان هایشان مورد اطمینان نیستند، به همین سبب] هر بار به فتنه [و جنگ با مسلمانان] دعوت شدند، با سر در آن فرو می افتند. پس اگر [از جنگ با شما] کناره نگرفتند، و پیشنهاد صلح و آشتی نکردند، و بر ضد شما دست [از فتنه و آشوب] برنداشتند، آنان را هر جا یافتید بگیرید و بکشید؛ آنانند که ما برای شما نسبت به [گرفتن و کشتن] آنان دلیلی روشن و آشکار قرار دادیم.

شرح و توضیح

خبری است که خداوند به مؤمنان صدر اسلام داده دائر بر اینکه باطن آلوده منافقان و نیت پلیدشان نمیگذارد به پیمانشان پایبند باشند، این منحرفان از خدا بیخبر کاری جز شیطنت و ضربه زدن به مسلمانان از هر طریقی که ممکن باشد برای خود نمیشناسند، لذا بر مسلمانان واجب است نسبت به خواستههای به

ص:۲۹

ظاهر مشروع منافقان و کافران هشیار باشند، و راه هر گونه نفوذ آنان را با مستحکم کردن قراردادها ببندند، و چنانچهخ دشمن با دشمن دیگر همدست شود، و از وفای به پیمان امتناع نماید و زیر بار صلح و آتش بس نرود، و دست از آزار مسلمانان نکشد واجب است آنان را تعقیب و به حیات ننگینشان خاتمه دهند، تا امت اسلام از شر آنان در امان بمانند، و از رفاه و امنیت و خاطر آسوده برخوردار باشند، آری امنیت مسلمانان، و صفای زندگی آنان جز با تعقیب و دستگیری و کشتن توطئهگران، و آغازکنندگان فتنه، و حزب ابلیس میسّر نخواهد بود.

تفسیر آیه ۹۲-۹۳

اشاره

وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ إِلاّٰ أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اَللّٰهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً.

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را بکشد، مگر آنکه این عمل از روی خطا و اشتباه اتفاق افتد. و کسی که مؤمنی را از روی خطا و اشتباه بکشد، باید یک برده مؤمن آزاد کند، و خونبهایی به وارثان مقتول پرداخت نماید؛ مگر آنکه آنان خون بها را ببخشند. و اگر مقتول از گروهی باشد که دشمن شمایند و خود او مؤمن است، فقط آزاد کردن یک برده مؤمن بر عهده قاتل است. و اگر

ص:۳۰

مقتول مؤمن، از گروهی باشد که میان شما و آنان پیمانی برقرار است، باید خونبهایش را به وارثان او پرداخت کند، و نیز یک برده مؤمن آزاد نماید. و کسی که برده نیافت، باید دو ماه پیاپی روزه بگیرد. [این حکم] به سبب [پذیرش] توبه [قاتل] از سوی خداست؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

شرح و توضیح

آیه شریفه دارای چند بخش مهم است، که هر کدام از بخشها در جای خود بسیار قابل دقت است، در رابطه با قتل مؤمن از روی خطا و اشتباه سه قانون عالمانه و حکیمانه به تناسب قوم مقتول و وارثان او اراده شده که نشانی از کمال اسلام و جامعیت قوانین این فرهنگ آسمانی است، فرهنگی که حق انسان را گرچه در سختترین شرایط قرار داشته باشد رعایت نموده و نسبت به خون او حساسیت شدید نشان داده است.

۱- مؤمن در همه امورش به ویژه در رابطه با خانواده و جامعه مقید به قید ایمان است، ایمانی که مانع ورود مؤمن به گناهان کبیره و اصرار و پافشاری بر صغیره است، ایمانی که نمیگذارد مؤمن برای دست زدن به هر کاری آزاد باشد، ایمانی که نمیگذارد مؤمن حقی را از انسانی و حتی حقی را از حیوانی پایمال کند، ایمانی که نمیگذارد مؤمن آلوده به ظلم و ستم و تعدی بر دیگران شود.

ایمانی که نمیگذارد مؤمن زیان مالی به کسی برساند، و آبروی کسی را در معرض بر باد رفتن قرار دهد، و به جان مردم لطمه و آسیب رساند.

مؤمن هرگز از روی عمد دست به کشتن مؤمن دراز نمیکند، که اگر کسی به

دست کسـی از روی عمـد به نـاحق و بر اسـاس ظلم کشـته شود معلوم میـدارد که قاتل مؤمن نیست گرچه به زبان اظهار ایمان نماید.

مؤمن هرگز از روی عمـد دست به کشـتن مؤمن دراز نمیکنـد، که اگر کسـی به دست کسـی از روی عمد به ناحق و بر اساس ظلم کشته شود معلوم میدارد که قاتل مؤمن نیست گرچه به زبان اظهار ایمان نماید.

مؤمن بر پایه ایمانش برای جان هر جانـداری گرچه مورچه و ضـعیفتر از آن باشـد احترام قایل است چه رسد به جان مؤمن که جان مؤمن برای مؤمن از هر چیزی با ارزشتر است.

یقیناً در قتل خطا قاتلی که مؤمن است قصـد و نیت قتل مؤمن نداشـته، یا اصولاً قصد کشـتن در باطن او نبوده، یا اگر قصد قتل داشـته بگمان این که مقتول جایز القتل بوده، یا گرایش به کفر داشـته او را کشـته، و در این زمینه فکر میکرده کاری صحیح و عملی شرعی انجام داده است.

۲- در زمینه چنین قتلی که به عمـد انجـام نگرفته، و قاتل در کشـتن مقتول دچار خطا شـده بر اساس وضـعیت خانواده مقتول و قوم و قبیلهاش سه نوع جریمه برای قاتل مقرر شده است:

اوّل: آزاد ساختن یک برده مؤمن در راه خدا، و پرداخت دیه کامل به وارثان مقتول.

دوّم: چنـانچه مقتول مؤمن از طایفهـای باشـد که آن طایفه از دشـمنان مسـلمانان به حساب آینـد، خونبهای او فقط آزاد کردن یک برد مؤمن است، زیرا در صورت کافر بودن طایفه مقتول، به آنان از جانب مقتول ارثی که خونبهای اوست تعلق نمیگیرد.

ص:۳۲

سوم: و اگر طایفه و اهل مقتول از همپیمانان مسلمانان باشند قاتل باید دیه کامل پرداخت نماید و یک برده مؤمن در راه خدا آزاد کند، و اگر روزگار برده‌داری سپری شده باشد و برده‌ای یافت نشود، قاتل باید علاوه بر پرداخت دیه کامل دو ماه پیدرپی روزه بگیرد، این قوانین در حقیقت بازگشت خداوند به قاتل و عنایتی از جانب حضرت حق به اوست، این بازگشت و عنایت خداوند به قاتل در حقیقت برای پاک شدن زنگار و آلودگی و چرکی است که بر اثر قتل بر صفحه جان و روان قاتل نشسته، و باید این دیه کامل و آزاد کردن برده مؤمن یا شصت روز روزه را تحمل کند تا پس از آن مواظب رفتار و کردار خود باشدف و بدون تحقیق و دقت وارد کاری آن هم کاری مثل قتل که گناهش سنگین است نشود.

این سه نوع قانون بر اساس علم حق به مصالح زندگی انسان و بر پایه حکمت خداوندی وضع شده، و کسی که بخواهد در پیشگاه حق راه یابد و از رحمت واسعه او بهرهمند شود، و زنگار گناه از جانش پاک گردد، و در آینده با مراقبت و مواظبت زندگی کند باید با کمال اشتیاق این قوانین را به اجرا بگذارد.

۳- ارزش جان مؤمن در پیشگاه حق به اندازه‌ای است که به شدت کشتن او را بدون علت شرعی و به ناحق و ظالمانه حرام اعلام کرده، و به قتل رسانیدن او را مساوی با به قتل رسانیدن تمام انسانها دانسته است! (۱)

در این قسمت لازم میدانم بر اساس روایات اهل بیت که مبین همه حقایق و معارف هستند به ارزش و عظمت مؤمن و به سنگینی قتل او اشاره کنم، تا خوانندگان محترم به این واقعیت که ارزش مؤمن ارزشی بسیار والاست آگاه

۱- ۱) - مائده: ۳۲.

شوند.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل اهله و انه لاکرم علی الله من ملک مقرب:» (۱)

همانطور که مرد، زن و فرزندانش را میشناسد، مؤمن در آسمان شناخته میشود، قطعاً مؤمن نزد خداوند از فرشته مقرب گرامیتر است.

«ان الله جل ثناؤه یقول: و عزتی و جلالی، ما خلقت من خلقی خلقا احب الی من عبدی المؤمن:» (۲)

خداوند جل ثناء میفرماید: سوگند به عزت و جلالم آفریدهای که نزد من محبوبتر از بنده مؤمنم باشد نیافریدهام.

روایت شده رسول خدا به کعبه نگاه کرد و فرمود:

«مرجبا بالبیت ما اعظمک و اعظم حرمتک علی الله و الله للمؤمن اعظم حرم منک لان الله حرم منک واحد و من المؤمن ثلاث ما له و دمه و ان یظن به ظن السوء.» (۳)

آفرین به خانه خدا، چه اندازه نزد خداوند بزرگ و با احترامی ولی به خدا سوگند حرمت مؤمن از تو بیشتر است، زیرا خداوند از تو یک چیز را حرام دانست و از مؤمن سه چیز را: مالش، خونش و گمان بد بردن به او را.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۳۳.
۲- ۲) - میزان الحکمه ج ۱ ص ۴۴۶.
۳- ۳) - بحار ج ۷۱ ص ۱۵۸.

«لا یقـدر الخلائق علی کنه صف الله عز و جل، فکما لا یقدر علی کنه صف الله عزوجل فکذلک لا یقدر علی کنه صف رسول الله و کما لا یقـدر علی کنه صف الرسول فکذلک لا یقدر علی کنه صف الامام و کما لا یقدر علی کنه صف الامام کذلک لا یقدر علی کنه صف المؤمن:» (۱)

خلایق از پی بردن به کنه صـفت خداوند عزوجل عاجز و ناتوانند، و چنان که از رسـیدن به کنه صـفت خدا ناتوانند از دریافت عمق صـفت پیامبر خـدا نیز ناتواننـد و هم چنان که از پی بردن به کنه صـفت پیامبر خدا عاجزند، از رسـیدن به کنه صـفت امام ناتوانند، و چنان که از دسترسی به کنه صفت امام عاجزند از شناخت حقیقت مؤمن نیز ناتوانند.

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«المؤمن اعظم حرم من الکعبه:» (۲)

حرمت مؤمن از کعبه عظیمتر است.

از رسول خدا روایت شده:

«لزوال الدنیا اهون علی الله من قتل امرئ مسلم.» (۳)

نابودی و از میان رفتن دنیا نزد خدا از کشتن مسلمان آسانتر است!

و نیز آن حضرت فرمود:

«لو ان رجلا قتل بالمشرق و آخر رضی بالمغرب لاشترک فی دمه:» (۴)

اگر بیگناهی در مشرق کشته شود، و کسی در مغرب به این کشتن راضی باشد، هر آینه در ریخته شدن خون او شریک است.

۱- ۱) - بحار ج ۶۷ ص ۶۵.

۲- ۲) - خصال ۲۷.

۳- ۳) - سنین ترمزی ح ۱۳۵۹.

۴- ۴) - روح البیان ج ۲ ص ۳۱۹.

و در روایت بسیار مهمی از آن حضرت نقل شده:

«من اغان علی قتل مسلم بشطر کلم جاء یوم القیام مکتوب بین عینیه آیس من رحم الله تعالی:» (۱)

کسی که بـا نصف کلمه در کشته شدن مسلمانی کمک کند روز قیـامت وارد صحرای محشر میشود، در حالی که روی پیشانیاش نوشته شده: مأیوس از رحمت خداست.

از رسول خدا روایت شده که خطاب به مردم فرمود:

آیا میدانید مفلس وتهیدست کیست؟ پاسخ دادند

«المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع، قال: ان المفلس من امتی من یأتی یوم القیام بضلاه و زکا و صیام و یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل القضاء ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار:» (۲)

مفلس میان ما کسی است که درهم و متاع ندارد، حضرت فرمود مفلس از امت من کسی است که قیامت نماز و زکات و روزه بیاورد، ولی در پرونداش فحش به مردم، تهمت، خوردن مال دیگران، ریختن خون بیگناه و زدن افراد باشد، آنگاه از حسناتش برداشته به آنان که به نوعی از او ظلم دیدهاند داده میشود، واگر با برداشتن حسناتش از آنچه بر عهده مردم دارد پاک نگردد از گناهان افراد ستمدیده از او برمیدارند و در پرونده او میگذارند سپس او را به دوزخ میافکنند.

تفسیر آیه۹۴

اشاره

ص:۳۶

۱- ۱) - ابن ماجه باب دیات ح ۲۶۲۰.

۲- ۲) - صحیح مسلم باب تحریم الظلم ح ۲۵۸۱، ترمذی باب صفت قیامت ح ۲۴۱۸.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقیٰ إِلَیْکُمُ اَلسَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا فَعِنْدَ اَللّٰهِ مَغٰانِمُ کَثِیرَهٌ کَذٰلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اَللّٰهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً:

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه خدا [برای نبرد با دشمن] سفر می کنید [در مسیر سفر نسبت به شناخت مؤمن از کافر] تحقیق و تفحّص کامل کنید. و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگویید: مؤمن نیستی. [تا] برای به دست آوردن کالای بیارزش و ناپایدار زندگی دنیا [او را بکشید، اگر خواهان غنیمت هستید] پس [برای شما] نزد خدا غنایم فراوانی است. شما هم پیش از این ایمانتان ایمانی ظاهری بود؛ خدا بر شما منّت نهاد [تا به ایمان استوار و محکم رسیدید]. پس باید تحقیق و تفحّص کامل کنید [تا به دست شما کاری خلاف اوامر خدا انجام نگیرد] یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

شرح و توضیح

آیه شریفه دارای بخشهای بسیار مهمی است، و در این بخشها درسها و آدابی را برای رعایت حق انسانها و خون آنها به مسلمانان تعلیم میدهد.

۱- اهل ایمان باید در مسیر جهاد، از پیش خود، و بر اساس هوا و هوس، یا خدای نخواسته بر پایه غرور به ایمان خود، و به عنوان این که تکلیفی را انجام دهند، دست به کاری نزنند، جهادگران و انقلابیون واجب است بر خود مسلط باشند، و شتابزده، شتابی که از صفات ابلیس است اقدام به عملی نکنند، عملی که موجب خشم خدا و نارضایتی پیامبر یا امام معصوم یا رهبری به حق امت

ص:۳۷

است.

اهل ایمان نباید به محض مشکوک بودن به کسی در مسیر جهاد به عنوان این که طرف بیدین است، یا جاسوس دشمن است، یا به فکر ضربه زدن به جهادگران است او را در معرض شکنجه یا کشتن قرار دهند، شک در این امور از نظر اسلام ارزشی ندارد، در این قضایا چون پای خون و مال و آبروی مردم در کار است تحقیق و تفحص کامل لازم است تا از برکت تحقیق، حق روشن شود، و چه بسا بس از تحقیق معلوم شود فرد آدمی کافر و بیدین است و قصد سوئی نسبت به مسلمانان ندارد، و برای دشمن هم جاسوسی نمیکند و ملاکی برای کشتن او نیست، ولی اگر معلوم شد درصد ایجاد مانع در راه الهی مسلمانان است، و عاملی برای شکست اهل ایمان است، یا برای دشمن جاسوسی میکند حکم دیگری دارد، در هر صورت اهل ایمان چون به سوی جهاد حرکت نمایند، و به مأموریت جنگی روان شوند، باید در همه امور مربوط به جنگ در فضای تحقیق و تفحص قرار گیرند، برای این که مبادا از طرف آنان به جان تحرمی، یا به مال و مالکیت کسی، یا به آبروی آبروداری زیان و خسارت وارد شود.

از آیه شریفه استفاده میشود که مسلمانان واجب است به نفع اسلام و ملتمؤمن دارای تشکیلات اطلاعاتی قومی و عالمانه و حکیمانه باشند، تا اطلاعات سیاسی و نظامی آنان به آنان برای دفع نقشههای دشمن کمک دهد، و از ضربه خوردن در امور سیاسی و نظامی مصون باشند.

۲- آیه شریفه به نکته بسیار مهمی هم اشاره دارد و آن این که اگر کسی اظهار اسلام کرد، بر شما لازم است اسلام او را بپذیرید و نسبت به او احتیاط را از دست ندهید، و هرگز به اظهارکننده اسلام نگوئید اسلام تو ظاهری است و اقرار

به آن برای حفظ جان و مال است، و ما تو را در این زمینه قبول نداریم، و به یقین مؤمن نیستی، و بر ماست که تو را به قتل رسانیده و اموال و ثروتت را مصادره کنیم.

قطعا این روشی نادرست و خلاف نظر شارع مقدس و کاری غیر انسانی و اخلاقی است.

شما از باطن و غیب وجود کسی خبر ندارید، چه بسا اسلام او واقعی و ایمانش حقیقی باشد، و شما فقط بر مبنای شک نسبت به او خونشس را بریزید و به گناه قتل مؤمن آن هم به صورت عمد دچار شوید، و اوراق پرونده خود را سیاه، و سزاوار عذاب، غضب و لعنت خدا گردید.

۳- مشکوک بودن فرد به کفر و جاسوسی آن هم فردی که مالک مال یا ثروت است به شعلهور شدن آتش طمع شما کمک میکند، و برای به دست آوردن مال و ثروت او که نسبت به مال و ثروت موجود در دنیا ارزنی هم حساب نمیشود، دست به قتل او آلوده کنید و خانوادهئی را داغدار، و همسری را بیوه، و فرزندان بیگناهی را یتیم نمائید، چرا چشم به مال اندک و متاع ناپایدار طرف مقابل دارید، برای شما نزد خداوند غنیمتهای فراوانی از قبیل یاری دادن به شما در همه امور، پیروز نمودنتان به دشمن، به دست آوردن غنیمت حلال، رحمت واسعه، فیوضات ربانیه، توفیقات الهیه، برکات وافره، رضایت خدا، خوشنودی پیامبر، آخرت آباد، رضوان الله اکبر، و بهشت عنبر سرشت است.

چرا باید به محض مشکوک بودن طرف، آن هم نه بخاطر خدا، بلکه برای به دست آوردن مالی اندک که از طریق نامشروع به شما میرسد، آن همه عنایات و فیوضات رحمانیه را از دست میدهید، و نهایتاً عذاب و خشم و لعنت خدا را

برای خود میخرید؟ ! !

بر شماست که با کمترین نشانه دلالتکننده به اسلام اظهار مسلمانی فرد را پذیرفته، و او را برادر خود بدانید، و وی را از شربت محبت و عشق خود سیراب کنید، و به حلّ مشکلاتش برخیزید، تا اگر اسلامش ظاهری باشد، با برخورد شایسته شما اسلامش واقعی و محکم و استوار شود، و شخصی با منفعت به ملت اسلام اضافه شود، و از طریق او خانوادهاش و قومش، و دوستانش به اسلام گرایش پیدا کنند.

کشتن افراد مشکوک بخاطر به دست آوردن مال او، از امور بسیار ناپسند و خلاف اخلاق و انسانیت دوران جاهلیت بود، و شما مؤمنان نباید با این عمل همسان با وحشیهای روزگار جاهلیت شوید.

۴- خود شما هم در اوایل کار اسلامتان اسلامی ظاهر بود، و ایمان در قلوب شما ریشه نداشت، و چه بسا برخی از شما با اظهار همان اسلام ظاهری از کشته شدن و مصادره اموالتان خود را حفظ میکردید و در مصونیت قرار میدادید، ولی خداوند مهربان بر شما منت نهاد و شما را به سوی ایمانی ثابت و اعتقادی محکم و باورهائی استوار هدایت کرد، بنابراین باز هم به شما سفارش میشود، و به شدت تأکید میگردد، که در مسیر سفرهای جهادی به محض شک در افراد اقدامی نکنید، بلکه به تحقیق و تفحص کامل تکیه کنید، تا کاری برخلاف خواسته خدا، و بر ضد فرهنگ اسلام و دستورات پیامبر بزرگ از شما سر نزند، و به خسارت دنیا و آخرت دچار نشوید.

۵- در تفاسیر مهم شیعه و غیر شیعه در رابطه به شأن نزول این آیه شریفه دو داستان ذکر شده:

اول: ابن عباس میگوید: این آیه در ذیل این حادثه نازل شد:

مردی بنام مرداس بن نهیک که از اهالی منطقه فدک بود مسلمان شد، و از قوم او جز مرداس کسی به اسلام روی نکرد، پیامبر جمعی را به رهبری غالب لیثی به سوی ایشان فرستاد، قوم مرداس از ترس مسلمانان گریختند و به منطقه دیگر رفتند جز مرداس که به خاطر اسلامش در منطقه باقی ماند و در درون خود میگفت من مسلمانم و ملاکی برای گریزم از مسلمانان نیست، از طرفی به خود گفت مباد این جمعیت از جانب رسول خدا نباشند و به من آسیبی رسد، با گوسپندانش به بالای کوه رفت ولی وقتی مسلمانان به آن ناحیه نزدیک شدند و شعار توحید میدادند و تکبیر میگفتند، مرداس به عشق دیدار با برادران مسلمان از کوه پائین آمد و همراه با مسلمانان تکبیر گفت، و علاوه بر آن شهادتین به زبان جاری کرد اما اسامه بیتوجه به اظهار مسلمانی او وی را به قتل رسانید و گوسپندان او را مصادره کرد! پس از بازگشت مسلمانان به مدینه، پیامبر اسلام به اسامه خشم گرفت و او را مورد ملامت و سرزنش قرار داد و به او از روی تعجب و ناراحتی فرمود:

«قتلته و هو یقول لا لاله الا الله:»

او را در حالی که قایل به توحید بود کشتی؟ !

اسامه گفت او از ترس کلمه توحید را بر زبان جاری کرد نه از صمیم قلب و باور یقینی، او میخواست با اظهار اسلام جان و مالش در امان بماند.

حضرت با تندی به اسامه فرمود:

«فهلّا شققت عن قلبه لتنظر اقتدق ام لا»

چرا دلش را نشکافتی تا با دیدن عمق و ذات قلبش بفهمی که در اظهار اسلام راست میگوید یا نه؟ !

اسامه گفت: چگونه دل او را میشکافتم در حالی که اگر میشکافتم چیزی برای من روشن نمیشد، حضرت فرمود: نه دلش را شکافتی، نه او را در اظهارش راستگو دانستی!

اسامه گفت یا رسول الله از خداوند برای من درخواست آمرزش کن، حضرت سه بار به او فرمود:

«فکیف لک بلا اله الا الله:»

چه شود اگر خداوند به سبب این عمل ناروای تو با تو دشمنی کند؟ !

پیامبر نهایتاً برای او آمرزش خواست و به وی فرمان داد یک برده در راه خدا آزاد کند. (۱)

دوم: گفته شده این آیه درباره محلم بن جثامه نازل شده است، و داستان محلم از این قرار است که پیامبر اسلام در سریهای او را به سوی قومی فرستاد، او در راه سفر به جهاد عامر بن اضبط اشجعی را دید، عامر با محلم به صورت یک مسلمان برخورد کرد، ولی از آنجا که محلم نسبت به عامر کینه و عداوتی در دل داشت به اسلام او توجهی نکرد و وی را با پرتاب تیری سهمگین کشت! چون به محضر پیامبر آمد، در برابر حضرت نشست و از پیامبر درخواست طلب آمرزش برای خود کرد، حضرت که از کشته شدن مسلمان بیگناهی به شدت رنجیده خاطر شده بود به او گفت:

«لا غفر الله لک»

خداوند تو را مشمول آمرزشش ننماید!

محلم گریهکنان از نزد پیامبر بیرون رفت، یک هفته بر او نگذشت که از دنیا

۱- ۱) - تفسیر میبدی ج ۲ ص ۶۴۲.

رفت! او را دفن کردند ولی زمین جنازهاش را بیرون انداخت، چون خبر به پیامبر رسید فرمود:

«ان الارض تقبل من هو شر من محلم صاحبکم، و لکن الله اراد ان یعظم من حرمتکم:»

زمین بدتر از محلم رفیق شما را میپذیرد، ولی خداوند با بیرون افتادن جنازه محلم میخواست حرمت شما را بزرگ بدارد. (۱)

آری جان مسلمان و حیات مؤمن نزد خداوند بسیار با ارزش است، و نباید مسلمانی بیعلت به جان مسلمان دیگر لطمه بزنند.

تفسیر آیه ۹۵-۹۶

اشاره

لاٰ یَسْتَوِی اَلْقٰاعِدُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی اَلضَّرَرِ وَ اَلْمُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنیٰ وَ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً.

دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً.

آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با می اهدانی که در راه خدا با اموال و جانهایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جانهایشان جهاد می کنند به مقام و مرتبهای بزرگ بر خانهنشینان برتری بخشیده است. و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نیک داده، و جهادکنندگان را بر خانهنشینانِ [بی

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۳ ص ۱۶۴.

عُذر] به پاداشی بزرگ برتری داده است.

به درجات و رتبههایی، و آمرزش و رحمتی ویژه از سوی خود؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

مسائل بسیار قابل توجّهی در دو آیه شریفه مطرح است که بر اساس ردهبندی آیه به خواست حضرت حق به شرح آن پرداخته میشود.

۱- از مهمترین ملاکهای ارزش در فرهنگ پاک اسلام، آراسته بودن درون به روح جود و سخاوت است، که انسان را به آسانی وادار میکند برای پیشبرد اسلام، و خدمت به مسلمانان، و حفظ کیان مملکت اسلامی و اعلای کلمه حق با نیتی خالص، و حالتی عاشقانه از علاقه و وابستگی به مال و ثروتش تا جائی که لازم باشد، و شأن مالی او اقتضاء کند گذشت نماید و بخشی از ثروتش را در راه خدا هزینه نماید، علاوه بر هزینه نمودن مال، برای همان اهداف الهی از جانش بگذرد و به میدان مبارزه با دشمن قدم نهد، و بدون ترس با دشمن بجنگد و او را از پای درآورد، یا شکست مفتضحانهای را برا و تحمیل نماید، تا مرزهای مملکت و دین و جان و مال مردم از شر او در امان بماند.

بر دولت مردان مؤمن و حاکمان اسلامی لازم است در واگذاری امور به چنین مجاهدانی توجه کنند، و پستهای حساسّی که بیشتر در ارتباط با زندگی مردم است در اختیار آنان نهند، همانطور که خداوند این بزرگواران را بر دیگران ترجیح داده است، و جهاد آن را با مال و جان مورد عنایت خاص قرار داده.

۲- از جمله کلاًـ وعد الله الحسنی وجوب کفائی جهاد استفاده میشود، به این معنا که اگر گروهی در میدان جنگ شرکت کردند و نیازی به نیروی بیشتر نبود از حضور دیگران وجود آنان کفایت میکند، و اگر شرکت نکردن گروهی زیان و

ضرری به جبهه مسلمانان برساند، قطعاً وعده پاداش شامل حال آنان نمیشود، قاعدین از جنگ در صورتی که به پاداش خاص خود میرسند که اولاً نرفتن آنان از ضعف ایمان و پشت کردن به فرمان حق و دستور رسول خدا نباشد، ثانیاً رفتن دیگران به تعداد و نفراتی باشد که بتوانند نبرد با دشمن را اداره کنند، و نیازی به نفرات بیشتر نداشته باشند قید مؤمنین در ابتدای آیه: مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی اَلضَّرَرِ حقیتی است که مطالب چند سطر گذشته شرح و تفسیر آن است.

۳- آیه شریفه با توجه به واجب کفائی بودن جهاد در مقام عیبجوئی و سرزنش از مؤمنان واقعی نیست، سیاق آیه به صورتی است که میخواهد همه اهل ایمان و دلسوزان برای اسلام و مسلمانان را، با توجه به پاداش ها و ثوابهائی که در دنیا و آخرت برای مجاهدان قرار داده شده ترغیب و تشویق به جهاد با مال و جان کند، و آنان را از محروم نمودن خود از عنایات و فیوضات الهیه بر حذر بدارد، و در ضمن برخی از ملاکهای حقیقتی ارزش انسان را بیان نماید.

۴- میان کلمه درج در اواسط آیه و درجات در آیه ۹۶ هیچ تناقضی وجود ندارد، کلمه درجه که به صورت نکرده آمده و دلالت بر پاداش ویژه و خاص دارد به صورت مبهم ذکر شده و درجات و مغفرت و رحمت تفصیل آن و در حقیقت شرح و بیان آن است که آن درجهای که برای مجاهدان و منزلتی که برای هزینهکنندگان مال و جان قرار داده شده، درجاتی است که تعداد آن را کسی نمیداند، و آمرزش و رحمتخاصی از جانب حضرت حق است.

در آیه ۱۹۰ تا ۱۹۵ به صورتی که در دیگر تفاسیر سابقه نداشته مسئله جهاد و شئون آن به تفصیل مورد بحث قرار گرفت از این جهت در آیات دیگری که در سایر سورهها در ارتباط با جهاد است لزومی به شرح و توضیح مفصل نمیبینم.

ص:۴۵

تفسیر آیه ۹۷-۹۸-۹۹

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَفّاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قٰالُوا كُنّٰا مُسْتَضْعَفِينَ فِي اَلْأَرْضِ قٰالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اَللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِيهٰا فَأُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً.

إِلاَّ اَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً.

فَأُولٰئِكَ عَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَفُوًّا غَفُوراً.

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگانْ آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دینداری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟ ! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چاره‌ای ندارند، و راهی [برای هجرت] نمی یابند.

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشتکننده و بسیار آمرزنده است.

شرح و توضیح

در این چند آیه سخن از دو طایفه است، طایفه‌ای که در دیار کفر زیر سلطه ستمگران ماندند و از هجرت به دار الایمان در حالی که قدرت بر هجرت داشتند امتناع ورزیدند، و ارزشهای اعتقادی و عملی خود را زیر چتر فرهنگ کافران و

مشرکان از دست دادند، و از این طریق بر خود ستم نمودند، آری از دست دادن ارزشهای اعتقادی و عملی، و همرنگ شدن با فرهنگ کافران و مشرکان که موجب محرومیت از حیات طیبه، و باز ماندن از رحمت و رضایت حق، و از دست دادن بهشت آخرت است ستمی سنگین و ظلمی شدید به خود است.

و طایفهای که هیچ راه چارهای برای فرار از دیار کفر نداشتند، و طریقی را برای هجرت نمییافتند، و قدرتی برای نجات خویش در اختیار نداشتند.

اما طایفه اوّل که مسلمان بودند و برای حفظ اسلام خود قدرت بر هجرت به شهری که در آن میتوانستند اسلام خود را حفظ کنند، و به تقویت باورهای الهی و عملی خود بپردازند ولی سستی و تنبلی به خرج دادند، و از هزینه کردن برای هجرت بخل ورزیدند، یا لذت و رفاه و خوشی خود را در ادامه اقامت در دیار کفر میدیدند آیه شریفه میگوید: فرشتگان در لحظه مرگ آنان به آنان میگویند زندگی را به چه صورت سپری کردید که ما پرونده خوبی و راه نجاتی برای شما مشاهده نمیکنیم؟ پاسخ میدهند ما به وسیله زورمداران و سران شرک کفر در محاصره بودیم، و آنان قدرت هر حرکتی را از ما سلب کرده بودند به این سبب از انجام تکالیف عبادی و خدمت به بندگان خدا باز ماندیم، ای فرشتگان این است عذر ما در تباهی عمرمان و سیاه شدن پرونده کردارمان، بر ما تقصیری نیست، همه تقصیر بر عهده کافران و مشرکانی است که بر دیار محل زندگی ما سلطه داشتند، و ما را به ضعف و زبونی کشیدند! ! این عذر که عذر موجهی نیست و کلامی دروغ است، زیرا آنان قدرت بر هجرت داشتند فرشتگان مأمور قبض روح را به عکس العمل تندی وادار میکند به این صورت که با آنان میگویند: مگر سرزمین خدا که بسیاری از مناطقش از سلطهکافران و مشرکان آزاد

بود و آزاد هست وسعت و گنجایش نداشت، و شما آن زرنگی و قدرت را برای هجرت نداشتید که با زن و فرزند و مال و ثروت خود به شهری و دیاری و کشوری مناسب هجرت کنید؟ ! آری هم قدرت بر هجرت داشتید، هم سرزمین خدا آنقدر گنجایش و وسعت داشت تا در بخشی از آن که شرایط حفظ عقاید و میدان برای اعمالتان در آن وجود داشت مسکن گزینید، ولی شما مرفهین بیدردی بودید که نخواستید زحمت هجرت از دیار کفر را به دیار ایمان تحمل کنید، با کافران و مشرکان ماندید، و در سلطه فرهنگ آنان زندگی کردید، و ارزشهای الهی را از دست دادید!

سپس آیه شریفه میگوید جایگاه این فراریان از هجرت و ماندگاران در دیار کفر دوزخ است و دوزخ بد پایان کاری است.

اما طایفه دوم که مردان و زنان و کودکان مسلمان بودند، و هیچ رضایتی به اقامت در دیار کفر و شرک نداشتند، و به شدت مایل به هجرت بودند، ولی توانائی مالی برای آنان نبود، و راه فراری در اختیار نداشتند، و طریق چاره به روی آنان مسدود بود، و احتمال میدادند اگر در مسیر هجرت قرار گیرند راه شهر مناسب را نیابند، و به گرفتاریهای مختلف دچار شوند، و خلاصه قدرت بر نجات خود را از سلطه کافران و مشرکان نداشتند، آیه شریفه آنان را با توجه به نیت خیر و استضعافشان ظالم به خود نمیداند و اعلام میکند نه این که دچار دوزخ نمیشوند بلکه عفو از آنان از سوی خداوند مهربان امید قطعی میرود، چرا که خداوند همواره به چنین مردمی اهل آمرزش و پردهپوش گناهان است.

در این زمانی که این سطور نوشته میشود، و اکثر مناطق ایران مسلماننشین است، و هر مسلمانی در اظهار عقاید، و انجام واجبات، و خدمت به بندگان خدا

کاملاًـ آزاد است، و فرهنگ قرآن به وسیله برخی از خانوادهها، و آموزگاران و دبیران و اساتید مجرّب و قاریان قرآن ترویج میشود، راه هجرت برای مسلمانانی که برای رفاه بیشتر، و درآمد فراوانتر به دیار غرب که دیار شرک و کفر است رفتهاند و بسیاری از آنان در فرهنگ مسیحیت و یهودیت و صهیونیست هضم شده، و ارزشهای الهی را از دست دادهاند باز است، و ارزشهای الهی را از دست دادهاند باز است، آنان قدرت بر هجرت دارند، و به پارهای از مشکلات که در ایران وجود دارد توان بر استقامت و صبر برای آنان وجود دارد، یقیناً اگر اقدام به هجرت نکنند یا از این دیار برای امور مادی به دیار کفر سفر کنند و نهایتاً زیر سلطه فرهنگ ابلیسی غرب ارزشهای دینی خود را از دست بدهند، و خود را از انجام تکالیف الهیه محروم نمایند مصداق آیه ۹۷ خواهند بود! و متاسفانه هنگام مرگ به آنان گویند: شما اهل دوزخ هستید و دوزخ بد پایان کاری است.

تفسیر آیه ۱۰۰

اشاره

وَ مَنْ يُهٰاجِرْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ يَجِدْ فِي اَلْأَرْضِ مُرٰاغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَى اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اَللّٰهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً:

و هر کس در راه خدا هجرت کند، اقامت گاه های فراوان و فراخی معیشت خواهد یافت. و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد، مسلماً پاداشش بر خداست؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

آیه شریفه مسئله هجرت را که محدود به زمان و مکان نیست و به طور دائم

تکلیفی بر عهده مسلمانان است مطرح میکند، هجرتی که از واجبات مسلّم اسلامی است، و تارک آن در صورتی که عذر موجهی نداشته باشد اهل دوزخ است.

آیه میگوید علی رغم مشکلات و موانع و مضیقههائی که اهل کفر و شرک برای اهل ایمان ایجاد میکنند گروهی از مؤمنان قدرت مالی، فکری، و بدنی برای هجرت دارند، و میتوانند به این تکلیف عظیم الهی که در موارد خاص حافظ ارزشهای ایمانی و انسانی است عمل کنند.

مناطق و شهرها و کشورهائی وجود دارد و در آینده وجود خواهد داشت که اکثریت مردم آنها مشرك و کافر، و دولتهای حاکم بر آن مناطق علاوه بر این مشرك و کافرند با همدستی ملت خود به شدت با اسلام و مسلمانان دشمنی دارند، و با تحمیل فرهنگ شیطانی، و راه و رسم بیبندوباری، و اشاعه انواع مفاسد و گناهان و ایجاد مضیقههای سنگین میخواهند راه آراسته بودن به ارزشها را چنان که به روی ملت خود بستهاند، به روی اهل ایمان ببندند، اهل ایمان که قدرت ترک آن مناطق را دارند، و میتوانند از دار الکفر به دار الایمان مهاجرت کنند، باید بدانند با لطف و یاری حق چون به مهاجرت اقدام نمایند، سرزمینهای وسیعی را خواهند یافت که میتوانند در آنها مسکن گزینند و به دور از شر و فساد کافران و مشرکان به زندگی آرامی دست یابند و در همه امور مادی و معنوی به گشایش برسند، آری هجرت در راه خدا ثمره شیرینیاش رهائی از موانع و مشکلات دستپخت کافران و مشرکان، و نجات از تنگناهای مادی و معنوی و رسیدن به توسعه در همه امور زندگی، و از همه مهمتر پدید آمدن میدان توفیق برای تکمیل ارزشهای اعتقادی و عملی، و رساندن پیام دین

ص:۵۰

به دیگران، و تبلیغ معارف الهیه، و تحصیل آگاهی نسبت به امور دینیه و حلال و حرام خدا، و فقه اسلامی است.

اگر وظیفه مسلمانی هجرت است، باید به هجرت اقدام نماید، و از احتمالات منفی مثل این که اگر هجرت کنم رشته زندگیام میگسلد، یا دچار سرگردانی میشوم، یا به مضیقهها و مشکلاتی از سوی دشمنان دچار میگردم به شدت بپرهیزد، و برای آبادی دنیا و آخرتش در راه هجرت، برای خدا قدم بگذارد، که خداوند به او رد این آیه شریفه وعده مکانهای فراوان و مناسب و توسعه در همه امور زندگی داده است، وعدهای که هرگز تخلّفی به آن راه ندارد.

مهاجر مطیع

در روایتی آمده: زمانی که رسول خدا آیات پرهیزدهنده از ترک هجرت را برای مسلمانان مکه فرستاد، جندب بن ضمره از طایفه بنی لیث در حالی که عمر خود را در کهنسالی میگذرانید و تاب و توان سواری بر مرکب را نداشت، به فرزندانش گفت: شما مرا یاری داده بر تخت روانی به سوی مدینه حرکت دهید، زیرا من با توجه به این آیات از مستضعفین نیستم، من راه را میدانم و ثروت و دارائیام به اندازهای هست که مرا به مدینه و دورتر از آن برساند، به خدا سوگند من همین امشب را هم در مکه نمیمانم!

فرزندانش او را بر تخت روانی قرار داده، به سوی مدینه حرکت کردند، چون به منطقه تنعیم که محلی نزدیک به مکه است رسید، خود را مشرف به مرگ دید، دست راستش را روی دست چپ گذارد، سپس گفت: خدا یا این دستم از تو و آن دستم از پیامبر فرستادهات، من با تو بیعت میکنم بر همان اموری که پیامبرت با تو بیعت کرد، این بگفت با حالتی خوش از دنیا رفت، چو خبر این حادثه به

اصحاب پیامبر رسید گفتند: اگر در مدینه مرده بود پاداشش کامل و تمام بود، و مشرکان در حالی که خنده مسخره میکردند گفتند: آنچه که درخواست داشت به آن نرسید، پس خدا در پاسخ هر دو طایفه این آیه شریفه را نازل کرد، به همین خاطر به این معنا بزرگان اشاره کرده گفتند:

مؤمن چون قصد طاعتی کند، سپس عذر موجهی او را از اجرای طاعت باز دارد، و به اتمام آن موفق نگردد.

خداوند ثواب کامل و پاداش تمام به او عنایت میفرماید. (۱)

باید این حقیقت را دانست که: «مضمون این آیات همه وقت و همه جا دربار مسلمانان جاری است. گرچه سبب نزول این آیات اوضاع و احوالی بود که مسلمانان در عهد رسول اسلام از هنگام هجرت به مدینه تا فتح مکه داشتند، آن روز دو سرزمین وجود داشت: یکی سرزمین اسلام که مدینه و حومه آن بود، شهری که گروهی مسلمان در آنجا زندگی میکردند که در دین خود و عمل به آن و تبلیغ و رساندنش به دیگران آزادی داشتند و عدهای هم مشرک و کسان دیگر ساکن مدینه بودند که به واسطه پیمان میانی خود و مسلمانان و امثال آن کاری به مسلمانان نداشتند، و مزاحم آنان نبودند.

دیگری سرزمین شرک که مکه و حومه آن بود، این شهر زیر سلطه مشرکین بود، اینان هر آئین بتپرستی و فرهنگ شیطانی ثابتقدم بودند و در مسئله اسلام و پرستش حق و اجرای فرمانهای خدا و پیامبر مزاحم مسلمانان بودند، تا جائی که آنان را به شدت شکنجه میکردند و فریب میدادند تا از دینشان دست بردارند!

۱- ۱) - روح البیان ج ۲ ص ۳۲۹- مجمع البیان ج ۳ ص ۱۷۱.

این آیات با ملاک کلی که دارد همیشه حاکم بر مسلمین است، به این ترتیب که مسلمان موظف است، یا در محلی اقامت کند که بتواند معالم دین را بیاموزد، و شعائر دین را اقامه کند و به احکام دین عمل نماید، و یا اگر در سرزمینی است که نه علم به معارف دین و نه راهی برای عمل کردن به احکام دین وجود دارد، باید و الزاماً از آنجا هجرت نماید. (۱)

هجرت در روایات پیامبر و اهل بیت

از رسول خدا روایت شده:

«البحر هجرتان: هجر الحاضر، و هجر البادی، فهجر البادی ان یجیب اذا دعی و یطیع اذا امر، و هجر الحاضر اعظمها بلی و افضلها اجراً:» (۲)

هجرت بر دو گونه است: هجرت آبادینشین و هجرت بیابان‌نشین، هجرت بیابان‌نشین به این است که هر گاه فرا خوانده شود، اجابت کند، و هر گاه فرمان داده شود اطاعت نماید، و هجرت آبادینشین مشقت و زحمتش بیشتر ولی پاداشش برتر است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«افضل الاسلام ان یسلم المسلمون من لسانک و یدک، و افضل الهجر ان تهجر ماکره ربک:» (۳)

برترین اسلام دین است که همه مسلمانان از زبان و دستت در امان باشند، و برترین هجرت این است که از آنچه پروردگارت خوش ندارد دور شوی.

از حضرت هنگامی که پرسیدند کدام ایمان برتر است؛ فرمود هجرت.

ص:۵۳

۱- ۱) - المیزان ج ۵ ص ۸۸.

۲- ۲) - کنز العمال ۴۶۲۶۵.

۳- ۳) - کنز العمال ۴۶۲۶۵.

«قیل و ما الهجر؟ قال ان تهجر السوء قیل: فای الهجر افضل قال: الجهاد:» (۱)

گفتند هجرت چیست؟ فرمود: این که از گناهان و بدیها دور شوی، گفتند: نهایتاً کدام هجرت برتر است فرمود جهاد.

و نیز آن جناب فرمود:

«من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبراً من الارض استوجب الجن و کان رفیق ابراهیم و محمد:» (۲)

هر کس برای حفظ دین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر گرچه به اندازه یک وجب زمین باشد بگریزد، سزاوار بهشت استف و در آنجا همدم ابراهیم و محمد (ص) خواهد بود.

از حضرت باقر العلوم (ع) درباره قول خدا: یٰا عِبٰادِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی روایت شده که:

«لاـ تطیعوا اهل الفسق من الملوک، فان خفتم ان یفتنوکم علی دینکم فان ارضی واسع وهو یقول: فیم کنتم؟ قالوا کنا مستضعفین فی الارض فقال: الم تکن ارض الله واسع فتها جروا فیها:» (۳)

از زمامداران و حکومتهای فاسق اطاعت ننمائید، و اگر ترس داشتید که شما را از دینتان خارج کنند، بدانید که زمین من فراخ است، و اوست که به اقامتکنندگان در زمین کفر که سبب نابودی ارزشهای آنها شد میگوید: در چه وضعی بودید؟ گویند ما در زمین مستضعف بودیم، پس میفرماید: مگر زمین خدا وسعت نداشت تا در آن مهاجرت کنید.

مهاجرت به سوی رهبر الهی مسلک

ص:۵۴

۱- ۱) - کنز العمال ۱۷.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۳ ص ۱۵۳.

۳- ۳) - تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۵۱.

بحار از کتاب خرائج روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: رسول خدا در برخی از سفرهایش با اصحاب میرفتند، پس روی به آنان کرد و فرمود: از این وادیها برای شما کسی نمایان میشود که سه روز است ابلیس به او دست نیافته، چون مقداری راه پیمودند ناگاه عربی ظاهر شد که بر شتری سوار بود در حالی که پوستش بر استخوانش خشکیده بود، و چشمهایش به گودی حدقه فرو رفته، و لبهایش از خوردن گیاه بیابان به سبزی میل داشت، چون به قافله مدینه رسید درباره رسول اکرم پرسید تا خدمت آن حضرت شرفیاب شود، چون پیامبر را به او نشان دادند به حضرت عرضه داشت، مرا به اسلام هدایت کن، حضرت به او فرمود: بگو:

«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله»

عرب شهادتین را به زبان جاری ساخت، حضرت به او فرمود که باید به لوازم اسلام یعنی نماز پنج وقت و روزه ماه رمضان ملزّم شوی عرضه داشت ملزّم به انجام این اعمال میشوم حضرت فرمودند: باید حج بیت الله را به جای آوری و زکات بپردازی و غسل کنی، عرب گفت همه را عمل میکنم، چون قدری از این برخورد گذشت حضرت عرب را در میان قافله خود ندید، توقف فرمود و کسی را برای تفحص از حال عرب فرستاد، جمعی برای به دست آوردن وضع عرب به عقب آمدند، دیدند دست شتر اعرابی به سوراخی فرو شده و شکسته و عرب از بالای شتر به شدت به زمین آمده و گردنش آسیب سختی دیده و از دنیا رفته است! به حضرت خبر دادند، پیامبر به محلّ درگذشت عرب آمد و دستور داد خیمهای برپا کنند، عرب را در میان خیمه غسل دادند، حضرت پس از غسل او به دست مبارکش بر بدن عرب کفن پوشانید، آنان که بیرون خیمه بودند از حضرت

حرکتی شدید شنیدند، چون از خیمه بیرون آمدند، دیدند عرق بر جبین مبارکش نشسته، به اصحاب فرمودند: این عرب از دنیا رفت در حالی که گرسنه بود و ایمان آورد، و ایمانش به گناه ظلم آلوده نشد، حور العین از محصولات و ثمرات بهشت به او دادند و هر یک به من میگفتند: یا رسول الله مرا به زوجیت او درآور. با توجه به ارزش چنین هجرتی است که امام صادق* میفرماید:

از مصادیق آیه وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اَللّٰهِ، کسی است که در سفر برای شناخت رهبر از دنیا برود. (۱)

هجرت معنوی

در متن روایات نقل شده در باب هجرت، پارهای از روایات هجرت را هجرت معنوی و درونی و هجرت از پلیدی شمردند، در این زمینه کشف الاسرار میبدی میگوید:

خدای جهانیان، و حافظ همگان، و دانای مهربان در این آیت نشان رحمت از خود میدهد، و لطف خویش به بندگان مینمایاند، و مؤمنان را به هجرت دعوت میکند و مهاجران را میستاید.

مهاجران سه گروهاند: گروهی بخاطر دنیا هجرت میکنند، تا تجارت در پیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، هر چند این کار در شرع مباح است ولی عاقبتش ناپیداست، که به کجا رسد و سر به چه امری باز نهد، و حاصل آن چه شود؟ که مصطفی (ص) فرمود:

«حبّ الدنیا رأس کل خطیئ.»

این مهاجر پیوسته در رنج و سختی و مشقت و مضیقه است، احتمال گرفتار

۱- ۱) - اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۸.

شدن به دزدان بخاطر ثروتش به او میرود، و چه بسا طمع به مال او را از آخرت دور کند، چنان که خدای متعال میفرماید:

تُرِیدُونَ عَرَضَ اَلدُّنْیٰا وَ اَللّٰهُ یُرِیدُ اَلْآخِرَةَ: (۱)

گروهی زاهداناند که هجرت ایشان محض آخرت است، و روش اینان بر اساس معنویت میباشد، در منازل طاعات سفر کنند. و مراحل عبادات به قدم همت بپیمایند، گاه حج کنند، گاه به جهاد روند، گاه به سوی زیارت گام بردارند، گاه به نماز آیند و گاهی روزه دارند، و گاه مستغرق ذکر شوند، رسول خدا درباره اینان فرمود:

«سیروا سبق المفردون قالوا یا رسول الله و ما المفردون؟ قال: المهتدون الذین یهتدون بذکر الله، یضع الذکر عنهم اثقالهم فیأتون یوم القیام خفافاً:»

با مسابقه یگانهها حرکت کنید، گفتند: ای رسول خدا یگانهها کیانند، فرمود: راهیافتگان، آنان که به کمک یاد خدا راه یافتهاند، یاد خدا بارهای سنگین را از دوش جان آنان به زمین گذارد، و روز قیامت سبک بار وارد شوند.

خداوند در حق ایشان فرموده:

وَ مَنْ أَرٰادَ اَلْآخِرَةَ وَ سَعیٰ لَهٰا سَعْیَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ کٰانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً: (۲)

کسانی که در طلب آخرتاند و برای به دست آوردن آن بکوشند در حالی که مؤمن باشند، کوشش آنان با پاداش روبرو خواهد شد.

گروه دیگر عارفاناند که هجرت ایشان برای مولاست، وهجرتشان در نهادشان

۱- ۱) – انفال: ۶۷.

۲- ۲) – اسرا: ۱۹.

باشد، در پردههای نفس هجرت کنند تا به قلب رسند، آنگاه در منازل قلب هجرت کنند تا به جان رسند، و آنگاه در پردههای جان هجرت کنند تا به وصال جانان رسند.

گفتم کجات جویم ای ماده دستان

گفتا قرارگاه من است جان دوستان

مردی به عارفی گفت چرا هجرت نکنی و به سفر بیرون نشوی تا دیگران را فائده دهی، گفت: دوستم مقیم است کنار او هستم و به دیدارش مشغول، پس راهی به پرداختن به دیگری ندارم، آن مرد گفت چون آب راکد ماند بگذرد، عارف پاسخ داد دریا باش تا هرگز نگندی. (۱)

تفسیر آیه ۱۰۱

اشاره

وَ إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی اَلْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ اَلصَّلاٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ اَلْکٰافِرِینَ کٰانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً.

و هنگامی که در روی زمین سفر می کنید، اگر بترسید که کافران به شما آسیب و آزار رسانند، بر شما گناهی نیست که از نمازها [ی چهار رکعتی خود، دو رکعت] بکاهید؛ زیرا کافران همواره برای شما دشمنی آشکارند.

شرح و توضیح

مسئله قصر نماز در هنگام خوف از حمله دشمن و آسیب جدی زدن به اهل ایمان مطلبی است که از صریح آیه شریفه استفاده میشود، اما این که باید در سفرهای عادی نماز را شکسته یا تمام خواند، امری است که به عهده فقه و بسته

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۲ ص ۶۶۲.

به نظر مجتهدان سختکوش و واجد شرایط است، و در این زمینه لازم است مکلّف به مرجع واجد شرایطی که با کمک دلایل لازم برای تقلید انتخاب نموده مراجعه کند، و از نزد خود برای این عبادت عظیم فتوا ندهد، و به طور جزم نگوید نماز شکسته مربوط به میدان جنگ و ایام درگیری با دشمن است و در غیر جنگ چنین حکمی بر مسافر جاری نیست، و از پیش خود نگوید امروز که وسایل تندرو و سریعی چون هواپیما به بازار زندگی آمده، پس کسی که در یک ساعت از تهران تا مشهد، یادر چند ساعت از شرق به غرب میرود و همان روز برمیگردد نمیتوان او را مسافر دانست پس اگر اهل نماز است نباید نمازهایش را شکسته بخواند، این فتوا دادنها بدون آگاهی از عمق آیات، و جدای از اطلاع وسیع بر فقه، خلاف عقل و مخالف با شرع است، و بهتر این است در امور تخصصی به متخصص فن مراجعه کرد، و از فتوای بدون تکیه بر علوم اسلامی و به ویژه علم فقه خودداری نمود، که با هزاران یا میلیونها نفر را به عهده گرفتن، و در قیامت در دادگاه عدل حق، از پاسخ دادن عاجز ماندن، کری عاقلانه نیست، لازم است کسانی که حتی یک روز عمر خود را هزینه فرا گرفتن فقه که دانشی بسیار گسترده، دقیق، و پیچیده است از اینگونه فتواهای بیاساس و حکم دادنهای بیپایه بپرهیزند.

تفسیر آیه ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴

اشاره

وَ إِذٰا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ اَلصَّلاٰةَ فَلْتَقُمْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذٰا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرٰائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طٰائِفَةٌ أُخْرىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

ص:۵۹

أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اَللَّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً.

فَإِذا قَضَيْتُمُ اَلصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اَللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاةَ إِنَّ اَلصَّلاةَ كانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً.

وَ لاَ تَهِنُوا فِي اِبْتِغاءِ اَلْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اَللَّهِ ما لاَ يَرْجُونَ وَ كانَ اَللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً.

و هنگامی که در [عرصه نبرد و خطر] میان آنان باشی، و برای آنان [به جماعت] اقامه نماز کنی، پس باید گروهی از رزمندگان در حالی که لازم است سلاحشان را برگیرند، همراهت به نماز ایستند، و چون سجده کردند [و رکعت دوم را بدون اتصال به جماعت به پایان بردند] باید [برای حفاظت از شما] پشت سرتان قرار گیرند. و آن گروه دیگر که [به خاطر مشغول بودن به حفاظت] نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز گزارند. و آنان باید [در حال نماز] از هوشیاری و احتیاط [نسبت به دشمن] غافل نباشند، و سلاحشان را با خود برگیرند؛ چون کافران دوست دارند شما از سلاحها و ساز و برگ جنگی خود غفلت ورزید، تا یکباره به شما هجوم کنند. و اگر از باران در زحمت و مشقت هستید، یا بیمارید، بر شما گناهی نیست که سلاحتان بر زمین گذارید، ولی باید هوشیاری و احتیاط خود را حفظ کنید؛ یقیناً خدا برای کافران عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

پس هنگامی که نماز را [در میدان جنگ] به پایان بردید، خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد کنید. و همین که [از فتنه و آشوب دشمن] مطمئن شدید، نماز را [به صورت معمولش] اقامه کنید. مسلماً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معین وظیفه‌ای مقرّر و لازم بر مؤمنان است.

و در تعقیب و جستجوی دشمن سستی نکنید. اگر شما [در رویارویی با

ص:۶۰

دشـمن] درد و رنـج می بینیـد، آنان نیز چون شـما درد و رنـج می بیننـد، و شـما چیزی را [چون پیروزی و پاداش] از خدا امید دارید که آنان امید ندارند؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

شرح و توضیح

در سور مبـارکه بقره در اولین آیه مربوط به نماز و در اولین آیه مربوط به ذکر، بحث بسـیار مفصـلی نسـبت به این دو حقیقت که دو بال پرواز به سوی معراج معنوی و نردبانی برای رسـیدن به مقام قرب است مطرح شد، و در این مقام نیازی به تفصـیل و توضـیح نسبت به این دو حقیقت نیست، در سه آیه شریفه صورت نماز خوف، و وجوب اصل نماز در هر شرایطی بر مؤمنان و لزوم دنبـال کردن دشـمن تـا خـاموش شـدن آتش فتنه مطرح است، که علت وجوب نماز در بحث از نماز، و لزوم دنبال کردن دشمن تا ریشهکن شدن فتنه نیز در آیات سوره بقره به صورتی مفصل گذشت.

در اینجا فقط به ذکر دو سه روایت در رابطه با شأن نزول این آیات و این که جامعه اسلامی هرگز نباید از هشیاری و احتیاطش نسبت به دشمن غافل شود، و از سلاح و ساز و برگ جنگی فاصله بگیرد ذکر میکنم.

علی بن ابراهیم قمی در تفسـیرش در ذیـل این آیات روایت میکنـد: فرمان نماز خوف [نماز شکسـته] وقتی نازل شـد که پیامبر اسـلام به قصـد مکه به سوی حـدیبیه حرکت کرد، چون خبر حرکت پیـامبر به قریش رسـید خالـد بن ولیـد را بـا دویست سوار فرستادند تا از حرکت رسول خدا و آمدنش به مکه جلوگیری کند.

خالـد در کوههای مسـیر به معارضه با پیامبر میپرداخت، در وسط راه وقت نماز فرا رسـید، بلال اذان گفت و پیامبر با مردم نماز را به جماعت خواند، خالد گفت: اگر در حال نماز به آنان حمله میکردیم مغلوب ما میشدند، زیرا اینان

نمازشان را قطع نمیکنند و اینک وقت نماز دیگری میرسد که آن را بیش از نور چشم دوست دارند، چون به نماز ایستادند بر آنان یورش برده کار را یکسره میکنیم.

امین وحی جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و نماز خوف را در ضمن آیه وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ اعلام کرد. (۱)

مجمع البیان روایت میکند که ابو حمزه ثمالی در تفسیرش چنین آورده است:

پیامبر اسلام با بنی انمار جنگید، خدا آنان را شکست داد و مؤمنان از دشمن اسیر گرفتند و مالی نصیب آنان شد، پیامبر و ارتش اسلام در محلی فرود آمدند در حالی که یک دشمن به چشم آنان نمیآمد، به این خاطر اسلحههای خود را کنار گذاشتند، رسول خدا بدون اسلحه برای قضای حاجت بیرون رفت و تا جائی دور شد که روخانهای میان او و اصحاب فاصله انداخت، چون از قضای حاجت فراغت یافت رودخانه پر از آّب شد و از آسمان باران میبارید، چون رودخانه میان رسول خدا و اصحابش حائل شد، و پیامبر در پناه درختی نشست، مردی به نام غورث بن حارث محاربی که از مشرکان و دشمنان اسلام بود حضرتش را تنها و بدون اسلحه دید، همراهان غورث به او گفتند غورث این محمد است که از یارانش جدا افتاده!

غورث گفت: خدا مرا بکشد اگر او را از پای درنیاورم و به قتل نرسانم این بگفت و شمشیر به دست از کوه فرود آمد، پیامبر تا هنگامی که غورث، شمشیر از نیام بیرون نیاورده و بالای سر حضرت ایستاد، توجهی نداشت. که ناگهان غورث گفت: ای محمد چه کسی هماکنون که در چنگال من گرفتاری تو را از

ص:۶۲

۱- ۱) - تفسیر قمی ج ۱ ص.

دست من نجات میدهد؟ حضرت فرمود: الله که ناگهان دشمن بدون فاصله و در یک طرف العین به روی درغلطید، پیامبر به سرعت برخاست و شمشیرش را گرفت و فرمود: غورث الآن چه کسی جلودار من است که از دست من نجات یابی؟ غورث گفت: معتقد به هیچ قدرتی در این زمینه نیستم! فرمود: شهادت به لاٰ إِلَهَ إِلاَّ اَللّٰهُ و بندگی و پیامبری من میدهی؟ گفت: نه ولی تعّهد میکنم که هرگز با تو نجنگم، و به دشمنانت یاری ندهم، پیامبر هم شمشیرش را به او برگردانید، غورث گفت: به خدا تو بهتر از منی، حضرت فرمود: من به این کاری که کردم شایستهترم، غورث به نزد یارانش بازگشت، به او گفتند: غورث ما دیدیم تو با شمشیر بالای سرش ایستادی چه چیز مانع شد که او را به قتل برسانی؟ گفت: خدا! شمشیر را فرود آوردم که او را بزنم، نمیدانم چه کسی شانههایم را به شدت حرکت داد که به رودر افتادم و شمشیر از دستم افتاد، و محمد پیشی جست و شمشیر را گرفت. . . . چیزی نگذشست که رودخانه آرام گرفت، و رسول خدا به نزد یارانش بازگشت و آنان را از حادثهای که برایش پیش آمد آگاه ساخت و آیه شریفه را از قسمت إِنْ کاٰنَ بِکُمْ أَذیً مِنْ مَطَرٍ أَوْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ. (۱)

در هر صورت نماز از چنان ارزشی برخوردار است که حتی در میدان جنگ، و در شدّت کارزار نباید نسبت به آن سستی ورزید، و در چنان موقعیت سختی اگر با رعایت شرایط لازم و با توجه به حزم و دوراندیشی نسبت به دشمن و توسّل به احتیاط به جماعت خوانده شود بهتر است.

کشف الاسرار میگوید: بدان که این نماز، رازی است میان بنده و خدا، که در

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۳ ص ۱۰۲.

این راز هم نیاز است و هم ناز، امروز نیاز است و فردا راز، امروز رنج است و فردا گنج، امروز باری گران، فردا روح و ریحان، امروز کدّوکار، و فردا کام و بازار، امروز رکوع و سجود و فردا وجود و شهود.

و از شرف نماز است که حضرت رب العالمین درصدد دو جای قرآن از آن یاد کرده و آن را سیزده نام نهاده: صلا، قنوت، قرآن، تسبیح، کتاب، ذکر، رکوع، سجود، حمد، استغفار، تکبیر، حسنات و باقیات.

از رسول خدا محمد مصطفی روایت شده:

«الصلا معراج المؤمن»

و آن حضرت دربار نماز فرموده:

«الصلا مأدوب الله فی الارض»

نماز سفره پر نعمت حضرت الله در زمین است.

و علما و سلف، و راهیافتگان به وادی معرفت گفتهاند:

الصلا عرس المریدین، و نزه العارفین، و سیل المذنبین، و بستان الزاهدین.»

نماز عروسی مریدین، و تفریح عار عارفین، و وسیله پاک شدن گناهکاران، و باغ و بستان زاهدان است.

و گفتهاند: نمازگزارنده را هفت کرامت است:

هدایت، کفایت، کفّارات، رحمت، قربت، درجت و مغفرت.

اول قدم شرکت بینمازی است که رب العزه فرمود:

«ما سلککم فی سقر، قالوا لم نک من المصلین.»

و از نماز به عنوان ایمان یاد کرد»

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ، «ای: صلاتکم.»

ووعده روزی به نماز داد آنجا که فرمود:

وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ «الی قوله. . . سخن نرزقک.»

و عدد نمازهای واجب در شب و روز پنج آمد بر وفق اصول شرایع.

مصطفی (ص) اصول شرایع را پنج گفت:

«بنی الاسلام علی خمس»

و اصول فرایض نماز را:

«خمس صلوات فی الیوم و اللیل.»

یعنی که چون بنده این پنج نماز به شرط و در وقت خویش ادا کند رب العزه وی را ثواب جمله اصول شرایع دهد!

و هیأت نماز چهار است: قیام، رکوع، سجود، وقعود، حکمت در این مسئله آن است که جمله موجودات بر چهار شکلاند: بعضی بر هیأت قائمان راستاند و آن درختاناند، برخی بر هیأت راکعان سر فرو افکندهاند و آن ستوراناند، گروهی بر هیأت ساجدان روی به خاک نهادهاند و آن حشراتاند، و طایفهای دیگر بر زمین نشستهاند بر هیئت قاعدان و آن گیاه و نبات است، چنان است که رب العزه گفتی: بنده مؤمن در پیشگاه ما و در حریم خدمت ما این چهار هیأت به جای آر: قیام، رکوع، سجود، و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه خلایق یابی.

این نمازها را به دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت فرمود: چون نماز بامداد و نماز مغرب و ظهر و عصر و عشا، و این به خاطر آن است که بنده را از نظر وجودی دو بخش است: روح و دیگر تن، نماز دو رکعت یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز یکی دل، دوم عقل سیم ایمان، نماز سه رکعتی شکر این سه گوهر است، و باز ترکیب کلی آدمی از چهار طبع است: نماز چهار رکعتی شکر آن چهار طبع است، از روی اشارت می

گویـد: بنـده من به نمـاز دو رکعتی شـکر تن و روح گـذار، به نماز سه رکعتی شـکر ایمان و عقل و دل به جای آر، و به چهار رکعتی به انـدازه وسع و امکـان شـکر چهـار رکن وجودت را ادا کن، تا معلوم گردد که مؤمن از همه موجودات مطیعتر و کار وی شریفتر، و درجه وی نزد حق رفیعتر.

و گفتهانـد که: این نماز عقدی است که در آن گوهرهای رنگارنگ است، هر رنگی از تحفه عزیزی، و حال پیامبری، طهارت فعل ایوب پیامبر است.

اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذٰا مُغْتَسَلٌ بٰارِدٌ وَ شَرٰابٌ. (۱)

تکبیر، ذکر ابراهیم است:

وَ فَدَیْنٰاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ. (۲)

قیام خدمت زکریاست:

وَ هُوَ قٰائِمٌ یُصَلِّی فِی اَلْمِحْرٰابِ. (۳)

رکوع فعل داود است:

وَ خَرَّ رٰاکِعاً وَ أَنٰابَ. (۴)

سجود حال اسماعیل است:

وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ: (۵)

تشهد فعل یونس است:

ص:۶۶

۱- ۱) - ص: ۴۲.

۲- ۲) - صافات: ۱۰۷.

۳- ۳) - آل عمران: ۳۲.

۴- ۴) - ص: ۲۴.

۵- ۵) - صافات: ۱۰۳.

إِذْ أَبَقَ إِلَى اَلْفُلْكِ اَلْمَشْحُونِ: (۱)

تسبیح فعل فرشتگان است:

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (۲)

بنـده مؤمن چون دو رکعت نمـاز بـا خضوع و خشوع کنـد، ربّ‌العزه او را کرامت این پیامبران دهـد و «برابر سعه وجودیاش» به درجات ایشان رساند.

از این لطیفتر شـنو: هر عبادتی که بنـدگان آرنـد، و هر ذکری که فرشـتگان کننـد، جمله را چون تأمل کنی در دو رکعت نماز جمع است، هم جهاد، هم حج، هم زکات و هم روزه.

امـا جهـاد آن است که: همچنـان که جنگجویـان به جنـگ کفـار رونـد، اول صف برکشـند، و زمینه جنگ فراهم آورنـد، و به مبارزه بشـتابند، مرد دلیر جوشن در پوشه، پیشاپیش صف رود، و دشـمن را به میـدان دعوت نماید، و با وی به جنگ و جولان درآیـد، آن مرد دلاور در پیش، دیگران پشت سـر او ایسـتاده و چشم به وی دوخته، و زبانها به تکبیر گشاده، و او با دشـمن به کارزار برآمده، و در نماز جمله این معانی تعبیه شده است:

مرد مؤمن اول غسل کنـد، غسل زرهی ا ست از طهارت که در میپوشـد، چون وضو کنـد، جوشن است که درمیبنـدد، آنگه در صف عبادت و طایفه حرمت بایسـتد، امام جماعت چون مبارزان در پیش شود و در محراب که حربگاه شیطان است، با شیطان و بـا نفس خویش بجنگـد، دیگران چشم در وی نهـاده، و دل در پیروزی او بسـتهاند، این جهـاد از آن جهـاد عظیمتر و بزرگتر است، به همین سبب

۱- ۱) - صافات: ۱۴۰.

۲- ۲) - غافر: ۷.

است که محمد مصطفی (ص) فرمود:

«رجعنا من الجهاد الاصغر و بقی علینا الجهاد الاکبر.»

و در نماز معنی زکات است: زکات پاکی مال است و نماز پاکی وجود انسان درباره پاکی اموال فرمود:

«خذ من اموالهم صدق تطهرهم و تزکیهم بها:» (۱)

و درباره پاکی وجود انسان گفت:

«ان الحسنات یذهبن السیئات.» (۲)

از رسول خدا روایت کردهاند که مردی را دید میگوید:

«اللهم اغفرلی و ما اراک تغفر»

خداوندا مرا بیامرز و به تو نمیبینم که مرا بیامرزی.

حضرت به او فرمود:

«ما اسوء ظنک بربک؟»

شگفتا چه سوء ظنی به پروردگارت داری؟ !

گفت: یا رسول الله

«انی اذ بنت فی الجاهلی و السلام:»

من در روزگار جاهلیت و امروز که روزگار اسلام است مرتکب گناه شدهام.

حضرت فرمود:

«ما فی الجاهلی فقد محاه الاسلام و ما فی الاسلام تمحوه الصلوات الخمس:»

آنچه در جاهلیت بود اسلام آن را محو کرد و آنچه در روزگار اسلام است نمازهای پنجگانه آن را محو میکند.

۱- ۱) - توبه: ۱۰۳.

۲- ۲) - هود: ۱۱۴.

در نهایت خداوند این آیه را نازل کرد:

«و اقم الصلا طر فی النهار و زلفاً من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئآت.» (۱)

و در نماز معنی حج است، حج احرام و احلال است و نماز را نیز تحریم و تحلیل است و در نماز معنی حج تمامتر و شرف وی فراگیرتر است وَ اللَّهُ أَعْلَمُ. (۲)

تفسیر آیه ۱۰۵

اشاره

إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ اَلنّٰاسِ بِمٰا أَرٰاکَ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَکُنْ لِلْخٰائِنِینَ خَصِیماً:

یقیناً این کتاب را به درستی و راستی بر تو نازل کردیم؛ تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی، و حمایتگر خائنان مباش.

شرح و توضیح

آیه شریفه دربردارنده سه حقیقت بسیار مهم است:

۱- نزول قرآن مجید بر پای حق. ۲- داوری و قضاوت بر اساس آموزشهای آسمانی. ۳- پرهیز جدی از حمایت خائنان.

نزول قرآن بر پایه حق

گرچه در آیه دوم سور مبارکه بقره، و دیگر آیات آن سوره در رابطه با قرآن و وحی بودن و حق بودن و هدایتگری این مجموعه بینظیر بحث مفصل و

ص:۶۹

۱- ۱) - هود: ۱۱۴.

۲- ۲) - کشف الاسرار ج ۲ میبدی ۶۷۵.

مشروحی به میان آمد، ولی چون قرآن مجید از نظر حاوی بودن به حقایق همچون دریائی یاست که ساحل ندارد، و هر لحظه میتوان گوهرهای ناب و تازه از این دریا استخراج کرد، و این کار تا قیامت پایان ندارد، لذا در این بخش به واقعیاتی دیگر دربار این کتاب اشاره میکنم.

این مأد به الهی به توسط امین وحی از صقع علم الهی، به قلب محمد مصطفی که از نظر ظرفیت وسعت و گنجایش بیش از فضای هستی داشت با همه معانی و مفاهیم، و اسرار و اشارات و لطائف و حقایق و رمز رموزش نازل شد، در حالی که رسول بزرگ اسلام در حال تلقی قرآن آراسته به مقام عصمت و بصیرت و نورانیت ویژه بود، و با کمال ایمان به آن و این که این حقایق وحی است، و واسط میان او و تجلی قرآن به قلبش امین وحی و فرشته مقرب الهی جبرئیل است آن را دریافت نمود، و برای نجات انسان از چاه ضلالت و گمراهی و جاهلیت و پستی به وسیله آیات قرآن و علوم نورانی آن قیام کرد، و تحولی شگرف در جان و عقل و قلب انسان ایجاد نمود، و اساس تمدن عظیمی را بر اساس قرآن و ایمان به حق، و توجه به آبادی دنیا و آخرت بنا نهاد، که اگر پس از مرگ او مردم در حریم اطاعت جانشین و خلیفه بلافصل او امیرمؤمنان علی بن ابیطالب به کرنش مینشستند، و از چشمههای حیاتبخش علوم او بهره میگرفتند، راه فساد عقلی و عملی، به روی جامعه انسانی تا قیامت مسدود میشد، و میدانی برای جولان شیاطین طرد شده از رحمت حق، و لعنت شده در قرآن و در زبان پیامبر به ویژه بازیگران سقیفه که خشتی را در برابر ساختمان راستین اسلام کج نهادند، و بر پایه آن بنای حکومت عربی را به جای حکومت عدل اسلامی بنا کردند، و با سیطره بر قرار کردن بر همه شئون مردم، و زمینهسازی

برای حکومت امویان و عباسیان مشرک، خارها و موانع سنگینی بر سر راه اسلام راستین و فرهنگ ناب محمدی قرار دادند، و اسلامی شیطان ساخته بر اکثریت مردم تحمیل نموده، و از آن روز تا به امروز که سال ۱۳۸۹ شمسی است به میلیاردها نفر به وسیله عالمان درباری و وعاظ السلاطین اسلام شیطانی را به عنوان اسلام ناب تحمیل کرده، و قرن به قرن اکثریت را در برابر آراستگان به اسلام ناب قرار داده و پیروان قرآن و رسول الله و مکتب اهل بیت را در همه زمینهها دچار مضیقه نموده، و در راه زندان و تبعید و کشتار دستهجمعی انداخته، و به این برنامههای ظالمانه قانع نگشته حکم کفر و ارتداد و واجب القتل بودن وابستگان به اهل بیت را صادر کرده و صادر میکنند، و باعث شدند که اختلاف سنگینی میان امت پدیدار شد و جامعه اسلامی به فرقههای گوناگون تقسیم و هر فرقه برابر فرقه دیگر موضع خصمانه گرفت و میگیرد. و از این طریق راه قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی و به ویژه فرهنگی را به روی یهود عنود، و نصرانیت بیرحم استعمارگر را باز کرده، و جهان را غرق فساد و ظلم نمودند، و تا توانستند در امر نبوت پیامبر اسلام و ولایت اهل بیت دروغهای عجیب و غریب، و تهمتهای ناروا ساخته، تا عظمت پیامبر را در خصوص تلقی وحی، و در زمینهرو حیات آن حضرت بشکنند، و از او فردی عادی، خطاکار، مایل به گناه، گناهکار بسازند، و حتی حاکمان مدرسه سقیفه را از او بالاتر و برتر و عاقلتر و فهمیدهتر بنمایانند، و با ساختن هزاران روایت دروغ با پول بنیامیه و بنیعباس و اشاعه آن به وسیله عالمنمایان دنیاپرست اسلامی شیطانی و مکتبی انحرافی را به عنوان راه حق، و طریق درست به مردم قرون پس از مرگ پیامبر تا به امروز باور دهند، و با این فتنه بزرگ حرکت اسلام ارائه شده حق، و چرخ هدایت، و جلوی

ص:۷۱

ساختن بنای تمدن را براساس توحید و ایمان به قیامت و عدالت و انصاف گرفتند، و کاری کردند که اکثر مردم این امور را به عنوان فتنه و آثار شوم آن را باور نکنند و این اسلام دست ساخته، و فرهنگ اموی و عباسی را به عنوان اسلام ارائه شده از جانب حق باور کنند و پیروان اهل بیت را که آراسته به همان اسلام خداوند هستند گمراه و بیراه خارج از دین بدانند، اهل بیتی که مصداق آیات مباهله، مودت و تطهیر هستند، و آنچه از علم و دانش و بصیرت داشتند از پیامبر به ارث بردند، و رسول خدا تمسک به قرآن و آنان را تنها راه نجات بشر تا قیامت، و مصون ماندن او از گمراهی و ضلالت اعلام نمودند.

برای این که بدانید در مکتب خلفا و مدرسه سقیقه بر اسلام راستین چه گذشت آن مکتب و مدرسه در رابط وحی و پیامبر و نیز گوشهای از دیدگان اهل بیت و پیروان آنان به نحو اجمال اشاره میکنم و از حضرت حق ثبات قدم پیروان اهل بیت و هدایت دیگران را به صراط مستقیم درخواست مینمایم.

حمله ناجوانمردانه به حریم وحی و نبوت

بررسی روایاتی که در کتابهای مورد توجه مدرسه سقیفه و مکتب خلفا نقل شده، و در آن روایات حریم قدس وحی [و گیرنده وحی] مورد هجوم قرار گرفته است مسئلهای ضروری و بسیار لازم به نظر میرسد.

چه نیکوست که در این زمینه قلم را به دست یکی از متخصصترین حدیثشناسان، و کاشف رجال ساختگی به دست سیف بن عمر تمیمی، و برملاکننده اکاذیب تاریخی، و جنایات حقوقبگیران مکتب خلفا در تدوین کتب حدیث و تاریخ، جهادگر فرهنگی کمنظیر علامه سید مرتضی عسگری رضوان الله تعالی علیه که بارها خداوند مهربان توفیق زیارت او و شنیدن مطالب مستدل و

ص:۷۲

استوارش را به من عنایت فرمود بدهم، تا خوانندگان بزرگوار به این حقیقت واقف و آگاه شوند که چه ظلمی و چه ستم مضاعفی بر اسلام و پیروان اهل بیت، و جامعه انسانی تا روز برپا شدن قیامت رفته است، و کار را به کجا رسانیدند که امیر مؤمنان که خود در معرض تیرهای سه شعبه مسموم مکتب مقابلش قرار داشت، و همه حقوق او ازجانب مدرسه سقیفه پایمال شد، و شاهد سیاهترین روزگار برای دین خدا بود در عهدنامهای که برای مالک اشتر نوشت و همه کتابهای مربوطه نقل کردهاند اعلام داشت:

«فان هذا الذین قد کان اسیراً فی یدی الاشرار، یعمل فیه با سهوی، و تطلب به الدنیا:» (۱)

یقینا این دین [که وسیله کمال انسان در همه شئون، و نجات بخش او از مشکلات، و عامل خیر دنیا و آخرت بنیآدم است] محققا اسیر دست اشرار شد.

در حوزه آن بر اساس خواستههای نامشروع عمل کردند، و به وسیله آن ریاست و ثروت و مال و منال طلبیدند!

در بررسی روایاتی که در رابطهبا وحی و پیامبر اسلام در مدرسه سقیفه و خلفا نقل شده میبابید که «مصیبت به اسلام به بالاترین مرحله خود میرسد، و دشمنان شناخته شده یا ناشناس اسلام، به درونیترین نقاط حرم اسلام پای تجاوز مینهند، و خطری واقعی همه چیز اسلام را مورد تهدید قرار میدهد!

روایات مربوط به این مسئله به چهار یا پنج شکل آمده است، مهمترین آنها دو روایت است که یکی از ام المؤمنین عایشه، و دیگری از عبید بن عمیر لیثی

۱– ۱) – نهج البلاغه نامه ۵۳ معروف به عهدنامه مالک اشتر.

نقـل میشـود، در میـان ایـن دو روایـت که بـا تفصـیل بیشـتری سـخن میگوینـد، معتبرترین روایت را از امـالمؤمنین عـایشه نقل کردهاند، این روایت در چند جای از صحیح بخاری «دقت کنید صحیح بخار یعنی کتابی که تمام روایاتش صحیح و هموزن حق است» و صحیح مسلم و چهار نقطه از مسند احمد بن حنبل و در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر و تاریخ الاسـلام ذهبی و در امتاع الاسـماع مقریزی، و عیون الاثر ابن سـید الناس، و طبقات الکبری نوشته ابن سعد و تفسیر طبری و ابن کثیر و قرطبی و حتی در تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب «که از روشنفکران مذهبی کشور مصر است» وجود دارد.

در روایت منقول از عایشه حوادث اولین وحی چنین به تصویر کشیده شده است:

۱- در ابتـدا وحی به صورت رؤیاهای صادقه برای آن حضـرت پدیـدار میشـد، این رؤیاها ماننـد سپیـد دمان روشن بود، بعدها علاقه به تنهائی و عزلت و خلوتگزینی در ایشان پدیـدار گردیـد، او شـبهای متعـدد در غار حرا به عبادت میپرداخت، و هرچند یک بار به خانه و خانواده میآمـد تا زاد و توشه خلوت خویش را تهیه کنـد، و پس از تهیه وسائل زنـدگی، دیگر بار به غار باز میگشت، آن حضـرت به این ترتیب زنـدگی میکرد تـا آن روز ناگهـان بـا حـق برخورد کرد، جبرئیـل نزد او آمـد و گفت: ای محمد تو رسول خدائی پیامبر گفت: من ایستاده بودم و به زانو درآمدم.

این دیـدار در همین جا پایان یافت، و بعـد در حالی که تمام بـدنم به لرزه افتاده بود حرکت کرده، و در خانه نزد خدیجه رفتم وگفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، و مدتی گذشت تا ترس و اضطراب این برخورد ناگهانی برطرف

شد، در این هنگام بار دیگر جبرئیل بر من پدیدار گشت و گفت: ای محمد تو رسول خدائی.

در آن لحظات تصمیم قطعی گرفته بودم که خویشتن را از یک بلندی کوهستانی به زیر افکنم! !

درست هنگامی که چنین قصدی داشتم جبرئیل برای بار سوم بر من پدیدار شد و گفت: ای محمد من جبرئیل هستم و تو رسول خدائی آنگاه گفت: بخوان، گفتم چه بخوانم؟ او سه بار مرا گرفت و فشار داد، گفتم چه بخوانم؟ او سه بار مرا گرفت و فشار داد، آن قدر فشار سخت بود که نزدیک میشد از پای درآیم، سپس گفت:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ:

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده

من خواندم، با تمام شدن این دیدار نزد خدیجه آمدم و گفتم: سخت بر خویشتن ترسان هستم سپس حوادث اتفاق افتاده را برای او بازگو کردم.

خدیجه گفت: بشارت باد تو را، به خدای سوگند خداوند تو را پست نخواهد کرد، تو صله رحم میکنی، و راستگو هستی. امانتدار میباشی، بار رنج مردم را به دوش میکشی، و یاور ایشان هستی، پس از آن مرا نزد ورق نوفل برده به او گفت: گوش به سخنان پسر برادرت بده ورقه از من پرسید داستان چیست؟ و من آنچه اتفاق افتاده بود بازگفتم، ورقه گفت: این ناموسی است که بر موسی بن عمران نازل میشده ای کاش من میتوانستم در این نهضت (که به دست تو بنیاد میشود) دارای سهمی باشم. (۱)

ص:۷۵

۱- ۱) - طبری ج ۲ ص ۲۹۹- ۲۹۸- صحیح بخاری ج ۱ ص ۷ باب برد الوحی، الطبقات ج ۱ ص ۱۹۵- ۱۹۴.

۲- روایت تاریخی دوم از مردی به نام عبدالله من شداد نقل شده و در آن علت ترس پیامبر که در روایت گذشته به آن اشاره شد روشن میگردد، در این روایت آمده است: پیامبر پس از اولین وحی که در غارحرا بر او نازل شد به نزد خدیجه بازگشت، در خانه به خدیجه گفت:

«یا خدیجه ما ارانی الّا قد عرض لی:» (۱)

ای خدیجه من فکر میکنم که در اثر تماس با جنیان به دیوانگی (و اختلال روانی) دچار شدهام! !

خدیجه پاسخ میدهد: نه هرگز، به خدا سوگند هیچگاه پروردگارت با تو چنین رفتار نمیکند. (۲)

۳- در مفصلترین روایتی که در این زمینه هست، حوادثی که در نخستین وحی بر پیامبر اکرم گذاشته است چنین توصیف میشود: راوی عبید بن عمیر لیثی است میگوید:

داستان وحی با نزول جبرئیل بر پیامبر آغاز میشود، پیامبر هر سال یک ما ه برای عبادت درحراء مجاورت اختیار میکرد، و این عادت در میان قریش وجود داشت که هر سال به چین عبادتی میپرداختند، پیامبر هر ساله در این ماه خاص به عبادت مشغول میشد، و اگر فقیری به نزدش میآمد او را اسیر میکرد.

آنگاه که یک ماه پایان مییافت، و دوران عبادت در آن تمام میشد پیامبر به مکه بازمیگشت، و در ابتدای ورود به مکه به مسجد الحرام میرفت، هفت بار یا بیشتر طواف میکرد، سپس به سوی خانه روانه میشد. روزگار چنین میگذشت تا آن سال که خداوند اراده فرمود که او را مورد کرامت قرار داده و لباس

۱- ۱) - عرض لی: اصابنی مس من الجن ابن اثیر النهای ج ۳ ص ۸۳.
۲- ۲) - طبری ج ۲ ص ۳۰۰- ۲۹۹.

رسالت بر وی بپوشاند، و به این وسیله بندگان خود را مورد رحمت قرار دهد.

این حادثه در ماه رمضان اتفاق افتاد، پیامبر همانطور که معمولش بود، برای مجاورت و عبادت به حرا رفته بود، و همراه وی خانوادهاش نیز حضور داستند، آن شب که خداوند اراده داشت او را مورد اکرام خویش قرار دهد و به رسالت برگزیند جبرئیل به نزد او آمد، پیامبر گفت: او به نزد من آمد و پردهای از دیبا که در آن نوشتهای وجود داشت به همراه آورده بود.

من در آن لحظه به خواب بودم، به من گفت: بخوان گفتم: نمیتوانم بخوانم، او مرا گرفت و سخت فشار داد، تا آنجا که احساس مرگ کردم، آنگاه رهایم ساخت پس از آن گفت: بخوان گفتم: چه بخوانم، و این سخن را به خاطر آن گفتم که دیگر بار گرفتار فشار شدید و مرگآور نشوم، گفت:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ. . . (۲) عَلَّمَ اَلْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ. (۵)

من خواندم او رفت، از خواب برخاستم، گوئی آنچه خواندهبودم در قلبم نقش بسته است.

پیامبر گفت: من هیچ کس از مخلوقات خدا را، چون شاعران و دیوانگان دشمن نمیداشتم تا آنجا که نمیتوانستم به چنین کسانی نظر کنم، پیامبرگفت: من در دل با خود گفتم این بدبخت (یعنی خودم) یا شاعر شده یا مجنون؟ اما قریش هرگز چنین صحبتهائی را نشنود که بازگو کنند، نهایتا به بالای بلندی کوهی خواهم رفت و از آنجا خویش را به زیر میافکنم، و خود را میکشم تا راحت شوم؟ !

از غار حرا بیرون آمدم و درصدد خودکشی یا میان راه کوهستانی پائین رفتم،

ص:۷۷

صدائی از آسـمان توجهم را جلب کرد، شـنیدم میگفت: ای محمد تو رسول خدائی و من جبرئیلام، پیامبر گفت سر به آ سمان برداشـتم، جبرئیل را به صورت مردی که در افق دو آسـمان ایسـتاده مشاهـده کردم، ایسـتادم تا او را بنگرم روی این حساب از قصد خودکشـی باز ماندم، نه قدمی به پیش مینهادم و نه به پس و به هرسوی آسمان مینگریستم او را همچنان که در ابتدا دیده بودم مشاهده می کردم. . . او رفت و من به نزد خانودهام بازگشـتم و به نزد خدیجه رفتم به روی ران او نشسـتم و او را به خود فشردم! !

خدیجه گفت: ای ابوالقاسم کجا بودی؟ به خدای سوگند فرسـتادگان من به دنبال شما سراسر مکه را درنوردیدند پیامبر گفت به او گفتم: این بیچاره (اشاره به خودم) یا شاعر شده است یا دیوانه و جنزده! !

گفت: ای ابوالقاسم تو را از چنین چیزهائی به خـدا پناه میدهم، خداوند برای تو چنین سرنوشـتهائی مقرر نخواهد کرد، با آنچه من در تو از راسـتگفتاری، و امانتـداری، و حسن اخلاـق، و صـله رحم میشـناسم چرا چنین سـخن میگوئی، ای پسـر عمو شـاید چیزی مشاهده کردهای؟ گفتم: آری و آنگاه حوادث را برایش بازگو کردم.

خـدیجه پاسـخ داد: بشـارت بـاد تو را ای پسـر عمو، بر این راه پایـدار باش، سوگنـد به آن کسـی که جان من به دست قـدرت اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

سپس برخـاست و لبـاس به تن آراست و به نزد ورق بن نوفل رفت که پسـر عمویش محسوب میشـد، ورق نصـرانی بود و اهل دانش و آشنای با تورات و انجیل، حدیجه هر چه از من شنیده بود به او خبر داد.

ص:۷۸

ورقه در حالی که سخت هیجانزده بود گفت: قدوس است، قدوس است، سوگند به آن کس که جان ورقه در دست قدرت اوست، ای خدیجه اگر راست بگوئی ناموس اکبر (جبرئیل) به نزد او آمده، همان کسی که به نزد موسی میآمده است، من فکر میکنم که او پیامبر این امت است، به او پیام مرا برسان و بگو باید در راهش استوار بماند.

خدیجه به خانه میآید و به پیامبر سخنان ورق بن نوفل را میگوید، و به این ترتیب فشار فکری پیامبر برطرف میشود، و دغدغه خاطرش از شاعر یا مجنون شدن پایان میپذیرد.

در ملاقاتی که چند روز بعد میان پیامبر و ورق در مسجد الحرام اتفاق میافتد، ورقه از حالات پیامر سئوال میکند، و خصوصیات حوادث اتفاق افتاده را طالب میگردد، پیامب راکرم آنها را بازگو میکند، ورقه میگوید: سوگند به آن کس که جانم به دست اوست تو پیامبر این امت هستی، و ناموس اکبر به نزد تو آمده، همانگونه که به نزد موسی نیز میآمده است، تو را حتما تکذیب خواهند کرد، تو را آزار خواهند داد و تو را از شهر و زادگاهت بیرون مینمایند، و با تو به نبرد برخواهند خواست، اگر من آن روز را درک کنم تو را چنان نصرت و یاری نمایم که خدا را راضی کند، آنگاه خم شد و پیشانی پیامبر را بوسید، پیامبر در حالی که رنجهایش تسکین یافته بود با حالت ثبات و اطمینان بیشتری به خانه بازگشت. (۱)

۴- در یک روایت دیگر که آن را عکرمه از عبدالله بن عباس منقل میکند،

۱- ۱) - طبری ج ۲ ص ۲۰۸- ۲۰۶ چاپ اول مصر و ج ۲ ص ۳۰۲- ۳۰۰ چاپ دار المعارف سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۳۹- ۲۳۶ چاپ مصر ۱۳۷۵- الاکتفاء ج ۱ ص ۲۶۶- ۲۶۳.

حادثه چنین توصیف شده است:

روزی پیامبر در حالی که در سرزمین اجیاد نزدیک صفا به سر میبرد، ناگاه فرشتهای را دیدار کرد که در افق دوردست آسمان، در حالی که یک پای خود بر پای دیگر نهاد ظاهر شده است و فریاد برمیآورد که: ای محمد من جبرئیلام، ای محمد من جبرئیلام.

پیامبر از این برخورد و دیدار ناگهانی به هراس دچارشده، او هر بار سر را به زمین میانداخت، چون بار دیگر به آسمان مینگریست، فرشته را همچنان در افق مشاهده میکرد، بنابراین بر جای خود نماند، و با سرعت به خانه نزد همسرش خدیجه بازگشت، و برای او خبر حادثه را بازگفت، و اظهار داشت ای خدیجه من چیزی را مانند این بتها، و کسی را مانند این کاهنان دشمن نمیدارم، ولی اکنون میترسم که خود کاهن شده باشم.

خدیجه پاسخ داد نه، چنین نیست، این سخنان را نگو خداوند هرگز با تو اینگونه رفتار نخواهد کرد، زیرا تو صله رحم میکنی و. . . . (۱)

۵- در روایت عرو بن زبیر کلمات پیامبر چنین نقل شده است که: ای خدیجه من نوری میبینم اینکه هراسانم که نکند کاهن شده باشم. . ! ! (۲)

۶- روایت دیگری که به وسیله عکرمه از ابن عباس نقل شده، سخنان پیامبر را چنین بازگو میکند: ای خدیجه من صدائی میشنوم، و نوری میبینم، میترسم که دیوانه شده باشم! ! (۳)

ص:۸۰

۱- ۱) - الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۵- ۱۹۴ چاپ بیروت ۱۳۷۶.

۲- ۲) - الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۵.

۳- ۳) - الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۵.

ارزیابی روایات

روایـاتی که همه از کتب اهل سـنت، کتابهای مورد توجهشان و برخی به عنوان منبع صـحیح نقل شـد از جهات گوناگون قابل بررسـی است، و با بررسـی کافی، ضعف و اشکال در سند، و دروغ و جعل موجود در متن آنها به صورت بسیار روشنی دیده میشود.

مـا بـا هر یـک از جهـات نـامبرده، آنها را مورد نقـد و دقت قرار میـدهیم، و نشانه جعّالی و دروغپردازی را در آنها باز خواهیم شناخت.

بررسی هر یک از سند و متن، مقداری از عوامل ضعف و بیارزش روایات مزبور را نشان میدهد.

بررسی سند

در روایات گذشـته پنج راوی وجود دارند که سـند این روایتها به آنان منتهی میشود، و یا حداقل به ایشان منسوب گشته است، به عبارت دیگر سرسلسله و زنجیر راویان هستند اینان عبارتاند از: ام المؤمنین عایشه، عبدالله بن شداد، عبید بن عمیر، عبدالله بن عباس و بالاخره عرو بن زبیر. تاریخ گواهی میدهد که هیچکدام از این افراد در عصـر حادثه حضور ندارند، زیرا اصولا در آن زمان هنوز متولد نشده بودند چه آن که:

۱- تولد عایشه در سال چهارم یا پنجم یا ششم بعد از بعثت است. (۱)

۲- عبد الله بن شداد لیثی از صـحابه پیامبر شـمرده نمیشود، و از تابعین یعنی از نسل پس از صـحابه حساب میگردد، او در زمان پیامبر به دنیا آمد ولی به علّت خردسالی صحبت پیامبر را درک نکرده است، او در سال ۸۱ هجری در کوفه به

۱- ۱) - اسد الغابه ج ۷ ص ۱۸۹ چاپ جدید مصر کتاب الشعب.

قتل رسیده است. (۱)

۳- عبید بن عمیر هم در اواخر زندگی رسول اکرم متولد شده، لذا چون عبدالله بن شداد او را در شمار صحابه آن حضرت نمیآورند. (۲)

۴- عبدالله بن عباس در سال دهم پس از بعثت یا سه سال پیش از هجرت تولد یافته است. (۳)

اضافه این که ناقل از ابن عباس عکرمه است که به شهادت رجالشناسان مردی است دروغپرداز و ساختههای دروغین خود را به ابن عباس نسبت میداده است. (۴)

۵- عرو بن زبیر در زمان حکومت عمر تولد یافته و از تابعین طبقه دوم محسوب میشود. (۵)

بنابراین اولین ناقلین حادثه، هیچیک در عصر وقوع آن حضور نداشتهاند، و ما میدانیم که یک حادثه را جز با حضور در آن و یا شنیدن از حاضران و شاهدان عینی آن نمیتوان نقل کرد.

در تمام روایات یاد شده ناقل، حادثه را بدون واسطه نقل کرده، و در این میان تنها عبید بن عمیر است که از شخص پیامبر روایت مینماید و او هم آن حضرت را به طور کلی زیارت و دیدار نکرده است، زیرا دیدیم که وی در اواخر عمر حضرتش متولد شده و به همین جهت رجالشناسان او را از صحابیان نشمرده و از تابعین محسوب میدارند، لذا چنین نقلی هم از اعتبار تاریخی و حدیثی خالی

۱- ۱) - تقریب التهذیب ج ۱ ص ۴۲۲ چاپ مدینه.

۲- ۲) - تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۴۴.

۳- ۳) - اسد الغابه ج ۳ ص ۲۹۱.

۴- ۴) - میزان الاعتدال ج ۳ ص ۹۴.

۵- ۵) - تقریب التهذیب ج ۲ ص ۱۹.

میباشد، البته در اینجا

به بررسی شخصیت این راویان و حدود صداقتشان نپرداختیم و از آن صرفنظر نمودیم که این کار خود بخشی مفصل احتیاج داشت.

قضاوت قاطع قرآن کریم

قضاوت قرآن در مورد متن و مفهوم روایات مورد بحث، قاطعیت تمام دارد، چنان که ما با صرفنظر ار بیارزشی سند این روایات، کاملا میتوانیم با تکیه بر قرآن آنها را نقد کنیم.

با دقت و تتبع در کتاب آسمانی اسلام، این مسئله با روشنی روی مینماید که نبوت رسول اکرم یک حادثه غیر مترقبه و ناشناخته نبوده است، بلکه در ابعاد گوناگون مطرح گشته و به صور مختلفی عرضه شده است.

اعتقاد به وجود پیامبری او از تمام پیامبران به عنوان یک «میثاق» مؤکد خواسته شده، و عهد و پیمان برای نصرت و یاری او گرفته شده است، پیامبران بزرگ وجود و ظهور و بعثت او را بشارت دادهاند.

آن حضرت و بعضی از یاران او در تورات و انجیل نام و نشان داشتهاند.

اهل کتاب آن حضرت را کاملا میشناخته و با علم و آگاهی کامل به خصائص و صفات و نام و نشان وی را پذیرفته یا احیانا (به خاطر کبر وحسد و ریاستطلبی و دنیاخواهی) انکار کردهاند.

اینگونه آیات را با بحث مختصری در پیرامون هر یک در سطور بعد میبینیم:

۱- وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ اَلنَّبِيِّينَ لَمٰا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتٰابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قٰالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قٰالُوا أَقْرَرْنٰا قٰالَ فَاشْهَدُوا

ص:۸۳

وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ اَلشّٰاهِدِینَ. (۱)

و [یاد کنید] هنگامی که خدا از همه پیامبران [و امت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [آن گاه خدا] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورتی که به آن وفا کنید] دریافت نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

در اعتقاد (ما پیروان اهل بیت) پیامبران صد و بیست و چهار هزار تن هستند، و از میان ایشان سیصد و اندی به رسالت و پیامرسانی نیز برگزیده شدهاند. (۲)

یعنی همه این گروه با غیب هستی مربوط هستند، ولی تنها پیامآوران و صاحبان رسالت مأمورند، آگاهی خود را از جهان غیب به مردم برسانند.

در آیه شریفه صحبت از میثاق و عهدی است که از همه انبیا یعنی مجموعه گروه صد و بیست و چهار هزار تنی ایشان گرفته شده تا نسبت به رسولانی که بعد میآیند، و تصدیقکننده حقایقی که به همراه شماست هستند باید دو وظیفه را پاس بدارید:

الف- به ایشان حتما ایمان بیاورید: لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ

ب- و ایشان را یاری کنید: لَتَنْصُرُنَّهُ

در تفسیر این آیه دو نظریه وجود دارد، یک نظریه بر اساس روایات معتبری است که در دو مکتب (تشیع) امامت و (تسنن) خلافت وجود دارند.

۱- ۱) - آل عمران: ۸۱.

۲- ۲) - خصال صدوق ۶۰۴، اختصاص مفید ۲۶۴، بحار ۱۱ ص ۳۲-۳۰.

این روایات به وضوح و صراحت نشان میدهند که این میثاق از همه پیامبران، از حضرت آدم تا آخرین ایشان عیسی بن مریم (ع) گرفته شده است که به پیامبر خاتم حضرت محمد (ص) ایمان بیاورند، و در صورتی که روزگار آن حضرت را درک کردند یاریاش دهند، و سپس فرمان داده شده که از قوم خود نیز بر این مسئله عهد و پیمان بگیرید.

از امیرمؤمنان علی (ع) نقل میکنند که فرمود:

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد - آدم و بعد از او- مگر این که از او عهد و پیمان گرفت که اگر در زمان پیامبر اسلام زنده بود و آن حضرت برانگیخته شد حتما به او ایمان بیاورند و یاریاش کنند، و به ایشان دستور داده شد که از قومشان چنین عهد و میثاقی بگیرند. (۱)

چنین آمده: خداوند از پیامبران (ع) میثاق گرفت که بعثت پیامبر خاتم و رفعت مقام او را به امتهای خود خبر و بشارت دهند، و به ایشان فرمان دهند که در صورت همزمان شدن با آن جناب، حضرتش را تصدیق نمایند. (۲)

۲- وَ إِذْ قالَ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اَللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ:

به یاد آرید آن زمان را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من پیامآور

ص:۸۵

۱- ۱) - تفسیر طبری ج ۳ ص ۲۳۶- تفسیر ابن کثیر ج اول ص ۳۷۸، تفسیر فخر رازی ج ۸ ص ۱۱۵.

۲- ۲) - تفسیر تبیان ج ۲ ص ۵۱۳ مجمع البیان ج ۲ ص ۴۶۸، صافی ج ۱ ص ۲۷۴.

خداونـد به سوی شـما هسـتم، و تصدیقکننـده توراتی که پیش من نـازل شـده، و درباره پیامبری که پس از من میآیـد و نامش احمـد است بشارت میـدهم، ولی هنگامی که پیامبر اسـلام نشانهها و دلایل [اثباتکننـده نبوتش را] برای آنان آورد گفتند: اینها سحر و جادوئی آشکار است.

پیامی که در این آیه هست در کمال صراحت میباشد، آیه با روشنی اعلام میدارد که پیامبر اسلام با نام خاص خویش در عصر بعثت عیسوی مطرح شده، و حضرت مسیح در بخشی از پیام خویش وجود و رسالت ایشان را بشارت دادهاند.

این که فکر شود چنین سـخنی ادعائی بیش نمیباشد به هیچ وجه صـحیح نخواهد بود، زیرا میدانیم قرآن کریم در محیطی پر از کینه و دشـمنی نـازل شـده، و دشـمنان اسـلام که تـا پای جان برای مبارزه با آن کوشـیدهاند در برابر چنین ادعائی- اگر دروغ بـود- یـک لحظـه آرام نمینشسـتند. آنـان که هزاران تن سـپاهی و جنگجـو در برابر پیروان قرآن بسـیج میکردنـد میتوانسـتند با استفاده از یک اشتباه و یک ادعای واهی بیهیچ زحمت اسلام را در نطفه خفه کنند.

سخنان گذشته همه بر فرض این بود، که بشارتهای مزبور در اناجیل موجود عصر ما نباشد، ولی خوشبختانه ترجمهها و چاپهای قدیمیتر انجیل نمونههائی از این بشارت به دست میدهد، مثلا در ترجمه فارسی انجیل یوحنا به قلم کشیش ف لامنه فرانسوی و در ترجمه عربی همین کتاب به قلم را بنسن کشـیش انگلیسی در فصل چهاردهم آیات ۱۶ و ۱۷ و ۲۵ و ۲۶ و در فصل پانزدهم آیه ۲۶ و در فصـل شـانزدهم آیات ۷ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از «فارقلیـط» که همـان پریکلیتوس یونانی و احمـد عربی است نام رده شده، و توصیفات و خصائص

ص:۸۶

ایشان ذکر شده است. (۱)

۳- اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِيَّ اَلْأُمِّيَّ اَلَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي اَلتَّوْرٰاةِ وَ اَلْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهٰاهُمْ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ اَلطَّيِّبٰاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ اَلْخَبٰائِثَ. . . (۲)

همان کسانی که از این رسول و پیامبر « ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات وانجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت بازمی دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

در این آیه شریفه اضافه بر آنچه آیه گذشته اظهار میداشت، سخن از این حقیقت به میان میآید که تنها انجیل نام و نشان پیامبر اسلام را دارد، بلکه تورات هم از این خورشید پرفروغ هدایت نام میبرد، و در سطور گذشته دانستیم، که در آن محیط پر از دشمنی و با وجود دانشمندان یهود در جامعه عربی، امکان چنین ادعائی به دروغ به هیچ وجه وجود ندشته است، و افزون بر این دلیل باز باید خوشبختانه بگوئیم در پارهای از نسخههای قدیمی تورات به آیهای برخورد میکنیم که نشانیهای صریحی از پیامآور اسلام را در خود دارد.

در باب سی و سوم از سفر تثنیه در آیات ۱ و ۲ و ۳ میخوانیم:

«و این است دعای خیر که موسی مرد خدا قبل از مردن بر بنی اسرائیل خواند و گفت: که خداوند از سینا برآمد و از سعیر نمودار گشت و از کوه فاران

۱- ۱) - انجیل ترجمه ف لامنه چاپ پاریس موجود در کتابخانه مجلس شورای قدیم به شماره ۱۷۶۳.

۲- ۲) - اعراف: ۱۵۷.

نورافشان شد، و با ده هزار مقربان ورود نمود، و از دست راستش شریعتی آتشین برایشان رسید، بلکه قبائل را دوست داشت، و همه مقدساتش در قبضه تو هستند. (۱)

در این آیات سخن از سه نقطه به میان آمده: سینا، سعیر، فاران.

«سینا» بر اساس متون رسمی یهودی و مسیحی مکانی است که خداوند شریعت و قوانین و فرامین خود را به حضرت موسی نازل فرموده است، در سفر لاویان از تورات باب هفتم آیات ۳۷ و ۳۸ میخوانیم:

این است قانون قربانی سوختنی و. . . که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود.

و نیز در همین سفر باب بیست و پنجم آیه اول میخوانیم: «و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده گفت.»

سفر خروج یعنی سومین کتاب از اسفار خمسه تورات داستان رفتن موسی به کوه سینا و میقات او را با خداوند چنین بیان میکند: و چون موسی بر فراز کوه برآمد ابر کوه را گرفت، و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین موسی را از میان ابر ندا داد. . . و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند. (۲)

محققین مذهبی مسیحی سینا را چنین توصیف میکنند:

کوهی است که در شبه جزیره طور سینا واقع و حضرت اقدس الهی از بالای

۱- ۱) - تورات ترجمه کشیس رابنسن از اصل عبرانی چاپ چاپخانه ریچارد واطس در لندن سال ۱۸۳۹ میلادی.
۲- ۲) - سفر خروج باب ۲۴ آیات ۱۵ و ۱۸.

آن شریعت خود را به قوم اسرائیل عطا فرمود. (۱)

«سعیر» یا ساعیر سرزمینی است کوهستانی در جنوب فلسطین که ادوم یا ادومیه هم گفته میشود، به عقیده جغرافینویسان در این کوهها اولین بار انجیل بر حضرت عیسی بن مریم نازل شده است. (۲)

«فاران» دربار این کلمه در کتب رسمی مسیحی توضیح قطعی و نهائی وجود ندارد، مثلا میگویند: کوه فاران همان کوهی است که خداوند هنگام آمدن از آنجا تجلی کرد، و آنگاه این عبارت را اضافه میکنند: و رأی معتبر آن است که کوه فاران جزء جنوبی کوههائی است در شمال شرقی دشت، که بنی اسرائیل در آن گردش میکردند. (۳)

ولی نشانههائی وجود د دارد و قرائنی در دست است که محل فاران را به خوبی نشان میدهد، مثلا در سفر تکوین فصل بیست و یکم میخوانیم: و ابراهیم در صبحدم. . . نان و مطهره آب را گرفته و به هاجر داده به دوشش گذاشت و هم پسرش را به او داده او را روانه نمود. . . و آبی که در مطهره بود تمام شد، و پسر را زیر بوتهای از بوتهها گذاشت و روانه شده در برابرش به مسافت یك تیر پرتاب نشست و گفت: که مرگ پسر را نبینم و در برابرش نشسته و آواز خود را بلند کرده گریست، و خدا آواز پسر را شنید و فرشته خدا هاجر را از آسمان آواز داده به او گفت که ای هاجر تو را چه واقع شده مترس زیرا که خداوند آواز پسر را در جای بودنش شنیده است، برخیز و پسر را بردار

۱- ۱) - قاموس کتاب مقدس ماده سینا ص ۴۹۸ جلد اول دکتر جمیز هاکس.
۲- ۲) - معجم البلدن ماده ساعیر ج ۳ ص ۱۷۱ و ماده فاران ج ۴ ص ۲۲۵ و قاموس کتاب مقدس ماده ادومیه ۳۰- ۲۷.
۳- ۳) - قاموس کتاب مقدس ۶۴۲.

و به دسـتت او را بگیر، زیرا که او را امت عظیمی خواهم کرد، و خـدا چشـمان او را گشاده کرد، و چاه آبی دیـد و روانه شده مطهره را از آب پر کرد و به پسـر نوشانیـد و خـدا با پسـر بود که نشو و نما کرد و در بیابان ساکن شـده تیرانـداز گردیـد و در بیابان باران ساکن شد.

اینجا صـحبت از اسـماعیل و هاجر است که همه میدانیم در بیابانهای حجاز و مکه سـکونت کردند، و چاه زمزم اولین بار برای اسـماعیل در همین مکان از زمین جوشـید، و اینک قبر اسـماعیل و هاجر «حجر اسـماعیل» در مسجد الحرام و شهر مکه مشهور است.

امت عظیمی که میبایست از او به وجود آیند و خداوند آن را به ابراهیم وعده داده، همان قوم عرب و قبیله قریش هستند که در عصر اسلام و پس از آن به صورت یکی از اقوام تاریخساز جهان درآمدند.

به این ترتیب جای فاران یا پاران به خوبی روشن میشود، جغرافیانویسان قدیم هم به همین حقیقت تصریح میکنند. (۱)

در اطراف شـهر مکه پدیـدار شدهانـد، نشانههای دیگری که در آیه مذکور هست کاملا با پیامبر اسـلام تطبیق میکند و آن این که:

۱- از کوه فاران نورافشان شـد و با ده هزار مقربان ورود نمود، چنان که دیدیم در آیه صـحبت از سه بار ظهور الهی بود، یعنی سه بعثت بزرگ، یا برانگیخته شدن سه پیامبر اولوالعزم و صاحب شـریعت، و تصریح میشود سومین تن از این پیامبران و سومین بعثت از کوه فاران انجام گرفته است و میدانیم اولین بار از وحی در شریعت خاتم انبیا در غاری از کوه حرا «فاران» یکی از

۱- ۱) - معجم البلدان ج ۴ ص ۲۲۵ چ بیروت.

کوههای اطراف مکه و بیابان فاران بوده است، و نیز میدانیم هم آن حضرت بود که چند سال بعد با د ه هزار سرباز مسلمان وارد مکه شد و آن را فتح کرد، و داستان همراهی ده هزار مقرب تنها در زندگی پیامبر اسلام اتفاق افتاده است و بس زیرا حضرت موسی در ابتدای ظهور تنها برادرش هارون را به همراه داشت و در خروج از مصر با تمام بنی اسرائیل بود، که پارهای از مورخان معتبر مذهبی مسیحی، تعدادشان را بیش از ششصد هزار گفتهاند. (۱)

و حضرت عیسی تا پایان دوران تعلیمات خویش اندکی پیرو یافت که بنا به کتاب اعمال رسولان در حدود صد و بیست و تن بودند. (۲)

و از میان ایشان دوازده تن انتخاب شده و عنوان حواریان وی را یافتند که یاران همیشگی و همراهان دائمی و شاگردان مخصوص او بودند. (۳)

مسیحیان کوشیدهاند که با تحریف این آیه در تورات، آن را با ظهور عیسوی تطبیق کنند لذا در پارهای از نسخههای جدیدتر به جای جمله مذکور این عبارت را میخوانیم:

«و تلألأ من جبل فاران و اتی من ربوات القدس:» (۴)

از کوه فاران پرتوافشان شد و از بلندیهای قدس «بیت المقدس و فلسطین» آمد، اضافه بر این تحریف در این نسخه اصولا صحبت از همراهان وجود ندارد.

۲- و از دست راستش شریعت آتشین برای ایشان رسید، این تعبیر یک نشان

۱- ۱) - قاموس کتاب مقدس ماده خروج ۳۴۹ چ اول بیروت ۱۹۲۸.

۲- ۲) - عهد جدید باب اول آیه ۱۶.

۳- ۳) - تاریخ کلیسای قدیم چ آلمان ترجمه علی نخستین ص ۳۲- ۳۱.

۴- ۴) - تورات ترجمه عربی طبع مطبعه آمریکائی بیروت سال ۱۹۰۷.

دقیق اسلام است، ما میدانیم اسلام شریعت و دینی است که در آن جهاد به صورت یک عبادت، رکنی از دین را تشکیل میدهد، و در هیچ آئینی دیگر به این شکل مسئله جهاد مطرح نشده و به اینگونه ابعاد مختلف نیافته است.

۳- «بلکه قبائل را دوست داشت» و این نشان دقیق دیگری از اسلام و پیامبر آن است، و در قرآن کریم این معنی به این صورت آمده است:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ: (۱)

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

فَبِمٰا رَحْمَةٍ مِنَ اَللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ: (۲)

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی.

در تورات قدیم سخن از این است که همه قبایل و همه ملل و همه مردمان و خلاصه جهانیان به طور دستهجمعی مورد مهر و دوستی پیامبری است که از کوه فاران ظهور میکند. آیات قرآن نیز این خصوصیت را در مورد پیامبر اسلام اعلام و تصدیق میکند، اما در زمانهای بعد در نسخههای جدیدتر از تورات این معنا هم به تحریف دچار شده و به صورت «به درستی که قبایل خود را دوست داشت» و یا «به درستی که قوم خود را دوست میدارد» درآمده است تا به این وسیله مسأله جهانی بودن محبت و رحمت پیامر مبعوث شده در کوه فاران نفی شده و اختصاص به قوم بنی اسرائیل پیدا کند، و با حضرت عیسی تطبیق یابد.

۴- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّٰاءُ عَلَی اَلْکُفّٰارِ رُحَمٰاءُ بَیْنَهُمْ تَرٰاهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اَللّٰهِ وَ رِضْوٰاناً

ص:۹۲

۱- ۱) - انبیا: ۱۰۷.

۲- ۲) - آل عمران: ۱۰۹.

سِيمٰاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ اَلسُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي اَلتَّوْرٰاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي اَلْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوىٰ عَلىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ اَلزُّرّٰاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ اَلْكُفّٰارَ. . . (۱)

محمّد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست.

این است توصیف آنان در تورات، و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانههای خود را رویانیده، پس تقویتش نموده تا ستبر و ضخیم شده و در نتیجه بر ساقههایش «محکم و استوار» ایستاده است به طوری که دهقانان را از رشد و انبوهی خود به شگفتی میاندازد، تا خدا به وسیله «انبوهی و نیرومندی» مؤمنان، کافران را به خشم درآورد. . .

میبینیم که نه تنها پیامبر که حتی یاران او نیز با صفات مخصوصشان در تورات و انجیل، یعنی قرنها بیش از ظهور اسلام نشانه داشته و مورد توجه قرار گرفتهاند.

۵- وَ لَمّٰا جٰاءَهُمْ كِتٰابٌ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ وَ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی [چون قرآن] آمد که تصدیق کننده

ص:۹۳

۱- ۱) - فتح: ۲۹.

توراتی است که بـا آنان است، و همواره پیش از نزولش به خودشان [در سایه ایمان به آن] مژده پیروزی بر کافران می دادنـد، پس [بـا این وصف] زمـانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را بـا پیشـگویی تورات می شـناختند] نزد آنـان آمـد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.

یهود از یمن به جزیز العرب پا نهاد، یهودیانی که در مـدینه و حوالی آن سـکونت داشـتند به انتظار و امیـد دیـدار آخرین پیامر خدا به این سرزمین کوچ کرده بودند، چه آنان که در فدک میزیستند، چه آنان که در خیبر سکونت داشتند، و چه آنان که در مدینه اقامت نمودند، همه و همه به دنبال هم هدف موطن اصلی خود را ترک نموده بودند.

یهودیـان سـاکن مـدینه بعـد از مـدتی بـا کوچ قبایل عرب یمن روبرو شدنـد، اعراب یمنی که به مـدینه کوچ کردنـد رفته رفته گسترش یافته و با نام اوس و خزرج دو قیله بزرگ تشکیل دادند.

گاه و بیگاه درگیریهائی میان این دو دسـته از یک طرف و از طرف دیگر با یهودیان به وجود میآمد، در این نبردها بوده اسـت که یهودیـان چون همه خداپرسـتان برای پیروزی خود دست به دعـا برمیداشـتند و از خداونـد به نـام و به احـترام پیـامبر بزرگ آینده درخواست پیروزی مینمودند، قرآن مجید از این مسئله با عبارت:

يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى اَلَّذِينَ كَفَرُوا.

تعبیر میکند.

گاه نیز به هنگام شکسـتها به قبیله اوس و خزرج میگفتنـد: به زودی پیامبری در این سـرزمین ظهور خواهـد کرد، ما به او ایمان میآوریم، و در سایه قدرت او از شما انتقام خواهیم گرفت.

ص:۹۴

بخاطر همین زمزمههای گاه و بیگاه و در میان همین تهدیـدها بوده است که اوس و خزرج یعنی اعراب غیر یهودی مدینه با نام و خصوصـیات پیامبر اسلام آشنا شدند، لذا در اولین برخوردی که با آن حضرت در مکه داشتند به او گرویدند، با این که تنها به این علت به مکه آمده بودند که از قریش کمک جنگی بگیرند. (۱)

نتیجه تحقیق و بحث در کنار روایات ساختگی و جعلی

در رابطه با تلقی وحی

با توجه به تمام مباحث گذشـته میبینیم که تعبیر قرآن در دو آیه بقره و انعام تا په اندازه درست و زیباست، خداوند در آیه اول میفرماید:

اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ اَلْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ: (۲)

اهل کتاب، پیامبر اسـلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانـده اند] می شناسـند، به گونه ای که پسـران خود را می شناسند؛ و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، پنهان می دارند.

و در آیه دوم میفرماید:

اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ اَلْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمُ اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ: (۳)

کسانی که به آنان کتاب آسمانی دادیم، همان گونه که پسرانشان را می شناسند

ص:۹۵

۱- ۱) - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۶ چ قاهره.

۲- ۲) - بقره: ۹۰.

۳- ۳) - انعام: ۲۰.

[بر اساس اوصافی که در کتاب هایشان بیان شده] پیامبر را می شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجودشان را تباه کردند، ایمان نمی آورند.

آنچه در مجموعه آیات فوق العاده ملاحظه کردیم، این بود که بر اساس قرآن کریم و تأییدات و دلایل تورات و انجیل و مؤیدات تاریخی، مسئله پیامبری رسول اکرم با تمام صفات و نشانهها، قبل از ظهور آن حضرت مطرح بوده، و بسیار کسان از اهل کتاب و ا عراب مشرک با آن آشنائی قبلی داشتند.

مردم شهر و دیار او، بیگانگان و دوران، یهودیان و مسیحیان، عالمان و دانایان، ظهور او و زمان آن را، خصائص جسمانی و روحانی، خصائص دین و کتابش را میشناختند، آیا با توجه به این همه مسائل، ناآشنائی شخص پیامبر و ناآگاهی او به این حقایق و سرنوشت و شخصیت خویش بعیده و محال بنظر نمیآید.

بنابر روایات بازگوکننده اولین وحی و زمان آن [که در کتابهای مکتب سقیفه و مدرسه خلفا نقل شده]

و در آن از تردیدها و شکها و ناباوریهای پیامبر نسبت به پیامبری خویش و تصمیم به خودکشی، و اتهام به خود مبنی بر گرفتار شدن به اختلال فکری، دیوانگی، جنزدگی، کاهنی، سخن به میان آمده، گذشته از اشکالات اساسی در سند آنها، کاملا از نظر متن نیز بیارزش هستند، زیرا با حقایق مسلم قرآن و تورات و انجیل و تاریخ و حتی عقل، تناقض و منافات غیر قابل حلّ دارند.

اینک به بررسی روایات و رویدادهای تاریخ، در گذشت زندگانی پیامبر، و نیز کسانی که پیش از بعثت یا ظهور و برانگیخته شدن پیامبر آشنای با او بودند میپردازیم، که همه به حقیقت مورد بحث، اشارت و دلالت کافی دارند، و خود دومین برهان صادق ما بر جعلی بودن روایات مربوط به اولین وحی هستند.

دیر بحیرای راهب

ص:۹۶

بازرگانان قریش طبق معمول هر سال، یک بار به سوی شام و یک بار به سوی یمن میرفتند.

ابوطالب رئیس و شیخ قریش نیز گاه در این سفرهای تجارتی شرکت میکرد، پیامبر اکرم (ص) که پس از وفات پدربزرگ خود عبدالمطلب، در کفالت عموی بزرگوار خویش ابوطالب بود، در یکی از این سفرها با عمویش همراه بود، آن حضرت در سفر اول خود به شام در کنار ابوطالب بیش از دوازده سال نداشت.

کاروان قریش آماده حرکت بود، برادرزاده دست از عموی خویش برنداشت و با اصرار و پافشاری از او

خواست که وی را نیز به همراه برد، رئیس بزرگوار و مهربان قریش با این که سختیهای سفر را میدانست، و از خطرات راه آگاه بود، نتوانست او را که بینهایت دوست داشت ناامید کند.

کاروان به راه افتاد اما هنوز به مقصد خود نرسیده بود که در بیرون شهر بصری حوادثی اتفاق افتاد که برنامه مسافرت ابوطالب را به هم زد.

سالیان درازی بود که راهی مسیحی ولی یکتاپرست (۱)به نام بحیرا در سرزمین بصری صومعهای داشت و در آن به عبادت مشغول بود، او اطلاعات زیادی از کتابهای مذهبی گذشته داشت، اصولا در این صومعه نسلهائی از راهبان مسیحی زندگی کرده بودند که هر کدام پس از مرگ جای خود را به دیگری وا میگذاردند، کتابی نیز در میان ایشان دست به دست میگشت که به صورت میراثی گرانقدر نگهداری میشد، و آگاهیهای این راهبان به آن کتاب منتهی میگشت.

۱- ۱) - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۶.

کاروان قریش هر سال در کنار این صومعه متوقف میکرد تا رفع خستگی کند، ولی هرگز بحیرا را نمیدید، و نمیتوانست با او تماس برقرار کند، اما امسال به محض این که فرو آمد با بحیرا برخورد کرد که از صومعه خویش پائین آمده و آنان را به غذا دعوت میکرد!

مردی از قریشیان پرسید ای بحیرا به خدا سوگند کار امروز تو شگفتآور است، ما سالیان دراز از کنا رصومعه تو گذر میکردیم، و چنین رفتاری از تو نمیدیدیم! بحیرا پاسخ داد: آری راست میگوئی ولی شما مهمان هستید، و من دوست دارم که شما را اکرام نمایم و به شما غذا بدهم.

همه سر سفره او جمع شدند، و تنها پیامبر اکرم به خاطر کمی سن کنار بارها به جا ماند. عالم و زاهد مسیحی هنگامی که به مهمانان دقت کرد، در میانشان مطلوب خود را نیافت گفت: ای قریشیان نباید هیچ کس از سفره من دور بماند پاسخ دادند همه بر سر سفره حاضرند جز جوانی خردسال که برای محافظت بارها مانده است گفت نه! باید همه بیایند، مردی از قریشیان گفت: ما سزاوار سرزنش هستیم زیرا فرزند عبدالله بن عبدالمطلب با ما در این میهمانی همراه نشده است، پیامبر را بر سر سفره راهب آوردند، راهب فقط به این میهمان خردسال مینگریست، او با دقت فراوان حرکات و اعمال و قد و قامت و سیمای این نوجوان قریشی را در نظر داشت، پس از پایان غذا آنگاه که همه برخاستند و رفتند گفت: ای جوان به حق لات و عزّی از تو میخواهم که به همه پرسشهای من پاسخ دهی، پیامبر فرمود: با نام لات وعزّی چیزی از من مخواه به خدا سوگند من به چیزی مانند اینها به بغض و کینه و دشمنی نظر نمیکنم، بحیرا گفت: پس به خدا سوگند به من خبر ده از آنچه از تو میپرسم، پیامبر فرمود: از

هر چه میخواهی بپرس، بحیرا سئوالاتی در مورد بیداری، خواب، و حالات و زندگی آن حضرت نمود، و پاسخهائی شنید که همه با آنچه انتظار داشت تطبیق میکرد.

آنگاه به پشت شانه پیامبر نظر کرد، و در میان دو کتف او به جستجوی خالی که بعدها مهر نبوت نام گرفت پرداخت و آن را به شکلی که انتظار داشت و در همانجا که میدانست یافت، پس از این بازبینی روی خود را به ابوطالب کرد و گفت: این جوان با تو چه نسبتی دارد. ابوطالب پاسخ داد فرزند من است «فرزند معنوی» بحیرا گفت: این فرزند تو نیست و نباید او فعلا پدری داشته باشد، ابوطالب گفت: آری او فرزند برادر من است، گفت: پدرش چه شده؟ ابوطالب پاسخ داد پدرش در حالی که مادرش به او حامله بود از دنیا رفته است، بحیرا گفت: راست گفتی این برادرزادهات را به شهر خودش بازگردان. و از کینهها و نقشههای یهود در مورد او بترس و بر حذر باش، به خدا سوگند اگر یهود او را ببینند و آنچه من دانستم و شناختم بدانند و بشاسند وی در معرض خطر قرار خواهد گرفت، این برادرزاده تو در آینده شأنی عظیم خواهد یافت. (۱)

دومین سفر به شام

پیامبر به سن بیست و پنج سالگی رسیده بود، او اضافه بر این که نواده شیخ و رئیس محترم و بزرگ قبیله یعنی عبد المطلب محسوب میشد، خود نیز بخاطر صفات برجسته و اخلاقیات ممتازش اعتباری خاص کسب کرده بود و به لقب امین شهرت داشت.

ص:۹۹

۱- ۱) - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۸۳ طبری ج ۲ ص ۲۷۸- ۲۷۷- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۴- ۲۳ تاریخ ذهبی ج ۲ ص ۳۰- ۲۸- الاکتفاء ج ۱ ص ۱۹۳- ۱۹۰- سیره حلبی ج ۱ ص ۱۳۲- ۱۳۰.

در همین سال روزی ابوطالب به وی گفت: فرزنـد برادرم، من مردی هسـتم از مال دنیا تهیـدست، و زمانه بر ما سـخت گرفته و سالهـای عسـرتباری بر ما گذشـته و میگـذرد، ما سـرمایه و آلات تجارتی نـداریم که به کار انـدازیم و به وسـیله آن از عسـرت نجات یابیم، ولی اکنون کاروان تجارتی قریش آماده سـفر به شام است، و معمولا خـدیجه دختر خویلـد مردانی از قریش را در این کاروانها برای تجارت روانه میدارد، اگر تو هم خود را به او معرفی میکردی راه گشایشی به دست میآوریم.

خبر این گفتگو به خـدیجه رسـید، او مأموری برای دعوت پیامبر، به این کار فرسـتاد و بیش از هر سال اموالی به تجارت سپرد، پیـامبر به همراهی کـاروان تجارتی قریش با غلام مخصوص خـدیجه به سوی شام حرکت کرد، طبق معمول کاروان بر سـر راه خود به بصـری رسـید، و در این شهر اطراق کرد، پیامبر و میسره با اموالشان در بازار شهر جای گرفتند، محل فرود آمدن ایشان در جوار و همسایگی صومعهای بود که در آن راهبی نسطور نام منزل داشت، یک درخت سدر نیز در کنار این صومعه روئیده بود که بسـیار کهنسال مینمود، پس از آن که بارها به زمین گذاشـته شـد، پیامبر به زیر درخت سـدر پناه برده به آن تکیه داد و نشست.

نسـطور راهب این عابد مسـیحی سـر از پنجره صومعه بیرون آورد و به میسـره که از پیش او را میشـناخت گفت: ای میسـره این شخص که زیر این درخت جـای گرفته است کیست؟ میسـره گفت مردی از قریش و از اهل مکه است، راهب به او گفت: زیر این درخت جز یک پیامر کسـی جای نگرفته است، آنگاه پرسـید آیا در چشـمانش لکه سـرخی وجود دارد؟ میسـره پاسـخ داد آری و هیچ

وقت این لکه سرخ برطرف نمیشود.

راهب به او گفت: این اوست و او آخرین پیامبر خداست، ای کاش من زمانی که او مبعوث میشود بودم و هنگامی که فرمان رسالت میگیرد حیات داشتم.

روزهای بعد پیامبر به بازاربصری رفت و امتعه خویش را به معرض فروش درآورد، و بعد از فروش کالاهای همراه به خرید امتعه لازم پرداخت، البته در این خرید و فروشها با مردی اختلاف پیدا کرد، آن مرد گفت: تو به لات و عزّی سوگند یاد کن، و من هرگاه از کنار اینها عبور میکنم از آنها روی میگردانم، آن مرد گفت: سخن، سخن توست و من در این اختلاف، نظر تو را قبول دارم، میسره این مرد به خدا سوگند پیامبر است، سوگند به آن کس که جان من به دست قدرت اوست این همان است که احبار و دانشمندان ما او را در کتابهای خویش با توصیفات و نشانههای کامل و روشن یافتاند.

اینگونه سخنان در ذهن و جان میسره نقش میبست و در خاطرهاش تأثیر میکرد، و او را که عملاً در طول سفر مجذوب شخصیت پیامبرشده بود بیشتر علاقهمند میساخت. (۱)

سلمان فارسی و اسلام آوردن او

عبدالله بن عباس میگوید: سلمان فارسی داستان اسلام آوردن خود را چنین بازگفت:

من مردی ایرانینژاد و از اهل اصفهان بودم، زادگاهم قریهای به نام جی و پدرم دهقان و مالک و رئیس قریه محسوب میشد، پدرم به شدت مرا دوست

۱- ۱) - الطبقات الکبری ح ۱ ص ۱۵۷- ۱۵۶- سیره ابن هشام ح ۱ ص ۱۸۹- ۱۸۷- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۸۱- ۲۸۰- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۵- ۲۴.

داشت تـا آنجـا که چون دختران مرا در خـانه نگـاه میـداشت و اجازه بیرون رفتن نمیـداد، من در مـذهب خود که زردشتیگری باشد آن قدر کوشش و سعی داشتم که به خدمت آتش منصوب شده بودم.

یـک روز که به فرمـان پـدر از خـانه خارج شـده و به سوی مزرعه ملکیاش میرفتم به کنیهای از نصاری برخورد کردم، صـدای مسـیحیان را شـنیدم که به نمـاز مشـغول بودنـد، به کنیه وارد شـدم، نمـاز مسـیحیان مرا که تـازه بـا آن برخورد میکردم سـخت مجذوب کرد، و آن قدر در آنجا ماندم که شب فرا رسـید، و کاری که مأموریت داشـتم انجام دهم به کلّی از میان رفت، پدرم پس از اطلاع از حوادث آن روز، و توجه و علاقه من به مسـیحیت سـخت ناراحت شـد و مرا در خانه محبوس داشت، ولی من پنهان از دیـد او با مسـیحیان ارتباط برقرار کردم، و از آنان خواهش نمودم که اگر کاروانی که به بلاد مسیحی سـفر میکنـد به نـاحیه مـا آ مـد مرا آگاه کنیـد، به این وسـیله من از حبس پـدر گریختم و با آن کاروان به شام سـفر کردم، و با دانشـمندی از دانشـمندان مسـیحی همنشـین شـدم و او را به عنوان مربی و اسـتاد خود انتخـاب کردم، ولی این مرد ریاکار بود و به پارهای از گناهان دست میبازید، ولی پس از مرگش اسـقف دیگری در کنیه جانشـین او شد که آیتی از زهد و عبادت بود، من به او دل بستـم و با وی سالیانی چنـد به عنوان شاگرد همراه بودم، او در هنگام مرگ مرا به عالمی در موصل راهنمائی نمود، چنـد سال نیز به شاگردی این عالم که چون دوستش بسیار پرهیزگار بود به سر آوردم هنگامی که زمان وفات او در رسید از وی خواهان اسـتاد دانشـمند و عالمی دیگر شدم، این پیر یادآور مردی دانشـمند و پاکدامن در نصـیبین شد، پس از وفات او به نصیبین سفر کردم، و به دیدار استاد و عالمی که در این شهر بود فائز

شدم و تا لحظه مرگش از محضرش بهره گرفتم پس از وی بر اساس سفارشی که در لحظات آخر کرده بود به عموریه رفتم، و در آنجا نمونه دیگری از آن پارسایان دانشمند مشاهده نمودم، مدتها نیز در خدمت این استاد بودم، آنگاه که وی نیز آماده رخت بستن از این جهان بود و من خواستار جانشینی برای او شدم به من گفت: به خدا سوگند دیگر امروز کسی را به آنچه ما ایمان داریم، معتقد باشد و به راه روش ما راه پوید نمیشناسم، که تو را نزد او راهنمائی کنم، ولی هنگام و زمان ظهور پیامبری نزدیک شده که به دین ابراهیم مبعوث میگردد، و در سرزمین عرب برانگیخته میشود، محل هجرت او سرزمینی است که در آن نخل میروید، و در میان زمینهای پر از سنگهای آتشفشان از دو طرف محصور میباشد، (۱)

او هدیه میپذیرد، اما از قول صدقه دوری میجوید، و در میان دو کتف او خاتم نبوت وجود دارد اگر میتوانی به آن سرزمین برو. (۲)

یهودی سوریائی.

چند سالی بیش به ظهور اسلام باقی نمانده بود که مردی از یهودیان شام به نام «ابن هیبان» به مدینه سفر کرد، آنان که او را دیده بودند از فضایل او تعریفها میکردند و میگفتند: ما هرگاه گرفتار خشک سالی بودیم و نیازمند باران به دامان او چنگ میزدیم، و از او میخواستیم که برای نزول باران دست به دعا بردارد، معمولا در اینگونه مواقع ابن هیبان میگفت: نه من این کار را نخواهم کرد مگر این که شما پیش از دعا مقداری صدقه بپردازید، ما میپرسیدیم چه بدهیم؟ پاسخ

۱- ۱) - مدینه منوره میان دو بیابان قرار دارد که سابقا در آن آتشفشانی شده است و هر یک از آن دو را «حرّه» مینامند.

۲- ۲) - ابن هشام ج ۱ ص ۲۱۸- ۲۱۴ تاریخ ذهبی ج ۲ ص ۶۳- ۵۱ عیون الاثیر ج ۱ ص ۶۵- ۶۰.

میداد: برای هر نفر مقداری گندم یا جو فرمان او را اجرا میکردیم، آنگاه همراه ما به صحرا میآمد و دست به دعا برمیداشتیم، و هنوز به خانه بازنگشته بودیم که ابرها در آسمان پدیدار میشدند و بر ما باران نازل میکردند، بارها این حادثه تکرار شد به این جهت ابن هیبان در میان یهودیان مدینه اعتبار و نفوذ فراوان داشت.

روزی خبردار شدیم که ابن هیبان آخرین ساعات عمر خویش را میگذارانـد، یهودیان گرد او جمع شدنـد و او در جمع آنان چنین گفت: ای یهودیان فکر میکنید که چه چیز مرا از سرزمین آبادان و پر از نعمت شام به این کشور فقیر آورده است؟ همه گفتند: خودت بهتر میدانی، گفت: من از شام به اینجا آمدم و در انتظار ظهور پیامبری که بعثت او نزدیک شده است بودم، چه این شهر محل هجرت او میباشد، امید میبردم که او را بیابم و از وی پیروی کنم، متاسفانه این امید با مرگ من نابود میشود، اما گر شما نام و خبری از او شنیدید نگذارید کسی از شما نسبت به گرویدن به او پیشی گیرد.

ابن هیبان وصایای خود را به پایان رسانید و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

در صبحگاهی که بنیقریظه یهودی مغلوب شدند، سه یهودی به نام ثعلبه، و اُسید و اسد که در اوان جوانی بودند، و هنوز عادات و رسوم در ایشان رسوخ پیدا نکرده بود، سخنان و وصایای ابن هیبان را به یاد آورده و به اقوام و خویشاوندان خویش گفتند: والله این مرد همان پیامبری است که ابن هیبان برای ما توصیف کرده بود، از خداوند بترسید و از او پیروی کنید، یهودیان جواب دادند، نه! این او نیست، این سه جوان بار دیگر تأکید کردند که: آری والله این مرد حتما هم اوست، آنگاه از قلعه و دژ خویش پائین آمده و به لشگر اسلام

ص:۱۰۴

ملحق شده و آئین اسلام و فرهنگ محمدی را پذیرفتند. (۱)

دانشمند فداکار

مخیریق عالمی از علماء دینی یهود بود، او در مدینه میزیست و ثروتی فراوان شامل باغات و نخلستانها داشت مورخین میگویند: او پیامبر اسلام را میشناخت، و صفات و مشخصات وی را در میراثهای علمی باقی مانده از گذشتگان دیده و میدانست.

هنگامی که پیامبر اسلام از مکه هجرت کرده، و پیش از ورود به مدینه در شهر قبا فرود آمده بود، عبد الله بن سلام و مخیریق دو عالم بزرگ یهودی به زیارت آن حضرت شنافته و اسلام آوردند. (۲)

جنگ احد پیش آمد، این نبرد روز شنبه اتفاق افتاد که روز تعطیل رسمی و مذهبی یهودیان بود، در این روز مخریق در میان قوم خود فریاد برداشت: ای یهودیها به خدا سوگند، شما به طور قطع میدانید که یاری دادن به محمد بر شما لازم و و اجب است، یهودیان پاسخ دادند، امروز، روز شنبه است و در روز شنبه کار و فعالیت حرام است، مخریق گفت دیگر شنبهای برای شما وجود ندارد، و این رسم چون دیگر رسوم و آداب مذهبی یهود با آمدن اسلام نسخ شده است.

آنگاه شمشیر خود را به دست گرفت، و از خانه و کاشانهاش بیرون آمد و در میدان احد به محضر رسول خدا شرفیاب شد.

او در آن هنگامه جنگ وصیت کرد که: اگر من در این جنگ کشته شدم اموال

۱- ۱) - الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۶۰ چ بیروت.
۲- ۲) - امتاع الاسماع مقریزی ۴۶.

و ثروتم متعلق به محمد (علیهما السلام) است، و در آن هر تصرفی که بخواهد بنماید صاحب اختیار است، او در آن روز کشته شد و شربت شهادت نوشید و به فوز عظیم نایل گشت. (۱)

تعصب و کبر در برابر حق

زبیر بن باطا اعلم علمای دینی یهود بود، او پیش از ظهور اسلام، و طلوع نور محمدی اسم آن حضرت (احمد) و صفات وی و سرزمین خروج و ظهورش را برای مردم بیان میکرد.

زبیر میگفت: من در خانه پدری کتابی میدیدم که پدرم آن را از دسترس من دور میکرد، و آن را مُهر مینمود تا امکان استفاده من از آن نباشد، ولی پس از مرگ وی آن کتاب در دسترس من قرار گرفت و پیشگوئیهای من بر اساس این کتاب قدیمی است.

زمان گذشت، و پیامبر اکرم ظهور کرد، آنگاه که خبر این بعثت در مکه به گوش زبیر بن باطا رسید در اولین فرصت به سوی کتاب به میراث مانده از پدر رفت و نوشتههای پنهان میداشت، و کتمان میکرد، و در برابر پرسش دیگران دربار پیامبر میگفت: این مرد آن پیامبر موعود نیست. (۲)

نتیجه و محصول بحث

بنابر تمام این مدارک که میتواند تنها اندکی از آنچه برای، به یادگار مانده به شما نشان بدهد، که این حقایق نقل شده که عمدهای از آنها نیز در کتب اهل سنت است بیشتر با آیه شریف تطبیق دارد که میفرماید:

ص:۱۰۶

۱- ۱) - ابن هشام ج ۱ ص ۵۱۸ الاکتفاء ج ۲ ص ۱۰۳- طبری ج ۲ ص ۵۱۳ البدای و النهای ج ۴ ص ۳۶.

۲- ۲) - الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۵۹.

يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمْ: (۱)

اهل کتاب پیامبر را همانند فرزندان خود [پیش از آن که مبعوث به رسالت شود] میشناختند.

آنچه در این بحث میخواستیم اثبات کنیم این است که برخلاف روایات مربوط به اولین وحی [که در کتب اهل سنت و مکتب خلفا و مدرسه سقیفه که از نظر آنان معتبر و صحیح و بدون اشکال است نقل شده] که نشانهای تردید و ناآشنائی آن حضرت را با پیامبری خویش اعلام میکرد، [و حضرت را تا مرز تصمیم به خودکشی و اختلال فکری و این که نکند شاعر و مجنون و کاهن و دیوانه شده باشم! !] شخص شخیص پیامبر از ابتدای زندگی، و زمانی که در خانه حلیمه سعدیه بود، و اطرافیانش و افراد فراوانی از یهود و نصارای جزیر العرب با مسئله پیامبری او و این که قطعاً در آینده مبعوث به رسالت میشود آشنا بودند، و آن حضرت را با صفات و خصوصیات بلکه بالاتر به اسم و رسم و شخص میشناختند.

اگر ما از جهان غیب و مددهای آن که از ابتدای تولد حضرت تا لحظه آخر عمرش متوجه او بود درگذریم، و از این که جهان غیب و مددهایش او را همراه با تجلی دادن همه ارزشها در وجود ذی جودش بدرقه میکرد، و تحت تربیت قرار میداد چشم بپوشیم، و آن حضرت را پیش از بعثت یک انسان معمولی بدانیم، آنگاه به تاریخ زندگی ایشان مراجعه کنیم که اولین بار او و بزرگ خاندانش ابوطالب در سفر شام کاملاً با مسئله پیامبری آن حضرت و نشانهها و علامات آن آشنا شدهاند، تا آنجا که احتیاطات خاصی در زندگی وی به عمل

ص:۱۰۷

۱- ۱) - بقره: ۱۴۶.

آمـده، که این ذخیره گرانبهـای آینـده جهـان گرفتار خطری نشود، در سـفر دوم شام نیز همین حوادث به گونهای دیگر تکرار شده، و افراد دیگری از اطرافیان با این مسئله برخورد کرده و از آن آگاهی یافتهاند.

نتیجه این که روایـات که از غـافلگیر شـدن و تردیـد پیـامبر در نخستین وحی سـخن میگویـد، کـذب محض و مطالبی جعلی و اموری ساختگی مینماید، به ویژه که هیچ کدام از این روایات از نظر سند به زمان وقوع حادثه متصل نبودهاند.

بنابراین چنین روایاتی به علت اشکالات و خللی که در سند و متن دارند از اعتبار ساقط هستند.

لذا با توجه به شـکستی که میتواند در شخصیت و پیامبری رسول اکرم ایجاد کنند به خوبی میتوانیم حدس بزنیم که چگونه این روایـات در همـان طرح عمومی معـاویه «که نزد اهل سـنت بسـیار محترم است، و از او به عنوان خلیفه پیامبر و اولو الامر و خال المؤمنین یاد میکنند و هر گونه انتقاد به او را مساوی با کفر میدانند» برای نابودی پیامبر، و شکسـتن شخصیت او، و بسیار بسیار معمولی نشـان دادنش به وجود آمدهانـد، و چگونه پس از نهـاد روایت سازی به وجود آمـده به دست معاویه و حکومتش این وظیفه شوم را عالمـان دنیاطلب و بیتقوای مـدرسه سـقیفه و مکتب خلفا تا به امروز به دوش کشـیده و به آن عمل کردهانـد، [و نسـل به نسـل در کتابهـای خود ثبت کرده، و بر اسـاس این روایـات جعلی قلب میلیاردها نفر را از قرن اول تا به امروز آلوده به عقایـد بـاطله و باورهای ضـد قرآن نمودهانـد، و از چهره الهی و ملکوتی او که افق تجلی صـفات حق است، و دل نورانیاش به علم بینهایت حضرت رب العز متصل است، و در میان مخلوقات پروردگار از نظر دارا بودن ارزشها و کمالات و آداب ملکوتی و عرشی بینظیر

ص:۱۰۸

است فردی عـادی، معمـولی و کسـی که در معرض جنون، اختلال فکری، جنزدگی، شـک و تردیـد بوده ساختهانـد، و روزی دهها بار ماموران اهل سـنت و دستپروردههای مدرسه اموی و عباسی در حرم مطهرش زائران کشورها را از زیارت آن حضرت منع میکننـد و فریـاد میزننـد محمـد مرده و وجود او با سـنگ و حجر تفاوتی نـدارد، و درخواست از او برای شـفاعت نزد خـدا جهت حل مشکلات برابر با کفر و شرک است! !]

روایـات سـاختگی و جعلی کـه در کتـب دانشـمندان مکتب سـقیفه و مـدرسه خلفـا ثبت است، از شـرق به غرب رفته به دسـت خاورشـناسان و مستشـرقین و اسلامشـناسان غربی رسـید و مدارکی معتبر از سوی آنان تلقی شد، و اسـلام و پیامبر و وحی را بر پـایه این روایـات به شـرقیان معرفی کرده و برای شکسـتن و ایجـاد تردیـد در وحی و زمینهسازی برای شک در حقایق، با همه وجود به کمک و یاری امویان و عباسـیان به ویژه معاویه و دسـتگاه او برخاسـتند، و از این طریق ضـربههای مهلکی به اسـلام و مسـلمانان و عقاید آنان زدند، و دوباره پس از امویان و عباسیان اسلامی جز اسلام قرآن و پیامبر و اهل بیت ساختند، و به شرق فرسـتادند اینـان اگر در تمام میادین و خیابانها، و مراکز فرهنگی غرب و اتوبانها، مجسـمههائی از معاویه با طلای بیست و چهار عیار بگذارنـد در برابر کاری که او برای نابودی پیامبر و هدم اسـلام انجام داد اندکی از حق او را به شـرک و کفر ادا نکرده و نخواهند کرد.

جنایات اسلامشناسان غربی بر اساس روایات اولین وحی

جـالب تـوجه ایـن کـه خاورشــناسان و اسلامشـناسان غربی کـه بـا نهـایت صـداقت و جـدیت و بـا حقـوق دول اسـتعمارگر، و حکومتهای ضد مسلمانان، به شکستن

اعتبار اسلام و پیامبر آن میکوشند، از این دسته روایات که دستپخت حقوقبگیران دستگاه معاویه است، چشمپوشی نکرده، و از آن به بهترین صورت بهره میگیرند، آنچه در نوشتههای غربیان اضافه میشود تحلیل به اصطلاح علمی و روانشناسانه حادثه است که صحت آن را در چشم ناآشنا قوت بیشتری میبخشد.

ما در ابتدا به نوشته پروفسور مونتگمری وات اسلامشناس انگلیسی در کتاب «محمد پیامبر و سیاستمدار» استناد میکنیم، او مینویسد:

«برای فردی که در قرن هفتم در شهر دورافتادهای مانند مکه زندگی میکرد پیدا شدن این ایمان، که از جانب خدا به پیامبری مبعوث شده است شگفتانگیز است!!

پس جای تعجب نیست اگر میشنویم که محمد را ترس و شبهه فرا گرفت... ترس دیگر او ترس از جنون بود زیرا عرب در آن زمان معتقد بودند که این گونه اشخاص در تصرف ارواح متکی به جنّ هستند، عدهای از مردم مکه الهامات محمد را اینگونه تعبیر میکردند، و خود او نیز گاهی دچار این تردید میشد که آیا حق با مردم است یا نه...!!

میگویند که در روزهای نخست و دریافت نخستین وحی همسر او خدیجه و پسر عم همسرش و رق بن نوفل او را تشویق کردند به این که قبول کند که به پیامبری برگزیده شده است به این که طرز نزول وحی برای محمد شباهت کامل به طرز نزول وحی برای موسی دارد، محمد را در عقیده خود تقویت کرده است!! (۱)

پرفسور مونتگمری واث، استاد اسلامشناس دانشگاه ادینبورگ در کتاب دیگر

ص:۱۱۰

۱- (۱) ۱- W. MONTGOMERVWATT.

خود (۱)، همین بحث را با نقل روایات مختلف اولین وحی مطرح میکند، و بدون هیچ گونه اظهار تردیدی در صحت اینگونه روایات، آنها را مورد بررسی مفصل و طولانی قرار میدهد، و آنگاه همین نتایج که در سطور قبل به طور خلاصه دیدیم به دست میآورد.

البته استفاده از چنین روایاتی منحصر به خاورشناس انگلیسی «وات» نیست، دیگران در گذشته و حال نیز بر این راه رفتهاند، و چنان که در گذشته مشاهده شد اینان به طور معمول در جستجوی نقاط ضعفی، و مسائل و مطالبی در اسلام و پیامبر و سایر مقدمات اسلام هستند، و با کمال تأسف آرزوی خود را در پارهای از روایات مکتب خلفا مییابند، و البته بدون هیچ تردیدی به اینگونه کتب که در رأس آنها تاریخ طبری، و سیره ابن هشام، و صحیح بخاری است استناد میکنند.

اولین نوشت غربی که در این زمینه طبق رویات جعلی و ساختگی سخن گفته است تاریخی میباشد که تئوفانس « Theophanes » بیزانس مورخ بسیار قدیم غربی نوشته است، خلاصه نظریه تئوفانس در کتاب بزرگ و مشهور و معتبر اسلامشناسی غرب «دائر المعارف اسلام» آمده است. (۲)

و نسنک « A. I. WENSINCK » نویسنده مقاله «بحیرا» در این کتاب بعد از این که نمونههای تاریخی اطلاعات اهل کتاب از پیامبری رسول اکرم را بدون هیچ دلیل افسانه میشمارد، خلاصه مطالب تئوفانس را میآورد، و با این که این مطالب حتی با روایات جعلی تطبیق نمیکند از هر گونه نقد و تحقیق در پیرامون

۱- ۱) ۲- M. WATT: MUHMMADAT MECCAP۳۹-۵۴,OXFORD.

۲- ۲) - ترجمه عربی کتاب ج ۳ ص ۳۹۹-۳۹۶.

آن خودداری مینماید.

از کتابهای اروپائی که با تکیه بر روایات دستپخت دستگاه معاویه دربار نخستین وحی سخن گفتهاند میتوان کتاب: «اسلام عرب» نوشته پرفسور روم لامذ، خاورشناس انگلیسی، و کتاب «تاریخ ملل و دول اسلامی» نوشته پرفسور کارل بروکلمان استاد زبانهای سامی در دانشگاه برسلا و استاد علوم شرقی دانشگاه هاله را نام برد. (۱)

شاهد عینی حیات پیامبر سخن میگوید

[مقایسه روایات مکتب خلفا با روایات موجود در مکتب اهل بیت.]

یقینی است که یک حادثه تاریخی جز به وسیله کسی که شاهد آن بوده است قابل نقل نیست.

این اصل یک قانون قطعی در علم تاریخ است.

چنانکه در گذشته دیدیم بر اساس این اصل قطعی، ما تمام روایات مربوط به اولین وحی را ضعیف و بیارزش دانستیم، اینک با توجه و استناد به گفته تنها کسی که شاهد حادثه بوده، و ابعاد چندی از آن را از شخص پیامبر شنیده است در بوت بررسی قرار میدهیم.

وجود مبارک امیرمؤمنان علی (ع) این دریای دانش و بصیرت، و آراسته به ارزشها و کمالات که علاوه بر این که میراث بر همه حقایق اسلام است، از اولین ساعات تولد اسلام شاهد آن میباشد، نخستین وحی را چنین توصیف میکند:

۱- ۱) - ترجمه عربی دائر المعارف اسلام ترجمه عربی ج ۳ ص ۳۹۹-۳۹۶.

«و لقد قرن الله سبه (ص) من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته، یسلک به طریق المکارم، و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، و لقد کنت ابتعه اتباع الفصیل اثرامّه، یفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما، و یامرنی بالاقتداء به، و لقد کان یجادر فی کل سن بحراء، فاراه و لا یراه غیری، لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله (ص) و خدیجه و انا ثالثهما اری نور الوحی و الرسال و اشم ریح انبو و لقد سمعت انّ الشیطان حین نزل الوحی علیه (ص) فقلت یا رسول الله ما هذه الرنّ فقال هذا الشیطان قد أیس من عبادته، انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی، و لنک لوزیر و انک لعلی خیر:» (۱)

و به یقین خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را از اولین لحظات که پیامبر از شیر گرفته شد با آن حضرت قرین و همراه ساخت، تا او را در تمام حالات و آنات به راههای بزرگواری سلوک داده و راهبری نماید، و بهترین اخلاقها را به آن حرت بیاموزد، و من همان بچه شتر که از مادرش پیروی کند از او پیروی میکردم، و او هر روز نمونه تازهای از بزرگواریهای اخلاقی را برای من متجلی میساخت، و مرا به پیروی از آن فرمان میداد.

او هر سال مدتی در کوه حِرا برای عبادت عزلت و مجاورت اختیار مینمود، من او را میدیدم، و دیگران از فیض دیدارش محروم بودند، در آن روزگاران تنها یک خانه به اسلام این فرهنگ ناب الهی آباد بود که پیامبر و خدیجه و من که سومی آنان بودم در آن میزیستند.

من نور وحی را در سیمای آن حضرت میدیدم، و بوی خوش نبوت را از او استشمام میکردم.

بیهیچ تردید صدای ناله شیطان را هنگام نزول اولین وحی بر آن حضرت

ص:۱۱۳

۱- ۱) - خطبه ۲۳۴ معروف به خطبه قاصعه نهج البلاغه ترجمه اینجانب و ۱۹۲ صبحی صالح و ۲۳۴ فیض الاسلام و ابن میثم و ۲۳۸ ابن ابی الحدید.

شنیـدم، عرضه داشـتم یا رسول الله این ناله چیست؟ فرمود: این شـیطان است که از پرستیـده شدن مأیوس و ناامید شده و به این خاطر به ناله نشسته، سپس اضافه فرمود: تو میشنوی آنچه من میشنوم، و میبینی آنچه من میبینم جز این که تو مقام نبوت نداری، فقط وزیر و کمککار من هستی و از راه خیر جدا نمیشوی.

ما برای نشان دادن نمونهای دیگر از بینش مکتب و وحی به روایتی دیگر از حضرت هادی امام دهم شیعیان استناد میکنیم:

هنگامی که پیامبر خـدا تجارت شام را ترک گفت آنچه از این راه به دست آورده بود در راه خـدا انفاق فرمود، از آن پس هر روز صـبحگاه به کـوه حرا بالاـ میرفت و از قله بلنـد آن کـوه به آثـار رحمت الهی، و قـدرتنمائی حکمتآمیز و بـدیع او در پهنه طـبیعت دیـده میـدوخت، به اکنـاف آسـمان و گوشه و کنـار زمین مینگریست و به فکر فرو میرفت و به عبـادت میپرداخت این حالات همچنان ادامه یافت تا این که سن آن حضرت به چهل سال رسید.

خداوند قلب او را برترین و خاضعترین و خاشعترین و مطیعترین دلها در برابر خویش یافت، برا ین اساس اجازت داد و رخصت یـافت، بر این اساس اجازت داد و رخصت فرمود تا درهای آسـمان و ملکوت و معنا به روی او گشوده شود، و پیامبر به حقایق موجود در آسـمانها دیـده گشایـد، و به فرشـتگان نیز اجازت داد تا بر او نازل شوند، به رحمت خویش نیز فرمان داد تا از ساق عرش بر سـر او فرود آیـد، و جبرئیـل را بر او نـازل سـاخت تـا بازوی او را گرفت به حرکـت درآورد، جبرئیل گفت: ای محمد بخوان، پیامبر فرمود چه بخوانم؟

عرض کرد بخوان. . .

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اِقْرَأْ وَ

رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ (٣) اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ اَلْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ (۵)

جبرئیل پس از خواندن آنچه خداوند وحی فرستاده بود به عالم بالاـ بازگشت، پیامبر از کوه فرود آمد در حالی که بخاطر عظمت و جلال خداوندی که بر او ظهور یافته بود چون فردی بیمار به تب و لرز دچار شده بود!

آنچه بر او سخت بود و از آن واهمه داشت تکذیب قریشیان بود، و این که نکند او را به جنون متهم کنند و یا با شیطان در رابطهاش پندارند، در صورتی که او از ابتدای زندگی عاقلترین مخلوقات خدا بود و نزد وی گرامیترین موجودات، و از همه کس نسبت به شیطان بیشتر در خود احساس دشمنی میکرد، بنابراین خداوند برای گان که او را در برابر دشمنیها و مخالفتهای فراوان که در انتظارش بود تشجیع نماید همه اشیاء اطراف او سنگها و صخرهها و کوهها را از باب معیت و همراهی با او به صدا درآورد، پیامبر بر هر چه که میگذشت و از کنار هر چه عبور میکرد این ندا را میشنید:

«السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا ولی ا لله، السلام علیک یا رسول الله.» (١)

خلاصه همه مباحث

در روایات مکتب خلفا در مورد نخستین وحی چنین آمده بود:

جبرئیل سه بار چنان پیامبر را فشرد که او احساس مرگ کرد و سپس به او گفت بخوان. . .

پیامبر پس از پایان اولین وحی از این که حوادث به دست جنّیان انجام گرفته باشد سخت بیمناک شد، او احتمال میداد که دیوانه یا کاهن یا خیالباف «شاعر»

١- ١) - تفسیر امام عسگری ۶١-۶٠- بحار الانوار ج ١٨ ص ٢٠۶-٢٠۵، حلی الابرار ج ١ ص ٣٨-٣٧.

شـده باشـد لذا تصـمیم گرفت خود را از بلندیهای کوه به زیر افکند تا نابود گردد و از این رنج آسوده شود. ولی جبرئیل او را مشغول داشت، و نگذاشت عزم خویش را عملی کند.

پیامبر با حالتی دگرگونه به خانه بازگشت، و بیم خود را از دیوانگی و جنزدگی برای همسـرش خـدیجه بازگو کرد، خدیجه با صبری در خور سـتایش تمام سـخنان همسـر بزرگوارش را که اینک ناراحت و هراسان بود شـنید، او نه تنها خـد را نباخت، که حتی شوهرش را نیز دلداری داد و از این که خداوند او را تنها نخواهد گذاشت مطمئن ساخت.

آنگـاه برای کسب آگـاهی و اطمینـان بیشتر به ورقه دانشـمند نصـرانی مراجعه نمود، ورقه پس از اسـتماع اخبـاری که خـدیجه برایش آورده بود به او در مورد پیـامبری شوهرش اطمینان داد. در ملاقات با پیامبر با او نیز سـخن گفت و با سـخنان آرامبخش خود وی را از هراس و حیرت باقی مانده بیرون آورد، و ورقه آنچه پیامبر نمیدانست و به آن جاهل بود به او آموخت! !

در ارزیابی روایات مزبور به این نتیجه رسـیدیم که همه آنها از کسانی نقل شـده است که در زمان نزول اولین وحی یعنی سال سیزدهم پیش از بعثت به دنیا نیامده بودند تا بتوانند از حادثه به عنوان شاهد عینی گزارش دهند.

در هر صورت هیچ یک از روایات مکتب خلفا در مورد نخستین وحی از شاهد عینی نقل نشده بود، بلکه راویان هیچ کدام در عصـر حادثه وجود خارجی نداشتند، تنها شاهد عینی این واقعه امام امیرالمؤمنین است که اصل و حقیقت آن را در نهج البلاغه در خطبه ۲۳۴ معروف به خطبه قاصعه از زبان آن صادق مصدق، و آن عارف آگاه، و بصیر بینظیر، ملاحظه کردید.

ص:۱۱۶

راستی چه شـده است که اسلامشـناسان یهودی و مسـیحی اروپـائی و شـاگردان شـرقی ایشـان که به همه کتابهای عالمان تعلیم گرفته از مکتب اهل بیت دسترسـی داشتند، داستان نزول وحی را از خاندان پیامبر خاندان بینش و معرفت نگرفتند در حالی که میدانیم: «اهل البیت ادری بما فیه»

اهل یک خانه با حوادث درون آشناترند، چرا اینان فقط به اخبار شکننده و توهینآمیز مکتب خلفا اکتفاء کردند؟

چه شـده است شـناخت اسـلام فقط بر متون و مدارک مکتب خلفاء مبتنی شده است، و به کلی نظریات مکتب امامان اهل بیت به دست فراموشی سپرده شده، و در هیچ جای از اسلامشناسی غربی مورد توجه قرار نمیگیرد؟

آیا اینها نشان نمیدهد که اصولا اسلامشناسی اروپایی جز بر اساس دشمنی و اِعمال غرض بنا شده است؟ ! (۱)

هر انسان عاقل با دقتی که در حدی از آیات کتاب خدا در رابطه با شخصیت پیامبر چه پیش از بعثت و چه هنگام نزول وحی و چه دوران ۲۳ سـاله رسـالت او آگـاهی داشـته باشـد، از روایاتی که دست جعّالان حـدیث، و خائنان به حقایق، و سـتمگران به اسلام و امت، با کمک مالی معاویه و دیگر حاکمان اموی و عباسی ساخته، و در آنها شکستن شخصیت پیامبر، و ضربه زدن به اسـلام، و متوقف کردن مردم از حرکت به جانب فرهنگ کمالبخش الهی نشانه گرفته شده، بسـیار بسـیار متاسف، غصهدار، و شگفتزده میشود، و در بهت و حیرت فرو میرود.

از نظر اینان پیامبر مساوی با شـخص بسیار ترسو و ناامیدی است که برای بیرون رفتن از مضیقه روانی، و تحمل نداشتن در برابر حوادث عزم بر خودکشی

۱- ۱) - نقش ائمه در احیاء دین جزوه ۴ ص ۶.

را جزم میکند، ولی جبرئیل همچون پزشکی روانشناس به داد او میرسد، و از خودکشی او جلوگیری میکند.

از نظر حـدیثنویسان مکتب خلفـا و مـدرسه سـقیفه پیـامبر «نعوذ بالله» آن چنان از خردورزی و تعقل و انـدیشه در مسائل فاصـله داشت، که از ارزش جان، آن هم جان خودش که نفیسترین جانها بود در بیخبری به سر میبرد، تا جائی که پس از شنیدن آیات سوره علق به وسـیله امین وحی، چنـان عرصه در برابر این آیـات و ابلاـغ آن که جز مسائـل خلقت موجودات و خلقت انسان از اسپر «علق» و مسئله تعلیم با قلم، و تعلیم علوم به انسان را مطرح نکرده بود بر او تنگ شـد، و به تردید شدید دچار گشت، و به خیال این که به جنزدگی دچار شده، نقشه خودکشـی خود را مطرح و متوسل به این وسیله شد که بر بالای کوه برود و خود را چنان پرتاب نماید که ریشه حیاتش قطع گردد! !

اما از نگاه اهل بیت و معارفی که در معتبرترین کتب دانشـمندان شـیعه نقل شده، آن حضرت پیش از بعثت به وسیله بزرگترین فرشته حق در مسـیر علم و آگاهی و معرفت و بینائی و بینش و بصـیرت، و هـدایت به سوی حقایق و کمالات قرار داشت، و به این معنـا حـداقل از طریق تعقل و انـدیشه و خردورزی آگاه بود که کشـتن نفس محترمه، و به قتل رسانیـدن انسان بیگناه، و به ویژه خودزنی و خودکشـی جرمی بزرگ و گنـاهی سـنگین، و معصـیتی کبیر، و کاری بسـیار ناروا و خلاف وجـدان و انصاف است.

از نگاه عالمان مکتب خلفا بنا به روایاتی که در کتابهای خود مانند صحیح بخاری، تاریخ طبری، سیره ابن هشام نقل کردهاند، پیامبر در نخستین لحظات نزول وحی به تردید شدید دچار شد که احتمالاً به جنزدگی و اختلال روانی

ص:۱۱۸

دچار شده‌ام، و این مسئله را با همسرش خدیجه در میان گذاشت و آن زن بزرگوار او را دلداری داده به یقین او را دلداری به یقین رسانید که باور کند جنزده نشد است.

ولی در دیدگاه قرآن مجید خطاب به اهل مکه و همه مردم روزگاران آمده است که:

أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِیرٌ مُبِینٌ: (۱)

آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان [یعنی پیامبر اسلام] هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده ای آشکار [نسبت به سرانجام شوم بدکاران] است.

قرآن مجید نسبت جنون به آن حضرت را نسبتی از جانب مشرکان و کافران میداند، و بر این اساس هر کتابی گرچه کتاب روایت باشد، و به نظر گروهی آن کتاب صحیح تلقی شود مؤلفش از نظر قرآن مجید کافر یا مشرک است.

وَ قٰالُوا یٰا أَیُّهَا اَلَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ اَلذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ: (۲)

و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده! قطعاً تو دیوانه ای!

کتابنویسان و ناقلان روایات و احادیثی که دستپروردگان مکتب خلفا و مدرسه معاویه و امویان و عباسیان هستند، پیامبر را اینگونه معرفی میکنند که با شنیدن اولین آیات نازل شده به خود تهمت جنون و دیوانگی زد! !

قرآن درباره پیامبر به این صورت نظر میدهد:

مٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ: (۳)

۱- ۱) - اعراف: ۱۸۴.

۲- ۲) - حجر: ۶.

۳- ۳) - قلم: ۲.

تو به سبب نعمت و رحمت پروردگارت [که از آغازین لحظه ولادت تو را بدرقه کرده است] مجنون نیستی.

کتابنویسان مکتب خلفا و نقلکنندگان حدیثهای جعلی که با کمک مالی حاکمان فاسد ادامه حیات و کار میدادند، نوشتهاند پیامبر در اولین لحظات تلقّی وحی گمان کرد، با دیدن امین وحی و شنیدن الهی دچار شعر و شاعری به معنای خیالبافی شده است! !

نگاه قرآن مجید به این مسئله اینگونه است:

وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ اَلشِّعْرَ وَ مٰا یَنْبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ: (۱)

و به پیامبر، شعر نیاموختیم و [شعرگویی] شایسته او نیست. کتاب [او] جز مایه یادآوری و قرآنی روشنگر [حقایق] نیست،

تهمت شاعری به او تهمتی است که از سوی مشرکان و کافران به او زده شده است:

وَ یَقُولُونَ أَ إِنّٰا لَتٰارِکُوا آلِهَتِنٰا لِشٰاعِرٍ مَجْنُونٍ: (۲)

و مشرکان و کافران [همواره] می گفتند: آیا باید به خاطر خیالبافی مجنون از معبودان خود دست برداریم؟ !

آیا کسی که این تهمت ناروا را از زبان خود پیامبر بر ضد یا جلب خوشنودی معاویه و دستگاه او یا جلب خوشنودی دیگر حاکمانی که به ناحق به مسند حکومت تکیه زدند به عنوان روایت و حدیث تدوین کرده از کافر کافرتر و از مشرک مشرکتر نیست؟

۱- ۱) - یس: ۶۹.

۲- ۲) - صافات: ۳۶.

کتابنویسان مکتب خلفا و مدرسه سقیفه از قول پیامبر نقل کردهاند که آن حضرت با تلقی اولین آیات نازل شده دچار شکّ و تردید شد که مبادا همچون کاهنان شده باشد، این تهمتی است که خداوند از قول مشرکان و کافران نقل کرده، و من نمیدانم اینگونه حدیثنویسان دستگاه اموی، و فرهنگ معاویهای در دادگاه قیامت چه پاسخی به هنگام محاکمه به خداوند و پیامبر خواهند داشت؟ !

فَذَكِّرْ فَمٰا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكٰاهِنٍ وَ لاٰ مَجْنُونٍ: (۱)

پس [مشرکان را] هشدار ده که تو به لطف و رحمت پروردگارت [که بصیرت و نبوت عطا شده به توست] نه کاهنی نه دیوانه؛

نگاه قرآن به شخصیت پیامبر

قرآن مجید در مواردی از پیامبر اسلام و شخصیت او و کمالات و عظمتش به این صورت یاد کرده است:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ: (۲)

و تو را جز رحمت و کانون مهر و محبت برای جهانیان نفرستادیم.

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ: (۳)

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است

إِنَّ اَلَّذِينَ يُبٰايِعُونَكَ إِنَّمٰا يُبٰايِعُونَ اَللّٰهَ (۴)

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

وَ لِلّٰهِ اَلْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ (۵)

۱- (۱) - طور: ۲۹.

۲- (۲) - انبیا: ۱۰۷.

۳- (۳) - نساء: ۸۰.

۴- (۴) - فتح: ۱۰.

۵- (۵) - منافقون: ۸.

شکستناپذیری برای خدا و رسول اوست.

وَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ (۱)

شایستهتر آن است که مردم در هر امری خدا و رسولش را خشنود کنند.

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ. . . (۲)

ای اهل ایمان چون خدا و پیامبر شما را دعوت کنند اجابت نمائید.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ (۳)

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

إِنّٰا أَرْسَلْنٰاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً

قطعاً ما تو را بر اساس حق و درستی و راستی، به خاطر بشارت دادن به نیکان و بیمدهنده به بدکاران فرستادیم.

آری او را بر اساس حق و درستی و راستی فرستاد، و کسی که بر پایه حق فرستاده شده هرگز در نبوت خود تردید نمیکند، که این اتهامات فقط از سوی مشرکان و کافران به او زده شد، و قرآن بر اساس دلایل استوار این اتهامات را مردود نمود، و تهمتزنندگان را به عذاب دردناک بیم داد.

در آیه ۱۰۵ سوره نساء که مورد شرح و توضیح است اعلام میکند:

إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ

بر اساس آیه ۱۱۹ سوره بقره پیامبر بر حق است.

۱- ۱) - توبه: ۶۲.

۲- ۲) - انفال: ۲۴.

۳- ۳) - آل عمران: ۳۱.

و بر اساس آیه ۱۰۵ سوره نساء وحی الهی که بر پیامبر به عنوان قرآن هدایتگر نازل شده نیز بر حق است.

و عجیب است که عالمـان مکتب خلفا بر ضـد قرآن و با توجه به حیات ملکوتی و الهی پیامبر چگونه و چرا حاضـر شدهانـد با گرفتن اندکی پول و متاع ناپایدار دنیا هر باطلی را به پیامبر که همه وجودش، و ظاهر و باطنش بر پایه قرآن بر اساس حق است نسبت دهید؟

آیا جز این است که خواستهاند با این گونه روایات شخصیت پیامبر را بشکنند، و او را از عادیترین و معمولیترین مردم عادیتر و معمولیتر نشاندهنـده تا به تدریج چراغ اسـلام و دینداری در خیمه حیات مردم خاموش شود و میدان برای معاویهها از دینداران واقعی خـالی بمانـد و آنـان بـدون مزاحمت از جـانب اهـل خـدا به حکومت و سـتمگری و غـارتگری و منیت و فرعونیت ادامه دهند، و این چند روزه محدود زندگی دنیا به هر کیفیتی که بخواهند خوش باشند.

در پایـان این بحث بسـیار مهم که تـدوینش بسـیار ضـروری و واجب به نظر میرسـید، نگاهی دیگر از یعوب دین، امام عارفین، چراغ قلب عاشقین امیر المؤمنین را در رابطه با شخصیت پیامبر اسلام بنگرید:

«کان رسول الله اخشی الناس لربه، و اتقاهم له، و اعلمهم سبه، و اقواهم فی طاعته، و اصبرهم علی عبادته و اکثرهم حبا لمولاه و ازهدهم فیما سواه:» (۱)

رسول خدا با خشیتترین مردم نسبت به پروردگارش، و با تقواترین در پیشگاه خداوندش، و آگاهترین آنان به حضرت ربش، و قویترین همه انسانها

ص:۱۲۳

۱- ۱) - محج البیضاء باب آداب النبو و الخلاق الائمه.

در طاعت معبودش، و صابرترین مردم در عبادت خداوندش، و عاشقترین انسانها نسبت به مولایش، و زاهدترین همه مردم نسبت به غیر خدا بود.

داوری و قضاوت

مسئله داوری بر اساس قرآن و بینش و بصیرت لازم دومین حقیقتی است که در آیه شریفه ۱۰۵ آیه مورد شرح و توضیح مطرح است که به خواست خداوند مهربان این مسئله را در ضمن آیه ۱۳۵ سوره نساء که در رابطه با فضا و داوری است به طور مفصل شرح خواهم داد.

پرهیز از حمایت خائنان

اشاره

کتاب خداوند در رابطه با این مسئله که راه خیانت به چه اموری باز است مطالبی را به این صورته مطرح کرده است:

۱- خیانت به خدا و رسول او

این خیانت عبارت از پشت کردن به فرامین و خواستههای خدا و پیامبر، و عمل نکردن به فرهنگ سعادتبخش اسلام، و سازش با دشمنان دین بر ضد خدا و پیامبر و مسلمانان است.

قرآن به شدت از آلوده شدن انسان به چنین خیانتی نهی میکند.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَخُونُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ (۱)

۲- خیانت به امانت

این خیانت عبارت از تملک غاصبانه مالی است که کسی انسان را امین دانسته و برای حفظ مالش آن را به امانت نزد آدمی گذاشته تا در وقت معینش آن را پس گرفته و در زندگیاش هزینه کند، یا عبارت از فاش کردن سرّی است که به علّتی مثبت و بخاطر هدفی معین به انسان گفته شده است، یا عبارت از

۱- ۱) - انفال: ۲۷.

جاسوسی بر ضد مسلمانان و به نفع کافران و مشرکان است، بر همه واجب و لازم است این امانات را حفظ کرده و لازم است این امانات را حفظ کرده و به صاحبانش بازگردانده شود.

لاٰ تَخُونُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمٰانٰاتِکُمْ. (۱)

۳- خیانت با چشم

این خیانت عبارت از این است که انسان نسبت به ناموس مردم و نامحرمان احتمالاً بدون این که کسی بفهمد چشمچرانی و نظربازی نماید، و افکار زشت و پریشان، ونیتهای پلید و آلوده در درونش جریان دهد.

یَعْلَمُ خٰائِنَهَ اَلْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی اَلصُّدُورُ (۲)

خداوند در قرآن مجید به صراحت سه مطلب را بر ضد خائنان اعلام داشته، که انسان از اعلام این سه مطلب میفهمد که خیانت چه گناه بزرگ و چه عملی زشتی است، و این کار نشاندهنده بیمروتی، ناجوانمردی، بیانصافی و خباثت روح خائن است.

۱- إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْخٰائِنِینَ. (۳)

۲- أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَهْدِی کَیْدَ اَلْخٰائِنِینَ. (۴)

۳- وَ لاٰ تَکُنْ لِلْخٰائِنِینَ خَصِیماً. (۵)

یقیناً خداوند خائنان را دوست ندارد،

۱- ۱) - انفال: ۲۷.

۲- ۲) - غافر: ۱۹.

۳- ۳) - انفال: ۵۸.

۴- ۴) - یوسف: ۵۲.

۵- ۵) - نساء: ۱۰۵.

خدا نقشه خائنان را نقش بر آب میکند، و کید آنان را نمیگذارد به ثمر بنشیند، دفاعگر از خائنان مباش.

شأن نزول آیه شریفه

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش ذیل این آیه شریفه نقل میکند: علت نزول این آیات ۱۱۲-۱۰۵ این بود که سه برادر انصاری از طایفه بنی ابیرق به نام بشر، بشیر، مبشّر که هر سه از منافقان شمرده میشدند، دیوار خانه عموی قتاد بن نعمان را سوراخ کردند، شمشیر و زره و خوراکی که برای عیالش آماده کرده بود دزدیدند، قتادی بدری بود، نزد رسول خدا شکایت برد که: ای پیامبر خدا عدهای دیوار منزل عموی مرا سوراخ کرده خوراکی و شمشیر و زرهش را بردهاند، و آنان خاندان فاسد و بدی هستند، ولی در این زمینه مرد مؤمنی به نام لبید بن سهل با آنان همرأی بوده است.

بنی ابیرق به قتاده گفتند، این دزدی کار همان لبید بن سهل است، خبر که به لبید رسید شمشیرش را برداشت و به سوی ایشان رفت و گفت: ای بنی ابیرق مرا به دزدی متهم میکنید؟ دزد خود شما هستید و شمائید که نسبت به دزدی از من سزاوارتر میباشید، شما منافق هستید، پیامبر را هجو میکنید و میگوئید این هجو کار قریش است، باید این جریان را روشن کنید وگرنه شمشیرم را از خونتان سیراب میکنم.

بنی ابیرق با لبید به مدارا برخاستند و به او گفتند خدا تو را بیامرزد، بازگرد دامن تو از دزدی بری و پاک است، سپس بنی ابیرق نزد مردی سخنور و بلیغ به نام «اسید بن عروه» که از طایفه خودشان بودند رفتند، و جریان را گفتند، اسید به محضر پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله قتاد بن نعمان نسبت به خاندانی از

خویشان ما که از شرف و حسب برخوردارند حمله کرده و به آنان نسبت دزدی داده و تهمتی زده که در این خاندان نیست.

پیامبر خیلی غمگین شد، زمانی که قتاد خدمت پیامبر رسید روی به او کرد و فرمود: به یک خاندان شریف و دارای حسب و نسب بدون ملاحظه تهمت دزدی زدی و به شدت قتاد را سرزنش کرد، قتاد خیلی ناراحت و غمگین شد، نزد عمویش رفت و گفت: کاش مرده بودم و با پیامبر سخن نمیگفتم، پیامبر به من سخنانی گفت که بسیار رنج بردم، عمو گفت: از خداوند یاری میخواهم که او به داد ما برسد و مسئله را حل نماید، پس از این جریان این آیات بر پیامبر نازل شد. (۱)

پیامبر و اهل ایمان وظیفه دارند هر تهمتی که به هر کس زده میشود تا ثابت شدن مورد اتهام او را بری و پاک معرفی کنند، و تهمتزننده را از تهمت نهی کرده، و وی را به این گناه سنگین آگاه کنند، چون مورد تهمت با بینه و شاهد ثابت شد، گناهکار را در گردونه جریمه قرار دهند تا عبرت دیگران شود، و به خاطر سخن تلخی که به تهمتزننده داشتند از خداوند درخواست مغفرت کنند، بر همه لازم است که وقتی خیانت خائن روشن شد، از دفاع او بپرهیزند و در داوری او را هر کس که میخواهد باشد محکوم نموده و طرف مقابلش را حاکم کنند تا دامنش از تهمت زدوده شود، یا اگر حقی از او به غارت رفته به حقش برسد، و در مسئله داوری و حکم میان قوی و ضعیف، دوست و دشمن، مؤمن و کافر و ذمی، دور و نزدیک و بیگانه و آشنا و مرد و زن فرقی نگذارند، که فرق گذاردن نوعی ظلم و جور در حکم و میل به هوای نفس است.

ص:۱۲۷

۱- ۱) - تفسیر قمی ج اول ص.

این که خداونـد به پیامبر فرمان اسـتغفار میدهـد نه از آن جهت است که از پیامبر گناهدارای وبال و بتعه سـر زده باشد، و نه از آن جهت است که پیـامبر میخواسـته و مشـرف بوده بر این که عمـل ناپسـندی انجام دهـد، اسـتغفار برای این است که پیامبر از خداوند بخواهد همیشه او را بر نفسـش غالب و پیروز گرداند، شـکی نیست که پیامبر در این خصوص نیازمند به خداست و به هیچ وجه از الطاف حق بینیاز نیست گرچه دارای مقام با عظمت عصمت باشد. (۱)

روایات باب خیانت

پیامبر اکرم میفرماید:

«اربع لا تدخل بیتا واحد منهن الاحزب و لم یعمر بالبرک: الخیان، و السرق، و شرب الخمر و الزنا:» (۲)

چهـار چیز اسـت که یکی از آنهـا به خانهـای وارد نشـود مگر این که آن خـانه به نـابودی کشـیده شـود وادی برکت را نبینـد: خیانت، دزدی، شرابخواری، و زنا.

«لیس منا من خان مسلما فی اهله و ماله:» (۳)

از ما نیست کسی که نسبت به زن و مال مسلمانی خیانت کند.

«لیس منا من خان بالامان:» (۴)

از ما نیست کسی که در امانت خیانت کند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ایاک و الخیان فانها شر معصی و ان الخائن لمغرب بالنار علی خیانه:» (۵)

۱- ۱) - المیزان ج ۵ ص ۱۱۶.

۲- ۲) - امالی صدوق ۴۸۲.

۳- ۳) - میزان الحکمه ج ۳ ص ۵۳۸.

۴- ۴) - میزان الحکمه ج ۳ ص ۵۳۸.

۵- ۵) - غرر الحکم تنظیم محمد علی انصاری ص ۱۵۰.

از خیانت کردن بپرهیز که خیانت بدترین گناه است، و خائن به سبب خیانتش به آتش عذاب میشود.

«الخیان دلیل علی قل الورع و عدم الدّیان:» (۱)

خیانت نشانی از کمبود پارسائی و نبود دینداری است.

«شر الناس من لا یعتقد الامان و لا یجتنب الخیان:» (۲)

بدترین مردم کسی است که به امانتداری اعتقاد نداشته باشد، و از خیانت بپرهیزد.

ابو ثمامه میگوید به محضر حضرت باقر (ع) رسیدم و گفتم: فدایت گردم، قصد دارم مجاور مکه شوم و به مرجت «طائفهای که به غلط معتقدند با بودن ایمان در قلب معصیت هیچ زیانی به انسان نمیرساند» بدهکارم، نظر شما چیست آیا بدهی خود را به آنان بپردازم، یا بخاطر خباثتشان از پرداخت آن خودداری کنم، حضرت فرمود بدهی خود را بپرداز و هشیار آن که بدهی و قرضی به عهده است باشد دیدار کنی، زیرا مؤمن خیانت نمیکند. (۳)

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«بنی الانسان علی خصال فهما بنی علیه فانه لا یبنی علی الخیان و الکذب:» (۴)

انسان بر خصلتهائی بنا شده است، اما به هر خصلتی ساخته شود، بر خیانت و دروغ ساخته نمیشود.

از رسول خدا روایت شده است:

«افشاء سراخیک خیان فاجتنب ذلک:»

۱- ۱) - غرر الحکم حکمت ۱۴۳۱.

۲- ۲) - غرر الحکم ص ۴۴۶.

۳- ۳) - علل الشرایع ۵۲۸.

۴- ۴) - کشف الغمه ج ۲ ص ۳۷۵.

فاش کردن راز برادرت خیانت است، بنابراین از این عمل دوری کن.

از حضرت باقر (ع) در گفتار خداوند متعال:

لاٰ تَخُونُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمٰانٰاتِکُمْ این توضیح نقل شده است:

«فخیان الله و الرسول معصیتهما و اما خیان الامان فکل انسان مأمون علی ما افترض الله عزوجل علیه:» (۱)

خیانت به خدا و پیامبر نافرمانی از آنان است، و اما خیانت در امانت، هر انسانی امانتدار فرائضی است که خداوند عزوجل بر او لازم و واجب نموده است.

از حضرت جواد (ع) روایت شده است:

«کفی بالمرء خیان ان یکون اميناً للخون:» (۲)

در خیانت کاری مرد همین بس که امانتدار خیانتکاران باشد.

از امیرالمؤمنان (ع) روایت شده:

«ان اعظم الخیان خیان الام و افظع الغش غش الائم:» (۳)

بزرگترین خیانت، خیانت به امت است، «خیانت به دین و عقل و فرهنگ و اقتصاد و سیاست مربوط به آنان» و زشتترین دغل، دغلکاری با پیشوایان و راهنمایان بر حق است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«شر الرّجال التجار الخون:» (۴)

بدترین مردمان، بازرگانان خیانتکارند.

۱- ۱) - تفسیر قمی ذیل آیه ۲۷ سوره انفال.

۲- ۲) - بحار ج ۷۸ ص ۳۶۴.

۳- ۳) - نهج البلاغه تامه ۲۶.

۴- ۴) - بحار ج ۱۰۳ ص ۱۰۳.

از آنجـا که خـائن ظـالم و سـتمکار به ملت، به صاحبان امانت، به اهل سـرو راز، و به قوانین اسـلام و به آیات قرآن و به سـنت رسول اکرم است، بر اساس آیات و روایات، نباید کسـی مدافع و مددکار او در امور باطل، و در خیانت و ظلم و ستمش باشد، بلکه واجب است از مظلوم در برابر او حمایت کرد، و وی را از شر خیانت و ظلم او نجات داد.

قرآن میفرماید:

وَ لاٰ تَرْکَنُوا إِلَی اَلَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ أَوْلِیٰاءَ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ: (۱)

و به کسـانی که [به آیـات خـدا، پیـامبر و مردم مؤمن] سـتم کردهانـد، تمایل و اطمینان نداشـته باشـید و تکیه مکنیـد که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرستی نیست، سپس یاری نمی شوید.

خداونـد از قول موسـی سومین پیـامبر اولوالعزمش که چون همه انبیا روش و کردار و اخلاقش برای همگان سـرمشق است نقل میکند که در برابر فرعون و پیروانش و دستگاه حکومتش گفت:

رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ

پروردگارا! به خاطر قدرت و نیرویی که به من عطا کردی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد.

در این زمینه روایاتی از رسول خدا نقل شده است:

۱- ۱) - هود: ۱۱۳.

«اذا کان یوم القیام نادی مناد: این الظلم و اعوانهم؟ من لاق لهم دوا، او ربط لهم کیا، او مدلهم مد قلم، فاحشروهم معهم:» (۱)

چون در روز قیامت فرا رسد، ندادهندهای ندا کند: ستمکاران و کمککاران به آنان کجایند؟ همان کسانی که لیق دوات آنان را تأمین کرده، یا سرِ کیسهای را برای آنان بسته، یا به نفع آنان قلمی در مرکب برده، روی این حساب اینان را نیز با ستمگران محشور نمائید.

«من مشی مع ظالم لیعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام:» (۲)

کسی که با ستمگر همراهی کند، تا به او کمک دهد، در حالی که بداند او ستگر است، از اسلام خارج شده است.

«من علق سوطابین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیام ثعبانا من النار طوله سبعون ذراعا، یسلط علیه فی نار جهنم و بئس المصیر:» (۳)

هر کس در حضور پادشاه ستمگری تازیانه آویزد «تا به حکم او بر کسی بزند» خداوند روز قیامت آن تازیانه را اژدهائی آتشین میگرداند که در ازای آن هفتاد زراع است، و آن را در آتش دوزخ بر وی مسلّط نماید و آتش دوزخ عاقبت و سرنوشته بدی است.

هنگامی که از حضرت صادق علیه السلام از یاری دادن به ستمگر در صورت تنگدستی و فشار زندگی پرسیدند حضرت فرمود:

«ما احب انی عقدت لهم عقد، او و کیت لهم و کاء و ان لی ما بین لا ـ بتیها لا ـ و لا ـ حد بقلم، ان اعوان الظلم یوم القیام فی سرادق من النار حتی یحکم الله بین العباد:» (۴)

ص:۱۳۲

۱- ۱) - بحار ج ۷۵ ص ۳۷۲.
۲- ۲) - میزان الحکم ج ۶ ص ۵۵۵.
۳- ۳) - بحار ج ۷۵ ص ۳۶۹.
۴- ۴) - کافی ج ۵ ص ۱۰۷.

دوست ندارم حتی برای ستمگران گرهی به بندم، یا سر مشکی را محکم نمایم، گرچه از شر تا غرب جهان را به من ببخشند، و حتی قلمی را برای آنان در مرکب فرو کنم، کمکدهندگان به ستمگران روز قیامت در چادری از آتش هستند، تا زمانی که خداوند در میان بندگان داوری نماید.

به این روایت بسیار مهم که در رابطه با عاملی از عمّال بنی امیه از حضرت صادق (ع) در جلد پنجم اصول کافی این کتاب با ارزش نقل شده با کمال دقت توجه کنید.

علی بن محمد بن بندار از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از علی بن ابی حمزه روایت میکنند که علی بن ابی حمزه میگوید دوستی داشتم که از نویسندگان دفاتر بنی امیه بود، به من گفت: از حضرت صادق برای من اجازه بگیر تا خدمت آن جناب مشرف شوم، من برای او اذن حضور گرفتم، هنگامی که به محضر امام رسید سلام کرد و نشست، سپس گفت: فدایت گردم من در دیوان بنی امیه به شغل کتابت مشغول بودم، و از این راه ثروت انبوهی به دست آوردهام، فعلاً از چنین درآمدی چشم پوشیدهام.

امام صادق فرمود:

«لولا ان بنیامی وجدوا من یکتب لهم و یجبی لهم الفییء، و یشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا:»

اگر بنی امیه کسی را برای کتابت امورشان نمییافتند و مأموری را برای جمع کردن مالیات پیدا نمیکردند، و کسی نبود که به سودشان بجنگد، و در جماعتشان حاضر شود و خلاصه احدی را در هیچ زمینهای برای کمک گرفتن از او نمییافتند، قدرت بر سلب حق ما اهل بیت را نداشتند.

ص:۱۳۳

اگر همه مردم از آنان جدائی میکردند، و ترکشان مینمودند، و آنچه را داشتند با همان رهایشان میساختند، چیزی جز اندک مالی که در ا ختیارشان بود نداشتند، و قطعاً با نبود نیرو و مال و ثروت هیچ کاری در میان این امت از دستشان برنمیآمد.

کاتب بنیامیه به آن حضرت گفت: از آنچه در آن افتادهام راه نجاتی هست؟ حضرت فرمود:

اگر تو را برای رسیدن به ساحل نجات راهنمائی کنم میپذیری؟ عرضه داشت آری میپذیرم، فرمود از آنچه از طریق حقوق گرفته شده از آنان در اختیار داری جدا شو، چنانچه صاحب اموال را میشناسی به آنان برگردان، و اگر نمیشناسی همه آنها را در راه خدا صدقه بده، من در صورت انجام این کار بهشت را برای تو ضمانت میکنم.

علی بن ابیحمزه میگوید جوان کاتب مدتی طولانی سر به زیر انداخت، سپس به حضرت گفت: فدایت شوم انجام میدهم.

او پس از تصمیم قطعی به توبه با ما به کوفه بازگشت، چیزی از مال و ثروت در اختیار نداشت مگر آن که نسبت به آن به طرح حضرت صادق عمل کرد، تا جائی که پیراهن بدنش را که از آن مال به دست آورده بود از خود دور کرد!

از شیعیان برای او کمک گرفتم، هر کس به اندازه وسعش پولی در اختیارم گذاشت، برایش لباس خریدم و هزینه زندگیاش را تأمین میکردم، چند ماهی از این جریان نگذشته بود که بیمار شد، ما شیعه به حکم وظیفه از او عیادت میکردیم، روزی در حالی که جان به گلویش رسیده، و آماده سفر آخرت میشد نزدش رفتم، دو دیده گشود و به من گفت ای علی بن ابی حمزه به خدا سوگند

امام صادق نسبت به من به عهدی که بسته بود وفا کرد، این حقیقت را گفت و جان داد، من با کمک دوستان شیعه همه امورش را از غسل و کفن و دفن انجام دادیم، از کوفه به مدینه رفتم به محضر حضرت صادق رسیدم، امام وقتی به من نظر کرد فرمود: علی بن ابی حمزه و الله ما به پیمانمان نسبت به دوستت وفا کردیم عرض کردم فدایت شوم درست میفرمائی، به خدا سوگند هنگام مرگش این وفای به پیمانی که با او داشتید به من اعلام کرد. (۱)

از حضرت رضا (ع) روایت فوق العادهای به این مضمون نقل شده است:

«الدخول فی اعمالهم، و العون لهم، و السعی فی حوائجهم عدیل الکفر، و النظر الیهم علی العمد من الکبائر التی یستحق به النار:» (۲)

وارد شدن در کارهای پادشاهان و سردمداران ستمکار و کمک کردن به آنان، و کوشش در راه عملی شدن خواسته هایشان، مساوی با کفر است، و نگاه کردن به آنان از روی عمد، از گناهان کبیرهای است که نگاه کنند به سبب آن سزاوار آتش میشود.

آری اگر در همه ممالک مردم به این حقایقی که از اهل بیت در سایه آیات قرآن رسیده عمل کنند و از هر نوع کمکی به خائنان و ستمگران دریغ ورزند، و در ادارات و نهادهای تشکیل شده به وسیله آنان وارد نشوند، قدرتی برای آنان نخواهد ماند، و راه ستم و بیدادگری بر ملتها به روی آنان بسته خواهد شد، و حکومت در هر کشوری به دست صالحان خواهد افتاد و مردم لذت عدل و انصاف را خواهید چشید.

افسوس که بسیاری از مردم جهان در مسئله رزق و روزی از ایمانی که آنان را

ص:۱۳۵

۱- ۱) - کافی چ ثامن الائمه قم ج ۵ ص ۱۲۱۸ ح ۸۴۶۸.

۲- ۲) - بحار ج ۷۵ ص ۳۷۴ ح ۲۵.

در فضـای اعتمـاد به حق قرار دهـد برخوردار نیسـتند، و حاضـرند برای شـکم و ارضـاء هوا و هوس و به دست آوردن لـذتهای نامشروع با هر خائن و ظالم و جنایت کاری بسازند!

تفسیر آیه ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹

اشاره

وَ اِسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً

وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ اَلَّذِینَ یَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ مَنْ کٰانَ خَوّٰاناً أَثِیماً

یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ لاٰ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مٰا لاٰ یَرْضیٰ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا یَعْمَلُونَ مُحِیطاً

هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا فَمَنْ یُجٰادِلُ اَللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً

و از خدا آمرزش بخواه؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

و از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن؛ زیرا خدا هر کس را که خیانت پیشه و گناه کار است

دوست ندارد.

[خیانت پیشگانْ خیانت خود را] از مردم پنهان می دارند، و [نمی توانند] از خدا پنهان نمایند، و خدا با آنان

اندیشی می کردند و خدا همواره به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد.

بود آن گاه که در جلسه مخفی شبانه، درباره طرح و نقشه و سخنی که خدا به آن رضایت نداشت، چاره

این شـما [قبیله و عشـیره خائنین] هستید که در زندگی دنیا از آنان دفاع کردید، ولی چه کسی است که در روز قیامت در برابر خدا از آنان دفاع کند؟ یا چه کسی است که [برای رهایی آنان از عذاب] کارسازشان باشد؟

ص:۱۳۶

شرح و توضیح

۱- درخواست آمرزش و مغفرت از حضرت حق کاری پسندیده و نوعی عبادت، و شکلی از دعا در پیشگاه حضرت محبوب است.

استغفار و طلب آمرزش برنامهها با ارزشی است که همه انبیاء الهی و اولیاء خدا شبانهروز به آن توجه داشتند، و عاشق این معنا بودند که حضرت حق مغفرت و آمرزشش را نصیب آنان کند.

آنان هیچ تقصیری در عبادت خداوند خدمت به خلق نداشتند، زندگی آنان جز خیر و کرامت و صدق و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و بندگی خالصانه نبود، در عین حال خود را در برابر عظمت دوست به چیزی حساب نمیکردند، و عبادت و خدمت خویش را لایق حضرت معبود نمیدانستند، و احساس جدی میکردند این کوچکی در ذات و وجود، در برابر عظمت بینهایت نیست، نیاز به طلب مغفرت دارد، تا با آمرزش حق گوشهای از این مکنت و ذلت، و مستکینی و حقارت، و خلأ سزاوار نبودن عبادتشان نسبت به الوهیت و ربوبیت آن مقام شامخ جبران گردد.

استغفار ائمه در دعاهایشان به ویژه دعای کمیل، عرفه، ابو حمزه ثمالی و دیگر دعاها از این باب است، روی این حساب حتماً لازم نیست گناهی در میان باشد، تا به خاطر آن، و پاک شدنش از پرونده، و زدوده شدن آثارش از صفحه درون، و آئینه قلب به استغفار برخاست.

استغفار نبی اکرم و درخواست آمرزش او که در آیه ۱۰۶ به آن حضرت امر شده نه از باب این است که نعوذ بالله آن حضرت دچار معصیتی شده باشد که آن حضرت در رفیعترین قله عصمت و پاکی قرار داشت و از روح قدسی که اختیاراً

ص:۱۳۷

مـانع از هر معصـیت و بلکه مـانع از فکر گناه است برخوردار بود، بلکه اسـتغفار او درخواست کرامت از کریم، و طلب قـدرت بیشتر برای ایسـتادگی در برابر عوارض بشـری، و گـدائی نیازمنـد از بینیـاز، و اتصـال عبـد به مولاـ و نهایتـاً عشـقبازی عاشق با معشوق ازلی و ابدی بود.

این حقیقت را باید دانست که آن حضـرت هم مانند دیگر مخلوقات در عین کمالات و ارزشـهائی که داشت ذاتاً فاقد استقلال در برابر حـق بـود، او نیز چـون دیگر موجـودات مُلکی و ملکـوتی، آن بـه آن و لحظـه به لحظه نیازمنـد به رفـع تشـنگی ذات و وجـودش به وسـیله فیوضـات حضـرت رب العزه بـود، و یکی از چشـمههائی که عطش و تشـنگی او را فرو مینشانـد آمرزش و مغفرت بود، لذا با راهنمائی حضـرت حق، و فرمان دوست، شبانهروز درخواست آمرزش و مغفرت داشت، و این درخواست را برای خود به عنوان فرمـان بردن از مولاـ عبـادت میـدانست، و بـا آن انس عجیبی داشت، و عاشـقانه و بـا کمال اشتیاق فرمان وَ اِسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ را اطاعت میکرد و از آن لذت میبرد، و برای ذائقه روحی و باطنیاش درخواست استغفار شیرینتر از عسل بود.

۲- خیـانت به دیگران چه خیـانت مـالی و اقتصـادی، چه خیانت سیاسـی و اجتماعی، و چه خیانت به اسـرار مردم و اسـرار یک کشور در لباس جاسوسی، و خیانت به امانات خدا که مجموع نعمتهای ظاهری و باطنی او به انسان است، در حقیقت خیانت به خویش است یَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ زیرا هر نوع خیـانتی خسـارت و زیان واقعیاش به خود انسان باز میگردد، و سـبب تخریب دنیا و آخرت آدمی است، و بلای عظیمی است که انسان را از چشم رحمت و محبت دوست میاندازد: إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ مَنْ کٰانَ خَوّٰاناً أَثِیماً، و وجود انسان را مستحق غضب

حق، و محرومیت از «رضوان الله و جنت الله» میکند.

خائن زمانی که خیانتش بر ملاـ شود، آبرویش بر باد میرود، مورد نفرت مردم قرار میگیرد، جامعه و خانواده خودش او را با چشمی دیگر نگاه میکنند، دچار جریمههای سنگینی که گاهی حبسهای طولانی و اعدام است میشود، این همه معنای یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ میباشد.

۳- کوتهفکران، غافلاـن از حق، کجاندیشان، منحرفان از توحید، منافقان، گنهکاران حرفهای و امثال فکر میکنند آنچه انجام میدهند به ویژه اگر در خلوت باشد، به خصوص اگر در تاریکی شب و به دور از ناظری عمل کنند، و با صدائی آهسته نقشهای را بر ضد دین، کشور، ملت، افراد پیریزی نمایند از دید خداوند پوشیده و پنهان میماند، آنان از آگاهی فراگیر، و دانش احاطی حق به ملک و ملکوت، و ظاهر و باطن هستی و موجودات آن و معیت حضرت او با تمام مخلوقات در غفلتاند، و نمیدانند که چیزی از وجود مقدس او پنهان نیست و همه هستی با همه موجوداتش در محضر او هستند.

چه شگفتآور است که گروهی مانند آنان که در آیه ۱۰۸ مورد سرزنش خداوند قرار گرفتهاند، از ارتکاب خیانت به طور آشکار و در برابر دید مردم حیا میکنند ولی از حضرت حق که لحظه لحظه با آنان است و چیزی از حضرتش پنهان نیست حیا نمیکنند، و در کمال بیشرمی در محضر خدا به طرح نقشههای خائنانه، یا اعمال زشت دست میزنند.

۴- اگر کسانی به دفاع از خائنان برخیزند، یا برای دفاع از این پلیدان به مراکز قدرت مادی و معنوی متوسل شوند، باید بدانند که اولاً دفاع آنان ارزش عملی و اخلاقی نخواهد داشت، و کاری بسیار زشت و ناپسند است، بر این اساس، دفاع

از خائن خود گناهی زشت و عملی خلاف عدل و انصاف میباشد، و ثانیاً فائدهای بر این دفاع مترتب گردد، از نظر ظاهر فائدهای مادی، زودگذر، و از نظر معنوی خسارتی سنگین، و محصول تلخش پایمال کردن حقوق دیگران است.

دفاع از خائن اگر او را در دنیا از چنگال عدالت مخفی کند ولی در قیامت چه کسی در برابر قدرت و انتقام و محاکمه خداوند میتواند آنان را نجات دهد، و از جریمه و عذاب الهی برهاند؟ !

کدام قدرت در قیامت در مقام کارسازی نسبت به آنان برمیآید، و برای حل مشکل آنان دست به کار میشود، حکومت و کارسازی و نجات و عذاب در روز محشر فقط ویژه خداست، و اگر کسی هم حق شفاعت داشته باشد، این حق را میتواند با اذن خداوند درباره کسی که سزاوار شفاعت است به جریان بیندازد، خائن در قیامت در موضعی است که همه درها به روی او بسته است و کسی به خود جرأت نمیدهد که برای نجات او کاری کند.

تفسیر آیه ۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲

اشاره

وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ یَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِیماً

وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً

وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ اِحْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً

و هر کس کار زشتی کند یا برخود ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط به زیان خود مرتکب می شود؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

و هر کس مرتکب خطا یا گناهی شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد،

ص:۱۴۰

بی تردید بهتان و گناهی آشکار بر دوش گرفته است.

شرح و توضیح

۱- سوء و ظلم به نفس بـا توجه به حرف عطف «او» دو مقوله است: سوء یعنی تعـدی به غیر، تعـدی به مال یا به حق یا آبرو، و ظلم یعنی تعدی به حدود انسانیت و کرامت و ارزش خویش.

کسـی که مرتکب سوء یـا ظلم به نفس میشود، درون خود را بنا به روایات اهل بیت تاریک میکنـد، و ورق سـیاهی به پرونـده خـویش میافزایـد، و خـود را از رحمـت خـدا دور مینمایـد، و زمینـه محرومیتش را از فیوضـات الهیه و نفحـات رحمـانیه فراهم میآورد، ولی چه شـگفتآور است که خداونـد مهربان در آیه ۱۱۰ همه خائنـان را ترغیب و تشویق به توبه میکنـد، وی میفرماید کسی که پس از سوء و ظلم به نفس در دایره توبه جدّی قرار گیرد، و از خداوند و بندگانش عذرخواهی نماید، و متواضعانه و با حل انکار، و پشیمانی در باطن درخواست آمرزش نماید، خداوند را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

در سور مبـارکه بقره هنگـام تفسـیر و توضـیح آیات مربوط به حضـرت آدم و توبه او بحث بسـیار مفصـلی به میان آمـد و همه جهات توبه تقریباً بیان شد، در این بخش دربار توبه مطالبی را به اشارت عرضه میدارم باشد که برای خوانندگان مفید افتد.

توبه به معنی بازگشت و زمینه کامل و مهمی برای تجلی مغفرت حق نسبت به انسان است.

کسـی که بازگشت به سوی حضـرت حق میکنـد و با گناه قطع رابطه مینمایـد، البته امیدوار است که بخاطر توبهاش در معرض نسیم ملکوتی مغفرت قرار گیرد،

لذا هر تائبی طبیعتاً از حضرت رب العزه درخواست مغفرت مینماید.

توبه بازگشت انسان به سوی خداوند با حال پرقیمت پشیمانی از گناه است، با این قصد که دیگر آن گناه را تکرار نکند، توبه از گناه هر گناهی که باشد از نظر شارع مقدس واجب، و واجب فوری است، وجوب توبه از فرمان به توبه در آیات قرآن استفاده میشود، و ترک این واجب که در حقیقت بیتوجهی به فرمان خدا، و سبک انگاشتن آن است خود گناه دیگر محسوب میشود.

فرمان حضرت حق را به توبه در این دو آیه که از هر دو بوی وجوب استشمام میشود ملاحظه کنید:

وَ تُوبُوا إِلَى اَللّٰهِ جَمِيعاً أَيُّهَا اَلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ:

ای اهل ایمان همه به سوی خدا بازگردید تا بر موانع و مشکلات راه رسیدن به رحمت حق پیروز شوید.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اَللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ:

ای اهل ایمان به سوی خدا بازگردید، بازگشتی مخلصانه و با دوام، به این امید که خداوند پس از توبه شما گناهانتان را نادیده بگیرد.

از نظر قرآن توبه کسی قبول است که شرایط لازم را که در آیات سوره نساء بیان شده داشته باشد.

إِنَّمَا اَلتَّوْبَةُ عَلَى اَللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولٰئِكَ يَتُوبُ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً.

وَ لَيْسَتِ اَلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئَاتِ حَتّٰى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّٰارٌ

أَولٰئِکَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً. (۱)

بی تردیـد توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه آنان را می پذیرد، و خدا همواره دانا و حکیم است.

و برای کسانی که پیوسـته کارهای زشت مرتکب می شونـد، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصـتها از دست رفته] گویـد: اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا میرونـد، توبه نیست. اینانـند که عذابی دردناک برای آنان آماده کردهایم.

براساس این دو آیه توبه دارای شرایط ویژهای است، که با تحقق آن شرایط، توبه محقق میشود:

اول- توبه بایـد از گناهی باشـد که از روی جهالت و نادانی انجام گرفته باشد، و البته منظور از جهالت در اینجا به احتمال قوی این نیست که گناهکار گناه بودن آن عمل را نمیدانست، بلکه منظور این است که بر پایه عناد با خدا و در مقام معارضه با حق تعالی گناه را انجام نـداده باشد، ممکن است انسان دچار گناهی شود ولی نه از باب عناد و معارضه با خدا، بلکه از روی هوا و هوس که خود نوعی جهالت است، زیرا گرفتار هوا و هوس و هیجانات غرائز از خـدا غافل و بیتوجه به حضـرت حق و قیامت و عواقب سوء گنـاه میگردد، و این معنای جهالت است، در چنین وضـعی که از آن تعبیر به جهالت شـد، اگر گناهکار واقعا توبه کند و به حضرت حق بازگردد، توبه او حتماً پذیرفته میشود، ولی اگر گناه را در مقام معارضه با حق و به انگیزه عناد و لجبازی مرتکب شود پذیرفته شدن توبهاش مشکل به نظر میرسد.

ص:۱۴۳

۱- ۱) - نساء: ۱۸-۱۷.

دوم- توبه بایـد زود و به سـرعت انجام یابـد، یعنی میان گناه و توبه نبایـد فاصـله افتـد، و انسان با به تأخیر انداختن توبه معذور نیست، و تأخیر نداختن توبه چون برخلاف خواسته حضرت حق است خود گناهی دیگر است.

در پارهـای از روایـات عبـارت «من قریب» به زودتر از رسـیدن ترگ تفسـیر شـده است، و گویا منظور این است که تا پیش از مرگ و از دست رفتن فرصت جبران توبه نمایـد، و اگر بـا رسـیدن نشانههـای مرگ توبه کنـد پـذیرفته نیست، چنانچه این معنا منظور باشد جمله بعدی «و لیست التوب» توضیح آن خواهد بود.

سوم- توبه بایـد در زمانی باشد که انسان قدرت انتخاب و اختیار و آزادی عمل برایش ممکن باشد، اما اگر انسان به مرحلهای رسـید که با مرگ دست به گریبان شـد، و آثار آن را مشاهده کرد، دیگر فرصتی برای محقق شدن توبه وجود ندارد، و در آن لحظه جای توبه نیست.

چهـارم- توبه کسانی که با حال کفر به خـدا و قیامت و انبیا و قرآن از دنیا میرونـد پـذیرفته نیست، بنابراین پشـیمانی کافران در هنگام جان دادن، و در برزخ، یا قیامت سودی برای آنان نخواهد داشت، و این پشـیمانی بنابر ضـرب المثل ایرانی پشیمانی بعد از مرگ سهراب است.

این ضرب المثل از این داستان گرفته شده که رستم در جنگ با سهراب که فرزند خود او بود و خبر نداشت بر سهراب به قاتل گفت پدرم انتقام خون مرا خواهد گرفت رسـتم پرسـید پدرت کیست؟ سـهراب گفت رسـتم، جهان پهلوان چون فهمید ضـربه کاری را به فرزند خود زده نزد شاه ایران فرسـتاد و از او طلب نوشدارو که در آن زمان بهترین دوا برای معالجه چنان زخمهائی بود کرد، ولی شاه ایران در دادن آن داور به اندازهای تعلل ورزید تا سهراب از بین رفت، از آن

زمان گفتند: نوشدارو پس از مرگ سهراب چه فایده دارد و پشیمانی از تعلّل در اهداء آن چه سودی برای دهنده دارد.

در آیه دیگر شرط بسیار مهم دیگری را جزء شرایط توبه میخوانیم:

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهٰالَهٍ ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ: (۱)

اگر کسی از شما به نادانی کار زشتی مرتکب شود، سپس بعد از آن توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید [مشمول آمرزش و رحمت خدا شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

در این آیه شریفه شرط دیگری که برای تحقق توبه و پذیرفته شدن آن آمده اصلاح حال و عمل است که باید در ضمن توبه صورت بگیرد.

از آیات مربوط به توبه استفاده میشود که اگر توبه با شرایط لازم انجام بگیرد قبولی آن از سوی خداوند حتمی و قطعی است.

فَمَنْ تٰابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اَللّٰهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ: (۲)

هر کس پس از آن که مرتکب ظلم و تعدی شده توبه کند و در ضمن توبه درون و برون خود را اصلاح نماید به یقین خداوند توبه او را قبول میکند.

وَ إِنِّی لَغَفّٰارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اِهْتَدیٰ: (۳)

و مسلماً من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد و آراسته به ایمان شد و کار شایسته انجام داد، سپس در راه مستقیم پایداری و استقامت ورزید.

۱- ۱) - انعام: ۵۴.

۲- ۲) - مائده: ۳۹.

۳- ۳) - طه: ۸۲.

به طوری که از این آیات و آیات دیگر استفاده میشود، بخشیده شدن گناهان کسی که توبه میکند حتمی است، و خداوند به پذیرفتن توبه وعده قطعی داده است، گاهی ممکن است حتی بدون توبه هم عفو و مغفرت حق شامل حال کسی شود که انگار توبه کرده است.

خداوند این مژده را در قرآن به بندگان مؤمن خود داده ولی آن را حتمی و قطعی نکرده است:

ثُمَّ أَنْزَلَ اَللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا وَ عَذَّبَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلْكٰافِرِينَ، ثُمَّ يَتُوبُ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (1)

آنگاه خداوند آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است]بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد، و لشگریانی که آنان را نمیدیدند برای یاری ارتش اسلام فرستاد و کسانی را که کفر میورزیدند به عذاب سختی مجازات کرد، و این است کیفر کافران.

سپس خداوند بعد ازگناه فرار از جنگ توبه هر کس را بخواهد میپذیرد، و خداوند بسیار آمرزند و مهربان است.

لِيَجْزِيَ اَللّٰهُ اَلصّٰادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ اَلْمُنٰافِقِينَ إِنْ شٰاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً: (2)

تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا [اگر توبه کنند] توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا همواره

۱- ۱) - توبه: ۲۶- ۲۷.

۲- ۲) - احزاب: ۲۴.

بسیار آمرزنده و مهربان است.

البته عفو ابتدائی خداوند که گاهی شامل حال بندهای میشود که هنوز توبه نکرده امری مسلم است و آیات بسیاری به آن دلالت دارد، و در دو آیهای که از سوره توبه و احزاب دید ید لفظ توبه از جانب خدا بکار رفته منظور همان عفو ابتدائی است، بدیهی است که عفو ابتدائی خداوند که گاهی شامل حال برخی از بندگان میشود، دارای حساب و کتاب است، و اینطور نیست که عمومیت داشته باشد، بلکه کسانی از آن بهرهمند میشوند که در خود شایستگی و اهلیت آن را به وجود آورند.

استغفار

این واژه از ماده غفران است که در لغت به معنای پوشانیدن آمده، و با معنای اصطلاحی آن که همان آمرزیدن است، تناسب روشنی دارد، در حقیقت خداوند با آمرزیدن گناه، بر روی عمل زشت پرده میکشد، استغفار به معنای درخواست عفو و طلب آمرزش است که در واقع تائب از گناه از حضرت حق متواضعانه درخواست میکند که گناهانش را با ستاریت خود بپوشاند و بر روی معاصیاش پرده اندازد تا کسی از آن آگاه نگردد و آبرویش در دنیا و آخرت محفظو بماند.

گرچه به نظر میرسد دو واپه توبه و استغفار در نهایت به یک مفهوم بر میگردد، ولی از ظاهر آیات و روایات چنین بر میآید که این دو با هم تفاوت دارند.

در قرآن کریم درچند آیه توبه و استغفار به گونهای در کنار هم ذکر شده، که دلالت بر دوگانگی مفهوم آنها دارد:

وَ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ: (۱)

و از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس از گناهان دست برداشته به او بازگردید زیرا پروردگارم مهربان و بسیار دوستدار توبهکنندگان است.

شبیه این تعبیر که میان استغفار و توبه بالفظ «ثم» فاصله انداخته در چهار مورد از قرآن آمده که دلالت بر تفاوت میان این دو مفهوم دارد، همچنین در حدیث مشهوری که حضرت موسی بن جعفر لشگریان عقل و جهل را میشمارد.

توبه که ضد آن پافشاری بر گناه است، و استغفار دو مفهوم جداگانه به حساب آمده است.

میان توبه و استغفار تفاوتهائی چند وجود دارد که از جمله آنها میتوان به تفاوتهای زیر توجه کرد:

۱-انسان فقط میتواند برای شخص خودش توبه کند و از جانب دیگری نمیتواند توبه نماید، ولی استغفار اینگونه نیست، انسان هم میتواند برای خودش و هم برای دیگری استغفار نماید، در این زمینه آیات و روایات بسیاری داریم.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِیماً: (۲)

و اگر آنان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم کردند، نزد تو میآمدند و از خدا آمرزش میخواستند و پیامبر هم برای آنان درخواست آمرزش میکرد، یقینا خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان مییافتند.

۱- ۱) - هود: ۹۰.

۲- ۲) - نساء: ۶۴.

قٰالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكَمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ: (۱)

یعقوب به فرزندانش هنگامی که از او خواستند از خداوند برای آنان آمرزش بخواهد فرمود: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

همچنین در آیات و بسیاری از روایات درباره آمرزش خواستن برای پدر و مادر و مؤمنان، و یا استغفار کردن فرشتگان برای افراد مخصوص «مؤمنان و تائبان» سخنان گوناگونی آمده است.

۲- در توبه عدد و مقدار مطرح نیست، ولی در استغفار گاهی عددهای ویژه عنوان نشده است، در قرآن عدد هفتاد و در روایات عددهای صد، هفتاد، بیست و پنج و بیشتر و کمتر آمده است:

إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ (۲)

اگر برای منافقان که آلوده به کفر و شرک هستند و به اسلام و مسلمانان خیانت میکنند هفتاد بار آمرزش بخواهی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

«ان رسول الله کان لا یقوم من مجلس و ان خف حتی یستغفرالله خمسا و عشرین مر:» (۳)

پیامبر خدا از هیچ مجلسی گرچه کوتاهمدت بود بر نمیخاست مگر این که بیست و پنج مرتبه استغفار میکرد.

۳- توبه باید در حال حیات و زندگی باشد، توبه کسی که آثار مرگ را می

ص:۱۴۹

۱- ۱) - یوسف: ۹۸.

۲- ۲) - توبه: ۸۰.

۳- ۳) - وسائل الشیعه ج ۴ ص ۱۴۰.

بینـد، و پس از مرگ معنا نـدارد، ولی از آنجا که اسـتغفار به نحوی است که شخصـی برای شـخص دیگر میتوانـد انجام دهد، بنابراین پس از مرگ از نیز میتواند برای او استغفار نماید.

حضرت صادق فرمود:

«الا مؤمن عاد مؤمنا فی الله عزوجل فی مرضه و کل الله به ملکا من العواد یعوده فی قبره و یستغفر له الی یوم القیام» (۱)

هر مؤمنی بخاطر خـدا مؤمن دیگری را در بیماریاش عیادت کنـد خداوند فرشـتهای را بر او میگمارد که در قبرش از او عیادت نماید، و تا روز قیامت برای او استغفار کند.

۴- حقیقت توبه همان بازگشت به خدا و پشیمانی از گناه است، و همین پشیمانی موجب آمرزش گناه میباشد، در عمق و ذات توبه تقاضای آمرزش گناه وجود دارد.

۵- توبه فقط سـبب بخشـیده شـدن گناه مورد نظر است، ولی اسـتغفار علاوه بر این که عامل بخشـیده شـده گناه است، موجب گشایش در زندگی مادی و فراوانی نعمت و دوری از بلاها، و مصون شدن از کیفرهای دنیائی است.

بـا توجه به آیات و روایات مربوط به اسـتغفار، به خوبی روشن میشود که اسـتغفار از نزول بلا برای شـخص و جامعه جلوگیری میکند، و فراوانی نعمت و فراخی روزی را به دنبال دارد.

وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ

ص:۱۵۰

۱- ۱) - وسائل الشیعه ج ۲ ص ۶۳۴.

يَسْتَغْفِرُونَ: (۱)

و خدا بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر می بری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش می کنند، خدا عذابکننده آنان نخواهد بود.

امیر مؤمنان در تفسیر این آیه میفرماید:

«کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فذونکم الآخر فتمسّکوا به اما الامان الذی رفع فهو رسول الله، و اما الامان الباقی فالاستغفار قال الله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون:» (۲)

دو امان بر روی زمین از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آنها برداشته شد، بر شما باد به دیگری پس به آن چنگ زنید، امانی که برداشته شد پیامبر خدا بود، و امانی که باقی است استغفار است خداوند میفرماید وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ. .

اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً يُرْسِلِ اَلسَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً: (۳)

نوح در مقام راز و نیاز به حضرت حق عرضه داشت: من به قوم خود گفتم: ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، که او همواره بسیار آمرزنده است.

۱- ۱) - انفال: ۳۳.

۲- ۲) - نهج الابلاغه حکمت ۸۸.

۳- ۳) - نوح: ۱۰-۱۲.

تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد، و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ ها و نهرها قرار دهد.

در این آیات استغفار عامل برخورداری از نعمتهای دنیا و به کمال رسیدن استعدادها و نزول برکات آسمانی، و افزایش نیرو و توان شخص و یا جامعه معرفی شده است.

غیر از آیاتی که در رباطه با استغفار ملاحظه کردید، در احادیث معصومین نیز برای استغفار آثار مادی از قبیل دفع بلاهای آسمانی، و برخورداری غاز نعمتهای ا ین جهان ذکر شده است.

از امیر مؤمنان روایت شده:

«و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدور الرزق و رحم الخلق:» (۱)

محققا خداوند استغفار را موجب فراوانی رزق و مهر و رحمت بر خلق قرار داده است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«ان الله اذا ارادان یصبب اهل الارض بعذاب قال: لولا الذین یتحاجون بجلالی و یعمرون مساجدی و یستغفرون بالاسحار لانزلت عذابی:» (۲)

مسلما خدا هنگامی که اراده کند به اهل زمین عذابی برساند میگوید: اگر نبودند کسانی که جلال مرا دوست دارند، و مساجدم را آباد میکنند، و سحرگاهان به استغفار مینشینند، هرآینه عذاب خود را نازل میکردم.

عمر جمّال میگوید:

«شکوت الی ابی الحسن قلّ الولد فقال لی استغفر الله و کل البیض بالبصل:» (۳)

۱- ۱) - نهج البلاغه خطه ۱۴۱.

۲- ۲) - وسائل ۳ ص ۴۸۶.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۷ ص ۵۷.

به حضرت موسی بن جعفر از کمی فرزند شکایت کردم، حضرت فرمود: از خداوند درخواست آمرزش کن و تخممرغ را با پیاز بخور.

تفسیر عیاشی از رسول خدا روایت میکند: هیچ بنده گنهکاری نیست که پس از گناه، برخیزد و وضو بگیرد و به خاطر گناهش از خداوند طلب آمرزش کند مگر آن که برخداوند سزاوار و لازم است او را بیامرزد.

چون میفرماید:

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ يَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً (۱)

و نیز آن حضرت فرمود: خدا با آن که بنده را دوست دارد مبتلایش میکند برای این که تضرع و زاری او را بشنود و فرمود: خداوند کسی نیست که در دعا را باز کند و در توبه را ببندد زیرا میفرماید:

اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ (۲)

و خدا کسی نیست که در توبه را باز کند و در آمرزش را ببندد در حالی که خودش میفرماید:

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ يَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً . (۳)

پیامبر اسلام به اصحاب فرمود:

۱- ۱) - نساء: ۱۱۰.

۲- ۲) - غافر: ۶۰.

۳- ۳) - نساء: ۱۱۰.

«الا اخبركم بدائكم من دوائكم قالوا: بلی قال: فان دائكم الذنوب و دوائكم الاستغفار» :

آیا شما را به بیمار ی و داروی علاجتان خبر ندهم؟ گفتند: خبر بده فرمود: به یقین بیماری شما گناهان است، و دارویتان استغفار.

۲- وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً. . .

در این آیه شریفه به مسئله بسیار مهمی توجه میدهد که آگاهی از آن سبب میشود انسان از هر گناهی چون فرار گوسپند از گرگ فرار کند، و خود را از زیانها و خسارتهائی که در دنیا و آخرت گریبان انسان را میگیرد برهاند، و آن مسئله مهم این است که هر کس هر گناهی مرتکب شود بر ضد خود مرتکب شده است.

گناه نه این که سود قابلتوجهی ندارد، بلکه اگر سودی داشته باشد در برابر خسارت و زیانی که ببار میآورد قابل اعتنا نیست به قول قرآن مجید در رابطه با قمار و شراب:

وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا (۱)

هیچ فرعونی در تاریخ، و هیچ قارونی در جوامع، و هیچ بلعم باعورائی در خیمه حیات، و هیچ مفسد و ظالم و خائن و جنایتکار و مسرف و مبذور، متعدی به حقوق مردم، سود قابل ملاحظهای از کانال گناه نصیبش نشده، گناه هر نوعش و در هر زمینهای به خراب شدن ساختمان انسانیت، به بر باد رفتن آبرو، به افتادن از چشم مردم، به شعلهور شدن کینه دلها، به توجه دادن خشم خدا به انسان، و به باز کردن راه دوزخ به روی گناهکار کمک داده است.

۱- ۱) - بقره: ۲۱۹.

گناه گرچه ظاهر لذتبخش و شیرینی دارد. ولی باطن آن جز زهر کشنده، و ماده سمومکننده نیست که نهایتا انسان را هلاک میکند، و مستحق عذا دوزخ مینماید:

بَلىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحٰاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۱)

[نه چنین است که می گویید] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند وآثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

گناه بیمار یو مرض است، که انسان در ابتدای گرفتار شدن به آن دردش را حس میکند ولی وقتی در مدتی طولانی تکرار شود، عقل و وجدان را از کار میاندازد، و گناهکار نه این که درد آن را احساس نمیکند، بلکه آن را برای خود خوب و نیکو میشمارد.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمٰالاً اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (۲)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟

[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.

گناه که در نگاه قرآن بیماری است، اگر ادامه پیدا کند سب تشدید آن میشود، و غفلت و بیخبری و لجاجت را به جائی میرساند، که انسان از قبول نصایح ناصحان، و موعظه پنددهنگان ملول میگردد، و حاضر به پذیرش نمیشود.

ص:۱۵۵

۱- ۱) - بقره: ۸۱.

۲- ۲) - کهف: ۱۰۴.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اَللّٰهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ بِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ (۱)

در دلِ آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

گناه سبب میشود که گناهکار به سرعت به سوی اخلاق و عمل دشمنان به ویژه یهود و نصاری برود.

فَتَرَى اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسٰارِعُونَ فِيهِمْ (۲)

کسانی که در دل هایشان بیماری [دورویی] است، می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند

گناهآلودگی روی آلودگی میآورد، و پردهای از ظلمت سنگین به روی عقل و قلب و وجدان میکشد.

وَ أَمَّا اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كٰافِرُونَ

(۳)اما کسانی که در دل هایشان بیماری [نفاق] است، پس پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

گناه از نگاه قرآن مجید آتش است، گرچه در دنیا به صورت آتش دیده نمیشود، و گناهکار حرارت و سوزشی احساس نمیکند، ولی زمانی که خیمه دنیا برچیده شود، و قیامت آشکار گردد گناهکاران آتش دوزخ و انواع عذابهای آن را همان گناهانی که در دنیا مرتکب شدند میبینند.

۱- ۱) - بقره: ۱۰.

۲- ۲) - مائده: ۵۲.

۳- ۳) - توبه: ۱۲۵.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ مٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ اَلنّٰارَ (١)

قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده [به سود خود، از بی سوادان یهود و نصاری] پنهان می کنند، و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می آورند، جز آتش به شکم های خود نمی ریزند.

اینهاست زیانها و خسارتهای گناه که به ضرر خود انسان و بازگشتش به گناهکار است، مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ .

٣- وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً. . .

«خطا در لغت به معنای کاری است که به نتیجه نمیرسد و به هدف اصابت نمیکند.

خطاکار در لغت به کسی میگویند که از راه درست منحرف شده، و به خاطر گم کردن راه به جادهای بر ضد جاده درست افتاده است.

در دو قول نادر و ضعیف آمده خطا یعنی گناهی که صدورش از انسان عمدی نبوده، یا به معنای معصیتی است که عمدا از آدمی صادر شده است» . (٢)

اینجانب با تکیه بر کتب لغت اصیل خطیئه را در آیه شریفه به همان معنای اصلی یعنی کار بینتیجه و عمل بیهدف، و انحراف از راه حق میآورم.

اثم: به معنای کاری است که بر انسان مباح و حلال نیست و مجوزی از جانب شرع و عقل برای انجام آن ندارد، و بر او واجب است از این نوع کار بپرهیزد و

ص:١۵٧

١- ١) - بقره: ١٧۴.

٢- ٢) - المنجد چاپ بیروت سال ١٩٠٨ میلادی ص ١٨۶.

از آن اجتناب نماید.

کسـی که مرتکب عملی شود، که برای آن عمل نه این که نتیجه مثبت و هـدف پاکی وجود ندارد، بلکه بخاطر انحراف از راه صواب، و تجاوز از طریق شـرع و عقـل، زیـان دنیـائی، آخرتی، خانوادگی و اجتماعی بر آن مترتب است، و مرتکب مسـئلهای گردد که بر او مبـاح و حلال نیست، و واجب است از آن بپرهیزد، ولی آن خطـا و اثم را که خود مرتکب شـده به پـاک دامن آبروداری از هر ملت و مـذهب نسـبت دهـد بهتـان و افترا و گنـاه آشـکاری را به دوش گرفته است، چنین انسان پستی در یک مرحله خـود مرتکب گنـاه شـده، و در مرحله دیگر آن را به پـاک دامن نسـبت داده که این خـود گنـاه دیگری است، و زشـتی نفرتبارش آشکار و روشن است وَ إِثْماً مُبِیناً .

آیه شـریفه نسـبت دان عمـل زشت را به پاکـدامن به «رمی» تعبیر کرده که معمولا این لغت در تیرانـدازی به کار میرود، گوئی شخصـی که به شـخص دیگر تهمت میزند تیری به طرف شخصـیت او رها کرده و قلب وی را از آن تهمت مجروح نموده و به درد آورده است، و این کار زشت سـبب تحمل بار سـنگینی برای تهمت زننده شده ک ه تا پا یان عمرش سنگینی آن با اوست و از وی جدا نمیگردد، و این بار سبک نمیشود.

این که از این عمـل نـاروا، و خطـای سـنگین، تعبیر به بهتان کرده، دلیلش این است که پاکـدامن از تهمتی که به او زده میشود دچار بهت و حیرت میگردد.

جـامعه و خـانواده و فردی که آلوده به گنـا ه دروغ و تهمت است، همـای خیر و خوشـی، و آرامش و امنیت را بالای سـر خود نخواهد دید، تهمتزنندگان و دورغپردازان دنیای بد و آخرت بدتری خواهند داشت.

ص:۱۵۸

روایات باب تهمت

از رسول خدا روایت شده است:

«من قال فی امری مسلم ما لیس فیه لیؤذیه حبسه الله فی ردغأ الجبال یوم القیاماً حتی یقضی بین الناس» : (۱)

کسی که برای آزار دادن به مسلمانی به او تهمت بزند، خداوند او را در قیامت، میان لجن زرداب دوزخیان حبس میکند تا آن زمان که میان مردم داوری کند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من بهت مؤمنان او مؤمنه او قال فیه ما لیس فیه اقامه الله تعالی یوم القیام علی تل من نار حتی یخرج مما قاله فیه:» (۲)

هرکس به مرد یا زن مؤمنی تهمت بزند، یا دربار او چیزی بگوید که از آن مبرّا و پاک است خداوند در قیامت او را در تلی از آتش نگاه میدارد، تا آنچه را درباره او گفته ثابت نماید.

امیر مؤمنان فرمود:

«لا قح کا البهت:» (۳)

هیچ وقاحتی چون تهمت زدن نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«البهتان علی البری اعظم من السماء:» (۴)

ص:۱۵۹

۱- ۱) - کنز العمال: ۷۹۲۵.

۲- ۲) - بحار: ج ۷۵ ص ۱۹۴.

۳- ۳) - غرر الحکم ۱۰۴۵۵.

۴- ۴) - بحار: ۸۷ ص ۳۱.

تهمت زدن به انسان پاک دامن و بیگناه بزرگتراز آسمان است.

امام چهارم میفرماید:

«من رمی الناس بما فیهم، رموه بما لیس فیه:» (۱)

هر کسی به مردم عیبی را نسبت دهد که در آنان است، مردم عیبی را که در او نیست به او نسبت دهند.

حضرت صادق علیه السلام از حکیمی نقل میکنند که گفته است:

«البهتان علی البری اثقل من الجبال الراسیات:»

تهمت زدن به پاک دامن، سنگینتر از کوههای پابرجاست.

ابن ابی یعنور که از شخصیتهای بینظیر شیعه، واز برجستگان اصحاب حضرت صادق است از آن حضرت روایت میکند:

«من باهت مؤمنا او مؤمن بما لیس فیما حبسه الله عزوجل یوم القیام فی طینته خبال، حتی یخرج مما قال، قلت و ما طینته خبال قال: صدید یخرج من فروج المومسات، یعنی الزوالی:» (۲)

هر کس به مرد یا زن مؤمن تهمت زند، خداوند در قیامت او را در طینت خبال حبس میکند تا آنچه گفت اثبات کند، عرض کردم طینت خبال چیست؟ فرمود چرک و کثافتی که از عورت زنان فاحشه بیرون میآید.

راستی زبان انسان گاهی به چه گناهان بزرگی که خسارتش، و عذاب قیامتش قابل ارزیابی نیست گرفتار میشود، و از این جرم صغیر چه جرمهای بزرگی سر میزند، که تحمل بار سنگینش از عهده کسی بر نمیآید!

۱- ۱) - بحار ۷۸ ص.۱۶۰.

۲- ۲) - معانی الاخبار ص ۱۶۴.

تفسیر آیه ۱۱۳

اشاره

وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كٰانَ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً:

و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، گروهی از عشیره و قبیله خائنان تصمیم داشتند تو را [از داوری عادلانه] منحرف کنند، [این سبک مغزانِ خیالباف] جز خودشان را منحرف نمی کنند، و هیچ زیانی به تو نمی رسانند. و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد، و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است.

شرح و توضیح:

۱- فضل در آیه شریفه ۱ حتما به معنای احسان و عنایت زیاد و فراوان، و رحمت به معنای مهر و محبت خاص است. این احسان و عنایت و ثیره خدا به پیامبر عز نیرو گرامیاش او را در حصاری استوار و مصونیتی ملکوتی نگاه داشت، از این جهت در همه عمرش معصوم زیست، و از هر خطا و لغزشی در امان مانـد وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ. . . برخی از مردم و اقوام شیطان صفت می خواستند که آن حضرت را نه تنها در داوری به عدالت، بلکه در همه امور از راه مستقیم الهی منحرف کنند، تا همه چیز را ظالمانه به سود خود تغییر دهند، و آراء باطلشان را حاکم نمایند، غافل از اینکه حمله به حصار عصمت و قلعه محکم پاکی و ضربه زدن به فکر و روحیه رسول خدا ابدا امکان نداشت، عصمت قلعهای بود که از دسترسی و دستبرد دشمن مصون بود، و کسی قدرت نداشت که به آن رخنه و نفوذ کند.

مگر دیوار عرشی احسان و رحمت و ثیره حق که پیامبر را در دایره خود

ص:۱۶۱

گرفته بود، و او را در حیط اراده و قدرت حق محفوظ نگاه داشته بود، برای دشمن قابل نفوذ بود؟ !

رسول مکرم اسلام همواره در حفظ و پناه حضرت حق بود، و مصونیتش از خطا و اشتباه و ضلالت و انحراف تضمین شده بود، این عصمت و مصونیت او بود که بر سر دشمنان فریاد میزد:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود میبری و زحمتما میداری مگر نه این است که خداوند مهربان همه پیامبران را در قرآن به عنوان عباد متخلصین یاد کرده؟ وقتی در آیه ۲۴ سوره یوسف، بنده با کرامت خود یوسف را از مخلصین میشمارد، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا اَلْمُخْلَصِینَ به طریق اولی نبی اکرم که خاتم انبیا و دارای مقام اوالعزمی است وسعه وجودی او با هیچ کس قابل مقایسه نیست و مقام اوالعزمی است وسعه وجودی او با هیچ کس قابل مقایسه نیست و مقام جمعالجمعی او آن حضرت را در رأس همه موجودات جهان هستی قرار داده، از این مقام برخوردار و به خاطر کمالات وجودیاش و این که هویتش مطلعالفجر طلوع صفات حق است در رأس تمام مخلصین عالم و عیار خلوصش با احدی مقیاسگیری نمیشود، رئیس شیاطین، وسلطان ابلیسیان، چنان که در سوره حجر (۱)و ص (۲)آمده به پروردگار عالم قاطعانه اعلام کرد که من همه بندگانت را به انحراف میکشم مگر متخلصین را که آنان از هر جهت و از هر طرف از دسترس و دستبرد و اثرگذاری من خارج هستند.

«قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المتخلصین.»

۱- ۱) - حجر: ۴۰.

۲- ۲) - ص: ۸۳.

آنـان که قایل به سـهوالنبی هسـتند، کتب اهل سـنت که پیامبر را مصون از اشـتباه و خطا و حتی گناه نمیداننـد آیا از این آیات بیخبرند، آیا شخصـیت الهی و عرش پیامبر را نشناختهاند، آیا از مقامات عقلی و روحی و قلبی پیامبر بیخبرند، آیا شأن پیامبر را با شأن عوام کوچه و بازار یکی میداننـد، آیا نمیدانند که پیامبر لازم و واجب است در همه امور فوق همه باشد، آیا به این معنا آگـاهی ندارنـد که اگر پیـامبر هم چـون مردم عـادی دچـار خطـا و اشـتباه گردد چه ا عتمـادی میتـوان به قـول او و به روش او داشت؟ ! !

این احسان و محبت و ثیره حق بود، که آن حضـرت را در کمال مصونیت از هر خطا و اشتباهی قرار داده بود، و به او افق طلوع نور عصـمت را بخشـیده بود، لـذا قول و فعـل وتقریرش را و همه اقوال و حرکـات و روشـش را که بر اساس پاکی و طهارت و عصمت و درستی بود حجت قرار داد و از او به عنوان اسوه حسنه در همه زمینهها یاد کرد:

لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اَللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اَللّٰهَ وَ اَلْیَوْمَ اَلْآخِرَ وَ ذَکَرَ اَللّٰهَ کَثِیراً (۱)

یقینا برای شـما در وجود پیامبر خدا سرمشق نیکوئی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد میکند.

به کسانی که آن حضرت را جایز الخطا میدانند، و اشتباه را به او روا میشمارند، آنان که کتب سته خود را که از اینگونه مسائل درباره پیامبر پر است و آنها را چون قرآن صـحیح دانسته و همه روایات نقل شده در آنها را میگویند به طور قطع درست و حق است، و به احدی از طریق علم و حکمت و در ایه اجازه

۱- ۱) - احزاب: ۲۱.

نقد احادیث آن کتب را که بخشی از آن صریحا مخالف قرآن و سنت است نمیدهند میگویم انصاف دهید آیا کسی که بنظر شما از خطا و اشتباه مصون نیست و راه اثرگذاری دیگران در فکر و اندیشه و ایمان او باز است میتواند برای امید مثبت داشتن به خدا، وخواستن آخرت آباد، وغرق شدن در یاد خدا رسوه و سرمشق باشد؟ !

من نمیدانم فرهنگ استعماری امویان و عباسیان در اندیشه و فکر عالمان غیر شیعه، و دانشمندان دیگر مذاهب اسلامی چه اثر سوئی گذاشته که در لباس عالم و مؤلّف به راحتی حاضرند هر نسبت ناروای فکری و عملی را به پیامبر بدهند، و شخصیت الهی و ملکوتی او را زیر سئوال برده، خراب کنند، و آن انسان بینظیر، و خلیفه حق، و صاحب وحی، و داوری مقام خاتمیت و جمع الجمعی را با عوام کوچه و بازار یکی کرده، و هم شأن مردم عادی قرار دهند! !

۲- آنان که بیتوجه به مقام عصت و مصونیت پیامبر که پوشیده به احسان و رحمت و ثیره است، تلاش در به اشتباه انداختن پیامبر داشتند، و به شدت سعی میکردند آن حضرت را به انحراف اندازند، کار ناروا و باطلشان از شخص خودشان تجاوز نکرده به پیامبر نمیرسید، آنان با نیت شومی که کردند خود به انحراف دچار شده و به چاه گمراهی افتادهاند، زیرا اصل نیت و قصد آنان گناه بوده، و هر گناهی به تناسب خودش عین گمراهی است.

جمله لولا- در ابتدای آیه شریفه گرچه به معنای نفی تلاش است، ولی مراد از آن با توجه به قرائن و دلایل نفی تأثیر تلاش است، به این معنا که کوشش خائنان تأثیری در رسول خدا نداشته، و آن حضرت بر اساس فضل و رحمت حق در گرفتن وحی و عمل به آن و ابلاغش به مردم آراسته به عصمت و مصون از خطا

و اشـتباه بوده است و همین معنا سبب شده که حضرتش در همه امور دنیا و آخرت و شئون زندگی جهت خدا بر مردم و اسوه و سرمشق همگان تا قیامت باشد.

۳-آیه به کارگردانان جامعه، و حاکمان اسـلامی و به خصوص دستگاه عریض و طویل دادگستری هشدار میدهد که همیشه با خطرزائی خائنان که می خواهند دسـتگاه قضایی را به انحرا ف بکشـند، تا قاضـیان تنوانند در پروندهها به عدالت داوری کنند، روبرو هسـتند، از این جهت با یاد خـدا و قیامت، این خائنان را از چنین دسـتگاه با ارزشـی که باید حافظ جان، ناموس، اموال و آبروی مردم باشـد به شـدت طرد کننـد، و از تأثیرگـذاری آنـان در احکـام قضـائی بپرهیزیـد، و به هر قیمتی که تمام میشود به عدالت داوری کنند و بر اساس انصاف حکم صادر نمایند.

۴- در هر صورت پوشیده بودن پیامبر به فضل و زحمت حث و مصون بودنش از ا شتباه و انحراف به کیفیتی بود که هیچ زیان جانی و فکری و عملی از طرف خائنان متوجه او نبود، و پیوسـته در حفظ و حراست حضرت حق قرار داشت تا هدایت مردم را به سوی صـراط مسـتقیم عهدهـدار باشـد، و آنـان را بـا همه خوبیها پیونـد دهـد، و از همه زیانها و شـرور و خطرات، و گناهان برهاند، و به رحمت و رضایت و جنبت حق برساند. وَ مٰا یَضُـرُّونَکَ مِنْ شَـیْ‌ءٍ. عرضه دارد چه کسـی مالک چنین قیمتی است؟ خداوند میفرماید تو مالک چنین قیمتی هستی، میگوید: به چه صورت؟ پاسخ میشنود به گذشتت و عفوت از برادر دینی است، میگوید خدایا از او گذشتم، خطاب میرسد دستش را بگیر و او را وارد بهشت کن، پیامبر بعد از این داستان فرمود: تقوای الهی پیشه کنید و میان مردم به اصلاح

ص:۱۶۵

ذات البین اقدام نمائید، که خداوند در قیامت بین مؤمنین اصلاح میفرماید. (۱)

وَ مَنْ یُشاقِقِ اَلرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُ اَلْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ اَلْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً

و هر کس بعـد از آنکه [راه] هـدایت برایش روشن و آشـکار شـد، با پیامبر مخالفت و دشـمنی کنـد و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و به دوزخ درآوریم؛ و آن بد بازگشت گاهی است.

۵- احتمالا احسان و رحمت و ثیره خدا بر پیامبر اسـلام قرآن نازل شده، و علم اسـتوار و دانشـخاص، و الهامات غیبیه باشد، که این سه نعمت بزرگ: قرآن حکمت، عَلَّمَکَ مٰا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ یعنی الهامـات غیبیه مـانع از اثرگـذاری دیگران بر پیـامبر بود، و انصافا میتوان قاطعانه گفت این هر سه ملاک عصـمت و مصونیت آن حضـرت است، در پایان آیه می فرمایـد فضل خداوند بر تو که مجموع این نعمتهای معنوی و ملاکات مصونیت و عصمت است بر تو بزرگ است وَ کٰانَ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکَ عَظِیماً .

تفسیر آیه ۱۱۴

اشاره

لاٰ خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلاّٰ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَیْنَ اَلنّٰاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اَللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً

در بسـیاری از رازگویی هـای آنان خیری نیست، جز کسـی که [از این طریق] به صـدقه، یا کار نیک، یا اصـلاح در میان مردم فرمان دهد؛ و هر که برای طلب

ص:۱۶۶

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی ج ۲ ص ۶۸۶.

خشنودی خدا چنین کند، پس پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

شرح و توضیح

گاهی جلساتی در شب با شرکت مخلفان اسلام و جامعه اسلامی تشکیل میشود، و رد آنجا به رازگویی مشغول میگردند، و در این رازگوئی و مخفیانه سخن گفتن نقشههایی بر ضد پیامبر چنین جلساتی در وقت دیگر به دور از چشم مردم به طور پنهان بر پا میشود، و بر ضد حق توطئهچینی میگردد، در هر صورت تشکیل اینگونه جلسات که از زمان طلوع خورشید رسالت شروع شد، و تا به امروز ادامه یافته، و آینده هم ادامه خواهد داشت در دنیا و آخرت به زیان خود توطئهگران است، و هیچ خیری بر آن جلسات مترتب نیست. بنابراین تشکیلدهندگان اینگونه جلسات جز وزر و وبال را گردن نمیگیرند، و غیر از این که پرونده خود را از گناه و معصیت سنگین نمایند کاری صورت نمیدهند.

ولی آنان که برای جلب رضایت حق، و به دست آوردن خشنودی پروردگار، و برای نفع رساندن به مردم، و حل مشکلات ایشان به رازگوئی میپردازند، و سخن در گوشی میگویند و سخنانشان تشویق مردم و ترغیب افراد به سه برنامه با ارزش، چون صدقه و انجام کار خیر از قبیل دستگیری از دردمندان، قرض الحسنه، کمک به ایتام، سخرت و یاری دادن و به مظلوم و. . . و نیز تشویق به اصلاح بین مردم است، کاری خداپسندانه، باارزش، پرقیمت و در دنیا وآخرت پربهره است و چنان که آیه شریفه میفرماید چنین رازگویی دارای پاداش عظیم هستند.

نجوا و رازگوئی به صورتی که در آن دعوت به صدقه، برای رفع نیاز مستمندان، و انجام هر کار مثبت و خیری و هر عمل صالحی، و سب اصلاح بین

ص:۱۶۷

مردم و ایجاد همزیستی مسالمتآمیز باشد، خدمت بزرگ به جامعه وخانوادها و فرد، و موجب رضای حضرت حق و مزد بزرگ است.

پیامبر اسلام به ابو ایوب انصاری، اولین کسی که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه خانهاش را با کمال شوق و رغبت در اختیار آن حضرت گذاشت فرمود:

میخواهی ترا به صدقهای دلالت کنم، بهتر از آن که چهارپایان نیکو داشته در راه خدا هزینه کنی؟

«تصلح بین الناس اذا تفاسدوا، و تقرّب بینهم اذا تباعدوا:» (۱)

بین مردم زمانی که رابطه آنان از هم گسسته شد اصلاح کن، و آنان را چون از هم دور شدند نزدیک نما

انس بن مالک درباره ارزش ا صلاح بین مردم روایت مهمی از رسول خدا به این مضمون نقل میکند:

زمانی نزد پیامبر نشسته بودیم، ناگهان دیدیم پیامبر اسلام به گونهای خندید که دندانهایش آشکار شد، عمر به حضرت گفت: پدر و مادرم فدایت چه چیزی سبب خنده شما شد؟

حضرت فرمود، دو مرد در پیشگاه خداوند «در قیامت» زانو زنند، یکی از آنان به حضرت حق میگوید طلبی که دارم از بدهکارم برای من وصول کن، خداوند به مدیون میفرماید طلب برادرت را بپرداز، مدیون میگوید چیزی از خوبیها نزد من نیست تا از عهده طلب طرف مقابلم برآیم، خداوند به طلبکار میگوید:

با بدهکارت چه میکنی در حالی که چیزی از خوبیها نزد او نیست، طلبکار میگوید بخشی از گناهانم را به عهده بگیرد! در اینجا اشک فراوانی از چشم

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی ج ۲ ص ۶۸۵.

پیامبر ریخت، سپس فرمود، قیامت روز بزرگی است، مردم نیازمندند که بار گناهانشان را دیگری به دوش بردارد! پس خداوند به طلبکار میگوید، چشم بالا کن و در بهشت بنگر، سربربرداشته شرهائی از نقره و قصرهائی از طلا آراسته به لؤلؤ میبیند، میگوید اینها از کدام پیامبر یا از کدام صدبق است، یا به کدام شهید تعلق دارد؟ خداوند میفرماید: برای کسی است که قیمت دشمن آن را به من بپردازد؟

شرح و توضیح

۱- کسی که در کنار قرآن و پیامبر یا امام معصوم یا عالم ربانی باشد، و هدایت و شئونش برای او واضح و روشن است، قطعا نسبت به حقایق الهیه مسئول است، و باید به مسئولیتش در هر زمینهای که متوجه اوست گردن نهد و عمل کند.

کسی که در کنار اینان نباشد، ولی با ابزار و وسائل زمانش، هدایت برای او معلوم و آشکار گردد، و هیچ برهان و دلیلی برای ردّ هدایت نیابد، که نمییابد او هم نسبت به مسئله با عظمت هدایت که عهدهدار خیر دنیا و آخرت است مسئول است و باید به مسئولیتش در برابر خدا و بندگان حق عمل کند، و خود را از جامعه ایمانی جدا نسازد، و دیگران را هم جدا نکند که دشمنی و مخالفت با پیامبر که مبلغ قرآن و معرفیکننده امامان معصوم است عملی بسیار ناروا، و جدائی از جامعه ایمانی و تفرقهافکنی کاری ناپسند، و معصیتی سنگین و بزرگ است.

راه هدایت به وسیله قرآن، و تبلیغات رسای پیامبر، و فرهنگ امامان معصوم، و کتب و بیانات عالمان ربانی برای هر کسی روشن شود، عاقلانه نیست از آن

روی بگرداند، و به مخالفت با آن برخیزد، که در این صورت بنای خیر دنیا و آخرت خود را تخریب میکند و خدا و انبیا و امامان و فرشتگان و عالمان واجد شرایط را با خود دشمن مینماید، و مسیر خود را به سوی غضب و عذاب الهی در دنیا و آخرت باز میکند.

۲- راه مؤمنان واقعی عبارت از پذیرفتن حقایق قرآنی، و تسلیم بودن در برابر پیامبر و حلال و حرام اوست، مؤمنان پس از پذیرش حقایق وارد گردونه عمل به آن میشوند، و همه روش و منش و حال و قال و حرکت ظاهر و باطن خود را هماهنگ با آن حقایق بر اساس فرهنگ الهی برخورد حکیمانه مینمایند، و از ملامت هیچ ملامتگری نمیهراسند.

اهل ایمان مشتاقانه از قرآن و پیامبر اطاعت میکنند، و هرگز بنای آنان مخالفت با حق نیست و «قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» ، این شعار اهل ایمان است که خدا یا برنامههایت و فرهنگ اسلام و دعوت پیامبر را پذیرفتیم، و به فضای اطاعت صرف و خالصانه برآمدیم.

آری شرط نجات و رهائی از عذاب استیصال در دنیا و عذاب الیم در آخرت پیروی و حرکت در راه مؤمنان است.

مؤمنان واقعی صدر اسلام در مکه و مدینه شخصیتهای عقلی و ملکوتی مانند یاسر، سمّیه، ابوطالب، مصعب بن عمیر، عبدالله بن مسعود، سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، حمزه سید الشهداء، عبدالله انصاری، مُخریق، عبدالله بن سلام و امثال اینان بودند، که همه حقایق قرآن و سنت پیامبر را به جان و دل پذیرفتند، و از آن حقایق و سنت با همه وجود پیروی کردند، و از این طریق خوشنودی خدا و رسولش را به دست آوردند.

ص:۱۷۰

امروز هم مؤمنـان واقعی کسـانی هسـتند که در این آشـفته بازار، و در این روزگار پرفساد، و در میان موج حملات ماهوارهها، سایتها، روزنامههای دشمن، و بنگاههای خبری، حقایق وحی، و سنت رسول خدا، و فرهنگ دوازده امام معصوم یعنی اهل بیت و خانـدان پـاک پیـامبر، و راهنمائی عالمان ربانی را پـذیرفته، و به آن عمل می کننـد، و چون کوهی اسـتوار در برابر مکتبهای فراوان انحرافی میایستند، و تحت تأثیر جادههای باطل و شیطانی، و مکتبسازان داخلی و خارجی قرار نمیگیرند.

۳-آنـان که غیر راه مؤمنـان را انتخـاب میکننـد در حقیقت از جامعه ایمانی و نهایتا از ولایت حضـرت حق جـدا میشونـد، و در سیطره ولایت کافران و مشـرکان و شیاطین و ابلیس و ابلیسان قرار میگیرند، و نتیجه مخالفت با پیامبر جز این نیست، لذا در آیه شریفه میفرمایـد: دشـمنی و مخالفت با پیامر، و جدا شدن از راه مؤمنان سب آن میشود که خدا این مخالفان و جداشوندگان را در سیطره ولایت ابلیسیان واگذارد، و نیز موجب آن میشود، که مخالفان را به دوزخ درآورد:

نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ.

۴- مسـلم است کسـی که در دنیـا رهبری جز پیـامبر و امـام معصوم انتخاب کنـد، و وزیر بار ولایت کافران و مشـرکان برود، و راهی جز راه مؤمنان واقعی بجوید، در قیامت هم با رهبر کافر و مشرک خود خواهد بود، نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى .

و چه زیـانی و کـدام خسـارتی در این جهـان بـدتر و سـنگینتر از این که انسان ولایت خـدا و پیامبر را که مایه تجلی خیر دنیا و آخرت و موجب ساعدت ابدی است از دست بدهد، و از مؤمنان جدا گشـته به گردونه ولایت شیطان و شیطانصفتان درآید، و با غیر مؤمنان که آگاهانه و ناآگاهانه در ظلمت کفر و شرک

هستند در امور زندگی و عقاید و رفتار همراه و هماهنگ شود و رنگ بیدینان و یهود و نصاری را به خود زده، مشتاقانه با فرهنگ آنان زندگی کند، و در دنیا و آخرت با آنان محشور باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام به دو نفر از مسلمانانی که مخالف با حضرت بودند، و از روی استهزاء و مسخره در برابر امام معصوم به سوسماری خطاب یا امیر المؤمنین نمودند فرمود:

«دعهمنا فهو امامهما یوم القیاماً، اما تسمع الی الله یقول:»

نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی .

هر دو را رها کن، که یقینا سوسمار در قیامت امام و رهبر آن است، آیا گفته خداوند را نشنیدی میفرماید، او را به همان سو که روی کرده واگذاریم: نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی .

۵- بیتردید براساس آیه شریفه مخالفت با رهبر و امامی که با انتخاب مشروع و درست انتخاب شده باشد، و برای اقامه عدالت و پیشبرد دین، و برچیدن مایههای فساد، و زمینهسازی برای اجرای احکام اسلام زمام امور امت را به دست گرفته باشد، سبب ورود به دوزخ، و دچار شدن به آتش است، آتشی که فرجام بدی برای مخالفان است.

امیر مؤمنان در این زمینه دربار امامت و حکومتش خطاب به معاویه میفرماید:

«فان اجتمعوا علی رجل و سمعوه اماما کان ذلک لله رضی. فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدع ردّوه الی ما خرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولی:» (۱)

اگر مؤمنان بر مردی در رابطه با حکومت براساس بیعت اجتماع کردند، و او را ه پیشوائی پذیرفتند و وی را رهبر نامیدند، خداوند به کار آنان راضی است، بنابراین اگر کسی از کار اهل ایمان با انکار و بدعت کناره گیرد و خارج شود او را ه آن بر میگردانند، اگر فرمان مؤمنان را در بازگشتن به حق و گردن نهادن به اطاعت امام نپذیرد، با او بخاطر پیروی از غیر راه اهل ایمان میجنگند و خداوند او را به ولایتی که از هوای نفس و شیطان پذیرفته وا میگذارد.

به راستی جداشدگان از راه مؤمنان، و مخالفان با پیامبر و تفرقهافکنان چه زحمتی برای ملت اسلام ایجاد کردند و چه خسارتی بر ضد خود به بار آوردند.

تفسیر آیه ۱۱۶-۱۱۷

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّٰ إِنٰاثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاّٰ شَيْطٰاناً مَرِيداً

مسلماً خدا این را که به او شرک آورده شود نمیآمرزد، و فروتر از آن را برای هر که بخواهد میآمرزد. و هر که به خدا شرک ورزد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

مشرکان به جای خدا جز جماداتی را [که هیچ اثری ندارند، و همیشه محکوم تأثیر عوامل دیگرند] نمی پرستند، و در حقیقت جز شیطانِ سرکشِ گمراه را اطاعت نمی کنند.

ص:۱۷۳

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۶.

شرح و توضیح

در آیه ۱۶۳ سوره بقره و دیگر آیات آن سوره، مسئله شرک را به طور مفصل شرح دادم، و ثابت کردم شرک دامی شیطانی است که زمامداران کفر و ضلات از قدیمیترین ایام به جوامع تحمیل کردند، و در هر دورهای به تناسب آن دوره موجودات ضعیف و بیاثر و تأثیرگیرنده را معبود مردم به جای خدا قرار قرار دارند، تا ازاین ناحیه فکر و اندیشه مردم را از کار انداخته و همه را به بردگی کشیده، و با زنجیر استعمار و استثمار اسیر کرده، خود با محصول زحمات آنان به نان و نوا و ثروت هنگفت برسند. و راه ارضاء شهواتشان به هر صورت که بخواهند باز باشد.

در طور تاریخ استمارشدگان مجسمّههائی را با نامهای زنانه به عنوان معبود از طریق حکومت و فرهنگ سردمداران کفر پذیرفتند، و گاهی هم جماداتی را با نامهای گوناگون و حتی حیواناتی مانند گاو و گوساله و درختانی خاص و ماه و ستاره و خورشید را به عنوان معبود در برابر خدا علم کردند، و از پرستش حق که افقی برای ظهور خیر دنیا و آخرت، و ضامنی برای تضمین سعادت ابدی است دست برداشته، به عبادت آنان روی آوردند، و خود را با تقویت فرهنگ بتپرستی و اطاعت از اربابان کفر و شرک و شیاطین انسی و جنّی دچار خزی دنیا و عذاب آخرت نمودند. و خسارتی غیر قابل جبران را پذیرفتند.

با هزاران دلیل و برهان، و با دلالت عقل و وجدان ثابت و معلوم است که وجودی جز خداوند، برای پرستش و عبادت شدن شایسته نیست، وجود مقدسی که اعقل و اعلم مردم روزگار چون پیامبران و امامان و اولیاء و دانشمندان بیدار و الهی مسلک همه عمر خود را هزینه پرستش و عبادت او کردند، و از این راه به کمالات لازم و حقایق الهی و انسانی رسیدند، و خیر مطلق را برای دنیا و آ

ص:۱۷۴

خرت خویش تأمین کردند، و بسیاری از مردم را هم به راه پرستش و عبادت خدا، و آبادی دنیا و آخرتشان هدایت نمودند.

بایـد د انست که عبـادت و پرسـتش هر معبـودی به واقع بر اسـاس آیه مورد بحث آیه ۱۱۷ سوره نساء شـیطانپرستی است، و از مصادیق شـیطان که لغتی عام است در هر دوره و زمانی سـردمداران کفر و ضـلالت و در حقیقت فرعونها، نمرودها، معاویهها، یزیدها، شاهان و رؤسای جمهورکافر، و در این زمان که این سـطور نوشـتهمیشود حاکمان آمریکا، اسرائیل، انگلیس، فرانسه و هر صاحب فرهنگ استعماری و استثماری است.

تفسیر آیه ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱

اشاره

لَعَنَهُ اَللّٰهُ وَ قٰالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبٰادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً:

وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّیَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذٰانَ اَلْأَنْعٰامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اَللّٰهِ وَ مَنْ یَتَّخِذِ اَلشَّیْطٰانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِیناً:

یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ مٰا یَعِدُهُمُ اَلشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً:

أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لاٰ یَجِدُونَ عَنْهٰا مَحِیصاً:

خدا شـیطان را از رحمتش دور کرد؛ و [او] گفت: سوگند می خورم که از میان بندگانت سهمی مُعین [برای پیروی از فرهنگ ویرانگرم] برخواهم گرفت.

و یقینـاً آنـان را گمراه می کنم، و دچـار آرزوهـای دور و دراز [و واهی و پوچ] می سـازم، و آنـان را وادار می کنم که گوش های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره گیری از آنان] بشـکافند، و فرمانشان می دهم که آفرینش خدایی را تغییر دهند [به این صورت که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد برگرداننـد، و فطرت پاکشان را به شـرک بیالاینـد، و زیبایی های طبیعی، روحی، جسمی خود را به زشتی ها تبدیل کنند]. و هر کس شیطان را به جای خدا سرپرست

ویار خود گیرد، مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.

شیطان به آنان وعده [دروغ] می دهد، و در آرزوها [ی سرابوار] می اندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمی دهد.

اینان [که پیروان شیطان اند] جایگاهشان دوزخ است، و از آن هیچ راه فراری نیابند.

شرح و توضیح

در آیه شریفه ۳۴ سوره بقره با توجه به داستان آدم و حوا، درباره ابلیس که مصداق اتم و اکمل لغت عام شیطان است بحث مفصلی مطرح شده، و همه جوانب مسئله به خواست و توفیق حضرت حق توضیح داده شد.

در این آیات خداوند مهربان که جز خیر و سعادت و سلامت بندگانش را نمیخواهد، و آنان را نسبت به خطرات هشدار میدهد، تا با حفظ خود از افتادن در مهالک از غضب حق و آتش دوزخ در امان بمانند، و طعم شیرین حیات طیبه را بچشند، و از لذتهای حقیقی و واقعی زندگی در دنیا و آخرت بهرهمند شوند، به بعضی از امور مربوط به فرهنگ شیطان اشاره مینماید، تا بر همگان روشن باشد شیطان نسبت به آنان دارای چه تصمیم و عزمی است، و فرهنگ او چه فرهنگی میباشد، تا با شناخت عزم شیطان و مسائل فرهنگی او احساس خطر جدی از جانب او نمایند، و خود و زن و فرزندانشان را از حملات ظالمانه او و دچار شدنشان به فرهنگ جهنمی وی حفظ نمایند، و با نافرمانی از او و عصیان در برابر فرهنگش قدرت او را که تجلی در حاکمان شرک و کفر و دولتهای طاغوتی در هر عصری دارد به ضعف و نهایتا به نابودی بکشانند و خیمه حیات را برای اجرای عدالت در همه شئون زندگی به دست صالحان و شایتسگان فراهم نمایند.

ص:۱۷۶

فهرست بخشی از فرهنگ او که در این چند آیه مطرح است عبارت است از:

۱- تصیمم جدی و عزم قطعی بر بیرون آوردن بندگان خدا از فضای اطاعت و عبادت حق و به انحراف کشیدن آنان، و جداساختنشان از پروردگار و آئین او.

۲- مشغول ساختن مردم به آروزهای دست نیافتنی، و آمال پوچ و تمایلات بیاساس و بیریشه.

۳- وادار کردن مردم به حرام نمودن حلال خدا با رواج دادن امور خرافی

۴- ایجاد تغییر در وضع مخلوق و خلقت او، و منحرف ساختن امور طبیعی و مسائل درست و صحیح.

نگاه امیر مؤمنان به اوصاف شیطان

اشاره

من لازم میدانم برای هشیاری مردم مسلمان و اهل ایمان اوصاف شیطان را از دیدگاه معدن علم و کرامت و آگاهی و بصیرت، و صاحب دانش و بینش یعنی امیر مؤمنان بیان کنم و سپس به توضیح چهار مسئلهای که در آیه شریفه هست بپردازم

آنچه امیر مؤمنان بیان فرموده، و منظورش ابلیس و شیطان زمانش معاویه بوده، امروز در سردمداران و حاکمان مغرور، و فرعونصفت، و ابلیس طینت که در شرق و غرب زمام امور ملتها را در دست دارند، و اگر انقلابی الهی یا مردمی بر ضد آنان و برای نجات از فرهنگشان صورت گیرد به شدت با آن مقابله میکنند میبینیم.

۱- کبر و نخوت ۲- فخرفروشی به دیگران ۳- تعصبورزی در جهت برتر دانستن خود بر همه ۴- دشمنی با خداوند، ۵- رهبری متعصبان جاهل، ۶- پیشرو گردنکشان، ۷- بنیانگذاری فرهنگ مخالفت با حق ۸- ستیز با حضرت

حق، ۹- شکستناپذیری بر خود بستن، ۱۰-فرار از تواضع و خاکساری، ۱۱- عزم بر مبتلا کردن همه به درد و آلودگی خود، ۱۲- به حرکت درآوردن مردم با ابزاری که در اختیار دارد به سوی باطل، ۱۳- تاختن به مردم و دین و ناموس ملت با ارتش سواره و پیاده خود، ۱۴- برقرار کردن سلطه به همگان، ۱۵- به چاه ذلت انداختن مردم، ۱۶- ایجاد زمینه کشتار در ملتها، ۱۷- فرو بردن نیزه گناه در چشمها، ۱۸- بریدن گلوی انسانیت با چاقوی معصیت، ۱۹- زخم زدن به دین جامعه، ۲۰- ایجاد فساد در دنیا و زندگی و اقتصاد و سیاست مردم، ۲۱- عیبجویی از ریشه آباء و اجداد ملت، ۲۲-پست شمردن نسب عباد خدا، ۲۳- دامگذاری بوسیله فتنهگری فرهنگیاش در راه انسانها، ۲۴- قطع کردن رابطه دینداران با دین. (۱)

۱-تصمیم جدی بر گمراه کردن مردم

اشاره

خداوند مهربان خاک مرده را تدریجا، و با عبور دادن آن از کانالهای مختلف تبدیل به موجودی بنام انسان کرد، و او را با هویت احسن تقویمی به دنیا آورد، تا شاغل مقام خلافت و نایب منابی از جانب حضرت حق گردد، و در ظرف وجود او دانش و بینش تجلی کند، و چراغ پرفروغ هدایت در قلبش روشن گردد، و همه این شئون را زیر نظر وحی و تعلیمات پیامبران و امامان و عالمان ربانی و دلسوز هزینه عبادت کند، و با داشتن ا ین سرمایههای عظیم که نتیجه استعدادهای اوست، سفره حیات طیبه را در پهنه زمین بگسترانند، و در کره خاکی تا مدتی معین در سایه امنیت، و بدون خوف و حزن زندگی کرده، و پس از به پایان بردن این زندگی محدود با کولهباری از کمالات و ارزشها، و ایمان و

۱- ۱) - خطبه ۲۳۴.

عمل صالح و اخلاق حسنه، و با بجا گذاردن انواع خیرات و مبرات از خود به جهان دیگر برای ادامه زندگی اصلی و حیات ملکوتی در بهشت برین به صورت جاودانه سفر کند، و نزد خالق مهربانش در کمال سلامت و عافیت از رزق مادی و معنوی او به هر صورت که بخواهد بهرهمند شود.

ابلیس و ابلیسیان، شیطان و شیطانصفتان که منافع و خواستههای خود را در برابر مقام خلافت و دانش معنوی و معرفت دینی، و هدایت الیه، و عبادت انسان، و پروازش به فضای ملکوت، و ادامه راهش تا رسیدن به رضایت الله و جنت الله در خطر دیده و میبینند، از زمان ورود انسان به زمین در برابر او و شئون معنویاش جبهه گرفته در راه او دام وسوسه و شبهه افکنی قرار داده، و به مکتبسازی در برابر فرهنگ الهی برخاسته، و برای تحمل افکار و آراء و عقاید و فرهنگ باطل خود به انسان، و دور کردنش از راه خدا، و دستبرد زدن به مقام خلافتش، و جدا نمودنش از علوم معنوی و معرفت دینی، وست نمودنش از عبادت و بندگی که مایه ظهور همه کمالات و ارزشهاست، تشکیل دولت و حکومت در برابر حاکمیت تشریعی خدا دادند، و با بکار گرفتن ابزار و وسائل به تناسب هر دوره، به گمراه کردن همه انسانها اگر موفق شوند، همت گماشتند.

ابزار امروز این ابلیسیان و شیطانصفتان ماهوارهها، سایتها، روزنامهها و مجلات، بنگاههای خبری، و انواع فیلمهای محرک شهوات، و استخدام افرادی تحت عنوان پرفسور، دکتر، فیلسوف که با گرفتن دستمزدهای گزاف برای تحمیل گمراهی، با برچسب علم، فلسفه، جامعهشناسی، روانکاوی، روانشناسی، اقتصاد، سیاست میباشد، و در دورهای مختلف و در این دوره، بسیاری از بندگان خدا را که در مرحله اول دارای هدایت عقلی و خطری، سپس دارنده هدایت تشریعی

گرچه در حد ضعیفی بودند به انحراف و گمراهی کشیده، و از آنان حیوانی شهوتران و شکمچران ساخته، و همه منحرفان و گمراهشدهها را در هر لباس عمله خود نموده، تا عمده دسترنج آنان را به جیب خود ریخته، و از این طریق به آرزوهای باطل خود رسیده، و به صورت آزاد و بدون قید و شرط به ارضاء شهوات خود برسند، و پای حکومتشان را در کشور خود و دیگر کشورها محکم و استوار و بلکه ثابت و پا برجا نمایند.

رای اثبات این موضوع دلیل چندانی لازم نیست، شما به حکومت انگلستان این شیطان مجسم از قرن دهم هجری تا الآن که اوائل قرن پانزدهم هجری است بنگیرید، و زحمت خواندن چند کتاب را در رابطه با این حکومت استعمارگر و این گرگ سیرناشدنی به خود بدهید تا بر شما روشن شود که چگونه اکثر ملتهای حدود صد کشور را در شرق و غرب به گمراهی و جهالت، و تعصب جاهلانه و ناسیونالیزم قومی کشیده، و چراغ فرهنگ و آداب و رسوم مثبت آنان خاموش، و ناموس آنان را به پردهدری و بیعفتی دچار ساخته، و نظام خانواده را فرو ریخته، و با وسوسه و شبههافکنی، و با لغات دهن پرکن پرازایسم به توسط اساتید در خدمت استعمار، آنان را در خواب عمیق فرو برده و به غارت همه معادن و ثروتهای آنان مشغول گشته و جزیره انگلیس را که فاقد هر چیزی بوده، و ارتزاق جامعه انگلیسی از دزدی در دریا و برون اموال مردم تأمین میشده، با ثروت کلان ملتها، و غارت اموال کشورها تبدیل به مملکتی آباد نموده و تا پیش از آمریکا آنجا را قبله گمراهان قرار داد.

بلژیک، هلند، پرتغال، فرانسه نیز که شیاطین مجسم بودند و برخی از آنان هنوز هم هستند، جنایاتشان و خیانتشان به کشورهائی که به صورت مستعمره

خود درآوردند و هرچه ملتها داشتند غارت کردند کمتر از انگلیس نیست.

آمریکا که از قدرت علمی بیشتری برخوردار شد، و ابزار سنگینتر و اسلحه تیزتر و قویتری به چنگ آورد، و به عجب اتم دست یافت، رقبای خود را از میدان بیرون کرد و خود به جای آنان نشست و با فرهنگی خطرناکتر و قواعد استعمار نو، و اصل چهارم ترومن، وزیر پرده حقوق بشر، چنگال مرگبارش را به وسیله حکومتهای دستنشانده، در شرق و غرب به گلوی ملتها فرو برد، و تا الآن که این سطور را مینویسم. براساس آمار و شواهد و کتابهائی که درباره این شیطان اکبر نوشته شده میلیونها نفر را در سراسر جهان به خاک و خون کشید، و بیداران ملتها را یا تبعید کرد، یا با ترور از میان برداشت، یا با تخریب شخصیت آنان از چشم جامعهانداخت، و با درندگی و خشونت بیشتر به غارت ثروتها مادی و معنوی مشغول شد، و هنوز هم مشغول است، این همه جنایت و خیانت را در سایه شوم گمراه کردن ملتها، و تخلیه آنان از ایمان به خدا و قیامت، و عادات و رسوم مثبت آنان انجام داد.

این گرگ خطرناکتر از گرگهای گذشته، و این مخّلق به اخلاق خوک و سگ، و این درنده کمنظیر

درصدد برآمده، اگر بتواند نام و یاد و فرهنگ خدا را از همه جهان محو کند، و با تخدیر عقل وقلب و شعور ملتها، خوابی سنگین بر همه مسلّط نماید، تا حکومتش را و غارتگری و جنایتش را تا زمان برپا بودن خیمه حیات تضمین نماید!

ولی بیداری اسلامی که در سایه انقلاب شیعی، و پرفروغ شدن چراغ قرآن و اهل بیت سراسر جهان اسلام و بخشی از اروپا و خود آمریکا را فراگرفته و به

اراده حق به پیش میرود، سدّ سنگینی در برابر تداوم حرکت ابلیسی و شیطانی استعمارگران و به ویژه آمریکا شده، و قدرت و حاکمیت و تسلط او و هم پالکیهایش را محدود و ضعیف نموده، و در آینده نزدیک این پیکره کثیف، و مجسمه ضلالت با طوفان معنوی اسلام در هم خواهد شکست، و متلاشی خواهد شد و بر باد خواهد رفت، و این وعده حتمی خداوند است که به صورت فعل مضارع، یعنی تغییر کلی اوضاع از بار منفی به بار مثبت بیان شده است، این وعده را به این صورت در سوره مبارکه انبیا میخوانیم:

وَ لَقَدْ کَتَبْنٰا فِی اَلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اَلذِّکْرِ أَنَّ اَلْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ اَلصّٰالِحُونَ (۱)

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

آیه شریفه با حرف تأکید لام، و با بکار گرفتن قد که حرف تحقیق است، و با أنّ که باز از حروف تأکید است و با استعمال یرث که فعل مضارع و خبردهنده از آینده است، نوید پیروزی صالحان را بر کافران و مشرکان داده، و قاطعانه میگوید همه زمین از لوث وجود شیاطین و عمّال بدبختشان و همه شیطانصفتان پاک خواهد شد، و به دست صالحان با بر پا کردن حکومت عدل به دست بقی الله و طاووس اهل جنت خواهد افتاد.

بیداری اسلامی که پرتوی از فرهنگ قرآن و اهل بیت است نشان میدهد که کفر جهانی دچار ضعف، سردرگمی، حیرت و بن بست شده، و میرود که ریشهاش کنده شود، و میدان به دست بندگان شایسته خدا افتد.

ص:۱۸۲

۱- ۱) - انبیاء: ۱۰۵.

ای کاش آنان که هنوز مسحور فرهنگ شیاطین هستند، و کشورهای ظالم و خائن و استعمارگر را قبله خود میدانند، و دانش و هنر و صنعت را وقف آنان میشمارند، و به خیال باطلشان تصور میکنند، اگربا آنان نباشند، و از آنان پیروی نکنند، و فرهنگ آنان را نپذیرند نمی توانند به زندگی خود ادامه دهند، به آثار بیداری اسلامی که بسیاری را از منجلاب فساد، و ضعف و سستی اراده، و ترس بیجا از دشمن، و بیهویتی، و احساس حقارت توجه میکردند و به این کاروان میپیوستند تا جبهه ایمان قدرت بیشتر و نیروی افزونتری پیدا کند، و با شتابی بیتشر به سوی آزادی حرکت کند، و شر شیاطین و فرهنگ منحط آنان را پایان داده از سر ملتها بردارند.

همه باید به این حقیقت توجه کنند که «استعدادها و امکانات بالقوهای که در ساختار وجودی انسان به ودیعت نهاده شده است، اگر به صورت درستی پرورش یابد، و در مسیر صحیحی قرار گیرد، در چنین صورتی است که انسان به اهداف والائی که برای آن آفریده شده است دست خواهد یافت، و به کمال مطلوب خواهد رسید.

پیامبران و سفیران الهی برای چنین هدفی مبعوث به رسالت شدهاند، آنان معلمانی هستند که انسانها را در جهت استفاده درست از امکانات وجودی خود تعلیم میدهند، و راه رسیدن به سعادت و کمال را پیش پای آنان میگذارند، و بدینگونه انسان را هدایت میکنند.

قرآن کریم به عنوان مهمترین کتاب آسمانی که برای انسان نازل شده است، عنایت خاصی به مسئله هدایت دارد، و اساسا هدف نهائی قرآن همان هدایت است.

به همین جهت قرآن به جنبه هدایتگری و روشنگری خود تأکید بسیار دارد،

و اوصاف و عناوین متعددی را برای خود ذکر میکند که مربوط به این بُعد از ابعاد قرآن است.

اینک عنوانهائی را که ناظر به جنبه هدایتگری قرآن است و از آنها به عنوان نامهای وصفی یاد میشود مورد تدر قرار میدهیم:

۱-نور

نقش تعیینکننده نور در پرورش و رشد گیاهان و جانوران امری واضح است، و همچنین نور سبب میشود که انسان اشیاء را از یکدیگر تشخیص دهد و راه را از چاه بشناسد، با توجه به همین خواص نور است که قرآن خود را به عنوان نور معرفی میکند.

فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلنُّورِ اَلَّذِی أَنْزَلْنٰا وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ

پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱)

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً (۲)

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

در جای دیگری مسلمانان واقعی صدر اسلام را به خاطر پیروی از این نور، و این مشعلی فروزان را فرا راه خود قرار دادند، مورد ستایش و تمجید خود نموده و آنان را گروه پیروز بر موانع و مشکلات راه سعادت معرفی میکند، اشاره به

۱- ۱) - تغابن: ۸.

۲- ۲) - نساء: ۱۷۴.

این که استفاده از روشنائی قرآن رمز رسیدن به فلاح و پیروزی است.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اِتَّبَعُوا اَلنُّورَ اَلَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ

پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

۲- هدی

از دیگر اوصاف قرآن که بیانگر جنبه هدایتگری آن است «هدی» است که به طور مکرر در قرآن آمده است، واژه هدی مصدر و به معنای هدایت است و در اطلاق به قرآن معنی فاعلی میدهد، البته این نظر دانشمندان علوم قرآن است (۱)ولی به نظر میرسد که لزومی ندارد هدی را به معنای هادی بگیریم، بلکه میتوان آن را به همان معنای مصدری به قرار اطلاق نمود و اراده مبالغه و تاکید کرد، همانگونه که کلماتی مانند: نور و رحمت و شفاء و بلاغ و بصائر را به قرآن اطلاق مینمائیم.

اکنون نمونههائی از آیات مربوطه را میآوریم و به تدبر در مضامین آنها مینشینیم:

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلىٰ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اَللّٰهِ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ

زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و هدایت وبشارت برای مؤمنان است.

هذَا بَیَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ

این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعیات] و برای پرهیزکاران، سراسر

۱- ۱) - الاتقان فی علو م القرآن ج ۲ ص ۵۱.

هدایت و اندرز است.

وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ اَلْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ (۱)

و این کتـاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هـدایت و رحمت ومژده ای برای تسـلیم شـدگان [به فرمان های خـدا] ست.

۳-مبین:

این صفت به تنهائی به قرآن اطلاق نشده، بلکه مرکب و به صورت کتاب مبین، قرآن مبین و نورمبین آمده است، و به هر حال یکی از صـفات قرآن میباشد، و در برگیرینده این مطلب است که قرآن کتابی روشن و آشکار است، و انسان میتواند به آسانی از رهنمودهای آن استفاده کند، و به راحتی خود را در مسیر هدایت قرآن قرار دهد.

تِلْکَ آیاتُ اَلْکِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبِینٍ (۲)

این [آیات بلندمرتبه] آیات کتاب الهی و آیات قرآنِ روشنگر [با عظمت] است.

این دو آیه را با هم مقایسه کنید و ببینید چگونه دو کلمه قرآن و کتاب در این آیات جای خود را به یکدیگر دادهاند. و شکل جملهبندی یکسان است، ضمنا در این دو آیه و چند آیه دیگر صفت «مبین» مانند موصوف خود به صورت نکره آمده ولی در آیات دیگر این ترکیب به صورت معرفه ذکر شده است، به عنوان نمونه:

۱- ۱) - نحل: ۸۹.

۲- ۲) - حجر: ۱.

وَ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ (٢) إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَیْلَهٍ مُبٰارَكَهٍ (٣) (١)

سوگند به [این] کتاب روشنگر؛ به راستی ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم.

۴-بصائر:

عنوان بصائر به همین صورت جمع به قرآن اطلاق شده است، بصائر جمع بصیرت است که به معنای بینش درست و درک صحیح میباشد، و ناظر به این مطلب است که قرآن کریم، بینش انسان را نافذ و قوی و کاربری میکند، و به او توانائی فهم درست، و درک حقایق عالم را ارزانی میدارد، انسانی که با هدایت قرآن گام برمیدارد، در تفکرات و اندیشهها و همچنین در تصمیمگیریهای خود دچار انحراف و اشتباه نمیشود.

هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (٢)

این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماست و برای گروهی که ایمان می آورند، سراسر هدایت و رحمت است.

هٰذٰا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ (٣)

این [قرآن و آیین] وسایل بینایی و بصیرت برای مردم و سراسر هدایت و رحمت برای گروهی است که [حقایق را] باور دارند.

قرآن در مرحله نخست بصیرتها را باز میکند، و انسان را به تفکر صحیح وادار مینماید تا را ه مستقیم را بیابد، این مرحله برای عموم مردم است «للناس» .

چون انسان راه را پیدا کرد و به خدا و رسول مؤمن شد، چنان نیست که

۱- ۱) - دخان: ۱.

۲- ۲) اعراف: ۲۰۳.

۳- ۳) - جاثیه: ۲۰.

رسالت قرآن دربار او تمام شـده باشـد، و قرآن او را به حال خود بگـذارد، بلکه مرحل دیگری از هدایت آغاز میشود که ویژه مؤمنان و اهل تقواست و آن نیز مراحلی دارد: تسلیم، ایمان و یقین.

۵-بلاغ:

از جمله اوصافی که در قرآن ذکر شده، و به جنبه هدایتگری قرآن مربوط است عنوان «بلاغ» است، این و اژه که مصدر از باب تفعیـل است به معنـای پیـام رسـانی و تبلیغ میباشـد، قرآن مجیـد مجموعهـای از پیامهـای خداونـد است که پیـامبر اسـلام (ص) مأموریت داشت که آنها را به مردم برساند، تا مردم با دریافت این پیامهای آسمانی و به کار گرفتن اندیشههای خود به آن نوع از زندگی که شایسته مقام انسانی است برسد.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّی وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۱)

پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی اَمینم.

هٰذَا بَلاَغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبَابِ (۲)

این [قرآن یا آنچه در این سوره است] پیامی برای [همه] مردم است، برای آنکه به وسـیله آن هشـدار داده شونـد، و [با تدبّر در آیاتش] بدانند که او معبودی یگانه و یکتاست، و تا خردمندان، متذکّر [حقایق و معارف الهیه] شوند.

در این آیه شـریفه سه هـدف برای پیامهای قرآن ذکر شده است، و البته با آوردن واو عاطفه در اول جمله و لینذروا به اشاره به این معنا نموده که هدفها

۱- ۱) - اعراف: ۶۸.

۲- ۲) - ابراهیم: ۵۲

منحصر به این سه حقیقت نیست بلکه اهداف متعدد است.

که از جمله آنها این سه هدف است:

۱-انذار و بیم نسبت به خطرات در دنیا و عذاب آخرت.

۲-آگاهی مردم به واحدا نیت حق و نفی هرگونه شرك.

۳-متذکر شدن خردمندان نسبت به حقایق.

۶- ذکر و تذکر

این دو عنوان تقریبا به یک معناست، در موارد متعددی به صورت صفت برای قرآن آمده است. و به ویژه کلمه «ذکر» در آیات بسیاری وارد شده و منظور از آن جنبه یادآوری و اندرزگوئی قرآن است، باید به این معنا توجه داشت که قرآن چه اموری را یادآوری میکند؟

متعلّق ذکر و یادآوری میتواند موضوعات مهمی باشد از جمله:

۱- یادآوری عظمت خدا و نعمتهای او، و راه هزینه کردن نعمتها، و وعدههایش به اهل ایمان و وعدیهایش به سرکشان و مبتکران.

۲- یادآوری تعالیم پیامران گذشته.

۳- یادآوری سرگذشتهای عبرتآموز امم پیشین.

۴- یادآوری حقایقی که انسان میتواند با عقل خود آنها را درک نماید.

بِالْبَیِّنٰاتِ وَ اَلزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (۱)

به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق

۱- ۱) - نحل: ۴۴.

نازل شده] بیندیشند.

إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً (۱)

بی تردید این [قرآن] مایه تذکر و پند است، پس هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [باتکیه براین قرآن] برگزیند.

به نظر میرسد با توجه به مطالب این بخش و این که روشن شد شیاطین قسمخورده، این دشمنان خدا و انسان، که تصمیم جدی داشتند و دارند، که انسان را از فیض خلافت از جانب خدا، و معارف الهیه، و معرفت دینی، و هدایت و کرامت که همه و همه وسیلههای کمالات و رشد انسان در سایه وحی، نبوت، و امامت است محروم کنند چه منابع خطرزاد و خسارتسازی هستند، که به احدی در این فضای حیات رحم ندارند، و دل برای کسی نمیسوزانند، و جز زیان دنیا و آخرت انسان را نمیخواهند، و علاقه دارنـد بـا سـلب این واقعیـات از ظـاهر و بـاطن آدمی، او را به صورت ابزاری بریـده از عقـل و منقطع از فطرت درآورده، تـا از دسترنـج و محصولاـت بـدنی او به سود خود بهره ببرنـد، و به ارضـاء شـهوات بیقیـد و بنـد خود برخیزنـد، و بر ملتی یا بر ملتها غاصـبانه و ظالمانه حکومت کنند، و غارتگری نمایند، و کسی هم حق اعتراض به آن جانیان پلید و خائنان کثیف نداشته باشد، ای ملتها و جوامع به این هشدار حق، و بیدار باش پروردگار که از باب رحمت و محبتش نسـبت به شیطان و شیاطین و فرهنگ آنـان داده تـوجه مخصـوص داشـته باشـید، و نگذاریـد مایههـای انسـانی، و زمینههـای کمالاـت و ارزشـهای شـما به دست این ستمگران بیرحم غارت شود، هشدار حق این است که این دشمن غدار قسم یاد کرده وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ:

۱- ۱) - مزمل: ۱۹.

سوگند میخورم که به یقین همه مردم را به انحراف و گمراهی میاندازم!

۲-مشغول کردن مردم به آرزوهای پوچ

اشاره

گاهی آرزو مثبت است، و کوشش در راه دست یافتن به آن معقول و حکیمانه میباشد.

انسانی وسائل تحصیل را فراهم میکند، در کلاس درس شرکت مینماید، در برابر استاد زانوی ادب به زمین میکوبد، به درس و بحث مشتاقانه گوش فرا میدهد، مطالب درس را دقت کرده برای نیافتن واقعیات کنجکاو میشود، موارد لازم را حفظ مینماید، با محصلی زرنگ و تیزهوش به مباحثه مینشیند و کنار چنین سعی و کوششی آرزو میکند در آینده نزدیک در شمار دانشمندان درآید، و با علم و دانشش به شهری یا مملکتی یا جهانی خدمت نماید، این آرزو آروزی مثبت است و رسیدن به متعلق این آرزو بعید و دور از دسترس نیست.

انسانی وسائل کسب و کار و فعالیتمادی و تجارت را مهیا میسازد، سرمایه مالی به کار میاندازد، داد و ستد مینماید، اخلاق حسنه را در رابطه با کسب و مشتری رعایت میکند، از تقلب و حرام و تدلیس پرهیز مینماید، و در ابتدای این کسب و تجارت آرزو میکند که ثروتمند شود، و از ثروت خود بهره کافی بگیرد: برای اهل و عیال گشایش ایجاد کند، به دردمندان و مستمندان و ایتام رسیدگی نماید، گره مشکل مردم را بگشاید، درمانگاه بسازد، وام نیکو به مردم بدهد و. . . این آروز که صاحبش جدّی است آرزوی مثبت و درستی است.

انسانی در راه تکمیل معرفت دینی گام بر میدارد، از گناه و معصیت اجتناب میکند، به واجبات و فرائض الهی عمل مینماید، از پرداخت حقوق مالی دریغ و نجل نمیورزد، به مسائل خانوادگی و اجتماعی و انجام کارهای نیک ارزش میدهد، به فرمان حق، مشتاقانه به خلق خدا کمک میکند، در برابر حوادث تلخ و

شیرین که به ایمان و اخلاق انسان ضربه و زخم میزند صبر و تحمل نموده، و نمیگذارد زلف زندگیاش با لذتهای حرام گره خورده، و اجازه نمیدهد بلاها و تلخیها و مصائب و سختیهای راه کما ل او را از حرکت بازدارد، و در سایه این امور آرزو میکند که به رحمت الله و جنت الله برسد، قطعا این آرزو مثبت و رسیدن متعلق به آن حتمی و آرزوئی پاک و ملکوتی است.

ولی کسی آروز میکند که با پشت هماندازی و ترفند، و تقلب و یاری گرفتن از ظالم به مقامی و به ریاستی دست یابد، تا با به دست آوردن قدرت چهار اسبه به حقوق مردم بتازد، و اموال آنان را به تاراج ببرد، و فکر و عقل افراد را به اسارت گرفته برده و عمله خود سازد، و با یاری آنان به ارضاء تمایلات و شهوات بیقید و شرط خود برسد، این آرزو که برای اغلب آرزومندان دور از دسترس است آرزوئی باطل و همان آروزئی است که شیطان و فرهنگش به انسان تحمیل میکند، اینگونه آروز جدا آروزئی باطل و پوچ است، و همان است که در وعده فریبنده شیطان آمده، و گرفتار آن از عبادت و خدمت باز میماند، و چنان دچار سردرگمی و مشغولیت میشود، که از هزینه شدن عمر و استعداد و نیرویش در راه خدا و در طریق مثبت باز میماند، آری شیطان که عنوانی برای مطلق مستکبران، و فرعونیان تاریخ است سوگند یاد کرده که بندگان حضرت حق را دچار اینگونه آروزهای پوچ و باطل که مانعی و سدّی در راه رسیدن به کمالات و ارزشهاست کند: وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ .

کسی آرزو میکند که پس از وارد شدن به کسب و تجارت، و بدون رعایت حلال و حرام، و با پایمال کردن حقوق مردم، و از طریق ربا و رشون و غصب و تقلب بدون سیر شدن به ثروت بسیار هنگفتی برسد، تا با آن ثروت به دیگران

فخرفروشی کرده و در زمان خودش قارون گردد، این آروز همان آرزوی پوچ و باطل، و همان حالتی است که از طرف شیاطین در درون به وجود میآید و چه بسا چنین آرزومندانی چنان که تجربه نشان داده به آرزویشان نرسند، و درمانده و وامانده و عمر تلف کرده به کام مرگ افتند و به عذاب جاوید و همیشگی آخرت دچار شوند.

کسی آرزو میکند که به پست و مقام شاهی، ریاست جمهوری، وزارت، وکالت، امارت و خلاصه به ریاست خاصی برسد، و از این طریق عطش مقامپرستیاش فرو نشیند و هیجان میل و شهوتش آرام گردد، این همان آروزی پوچ و باطل است که بسیاری از آرزومندانش به آن نرسیدند و در حسرت و اندوه زیرخاک رفتند.

در رابطه با آرزوی باطل و پوچ روایات بسیار مهمی از اهل بیت نقل شده که به برخی از آنها اشاره میکنم.

روایات باب آرزو

از رسول خدا روایت شده:

«من کان یأمل ان یعیش غدا فانه یأمل ان یعیش ابدا:» (۱)

آن که پیوسته آرزو دارد که فردای نیامده زنده بماند در آرزوی زندگی ابدی و همیشگی است.

امیر مؤمنان میفرماید:

«اعلم یقینا انک لن تبلغ املک، و لن تعدو ا جلک، و انک فی سبیل من کان قبلک:» (۲)

۱- ۱) - بحار ج ۷۳ ص ۱۶۷.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

یقین بـدان که هرگز به آروزهـایت آنچنـان که میخـواهی نمیرسـی، و از زمـان معینی که برایت رقم خورده فراتر نمیروی، و به همان راهی میروی که گذشتگانت رفتند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«اتقوا باطل الامل، ضرب مستقبل یوم لیس بمستد بره، و مغبوط فی اول لیل قامت بواکیه فی آخره:» (۱)

از آروزی باطل و بیپایه بپرهیزید، چه بسا کسی که در آرزوی فردا بود، ولی آن را نیافت، و چه بسا کسـی که در ابتدای شـب آرزوی وضع او را داشتند، ولی در پایان آن به حالش گریستند!

و نیز آن جناب فرمود:

«اتقوا خداع الآمال، فکم من مؤمل یوم لم یدرکه، و بانی نباد لم یسکنه، و جامع مال لم یاکله:» (۲)

از آروزهای فریبنـده بپرهیزیـد، بسا آرزومنـد روزی بهتر که آن را نیافت، و بسا خانه بنا شـده که مالکش در آن ساکن نشد، و بسا مالی که مال دوست گرد آورد و آن را نخورد.

امام عارفان، و پیشوای مؤمنان علی (ع) فرمود:

«ان الامل یسهی القلب، و یکذب الوعد، و یکثر الغفل، و یورث الحسر:» (۳)

آرزو دل را دچار گمراهی میکند، وعده دروغ میدهد، غفلت زیاد ایجاد مینماید، و حسرت بر جای میگذارد.

و از آن حضرت روایت شده:

۱- ۱) - غرر الحکم حکمت ۲۵۷۲.

۲- ۲) - غرر الحکم تنظیم انصار ی ص ۸۵/۱۳۹.

۳- ۳) - بحار ۷۸ ص ۳۵.

«اعلموا ان الامل يسهی العقل، و ينسی الذکر، فاکذبوا الامل، فانه غرور، و صاحبه مغرور:» (۱)

بدانید، آرزو عقل را دچار انحرا ف و گمراهی میکند، و حق را از یاد انسان میبرد، پس آروز را دروغ پندارید، که آرزو فریبنده است و آرزومند فریبخورده.

حضرت صادق علیه السلام در د عای خود در روز عرفه به پیشگاه حق عرضه داشت:

«اعوذ بک من دنیا تمنع الآخر، و من حیا تمنع خیر الممات، و من امل یمنع خیر العمل:» (۲)

خداوندا به تو پناه میآورم از دنیائی که مانع آخرت نیک میشود، و از زندگی و حیاتی که مانع نیکو مردن میگردد، و از آرزوئی که سدّ کار خیر میشود.

امیر مؤمنان میفرماید:

«الاوانکم فی ایام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله و لم یضرره اجله:» (۳)

هشدار! که شما در روزگار آرزوئی هستید، که مرگ در پیذ آن است، پس هر کسی در روزگار آرزومندی پیش از رسیدن مرگش بکوشد، کوشش به حال او سودمند خواهد بود، و مرگش زیانی به او نمیرساند.

رسول خدا به ابن مسعود فرمود:

«قصر الملک، فاذا صبحت فقل: انی لا امسی، و اذا امسیت فقل انی لا اصبح، و اعزم علی مفارق الدنیا، و احبّ لقاء الله:» (۴)

۱- ۱) - نهج البالغه خطبه ۸۶.

۲- ۲) - میزان الحکم ج اول ص ۲۰۷.

۳- ۳) - بحار ج ۷۷ ص ۳۳۳.

۴- ۴) - بحار ج ۷۷ ص ۱۰۱.

آرزویت را کوتاه کن « آراسته به آروزی مثبت باش»

جون صبح فرا رسید به خود بگو: من روز را به شب نمیرسانم، چون شب درآمد بگو: من تا صبح زنده نخواهم ماند، پسر مسعود بر جدا شدن از دنیا مصّمم باش، و لقاء خداوند را دوست بدار.

امام موحدان، امیر مؤمنان میفرماید:

«من ایقن انه یفارق الاحباب، و یسکن التراب. و یواجه الحساب، و یستغنی عما خلّف، ونقیقر الی ما قدم کان حریا بقصر الامل و طول العمل:» (۱)

کسی که قطع و یقین دارد از دوستان جدا میشود، و در دل خاک خواهد رفت، و حسا ب و کتابی در دادگاه

حق پیش رو دارد، و آنچه بر جای مینهد سودی به حالش نخواهد داشت، و به آنچه از خیر و نیکی فرستاده محتاج است، سزاوار و شایسته است که رشته آرزو را کوتاه، و دامنه عمل را گسترده نماید.

امیر مؤمنان به مسئلهای که در تاریخ زیاد اتفاق افتاده و مردم را به اندوه سنگینی دچار نموده هشدار میدهد:

«انقطع الی الله سحانه، فانه یقول: و عزتی و جلالی لاقطعن امل کل من یؤمل غیری بالیأس:» (۲)

فقط به خداوند سبحان دل ببند، که حضرت حق میفرماید:

به عزت و جلالم سوگند که امید هر کس را به غیر من امید بندد به نومیدی تبدیل میکنم.

ایجاد آرزوهای باطل و پوچ و به ویژه دستنیافتنی از دیگر برنامههای

۱- ۱) - بحار ۷۳ ص ۱۱۲.

۲- ۲) - بحار ۹۴ ص ۹۵.

شیاطین و فرهنگ آنان است، شیاطین این روزگار زندگی، ابزار، زیور و آلات، و شکل شهرها را به صورتی درآوردهاند، و در این زمینه به نحوی تبلیغات میکننـد، که دلها از آروزهای فراوان ولی باطل وپوچ پر میشود، و مشغولیتی برای مردم به ویژه نسل جوان میسازد، که آنان را از خدا و قیامت و فرهنگ ناب اسلام، و عمل صالح و اخلاق حسنه، و هزینه کردن عمر در مسیر مثبت باز میدارد، این دشمن سوگند خورده این مسئله را در کمال شدت اعلام نموده است: «ولا فینّهم» .

آرزوهای رؤیایی و بر باد رفته

کشتن جعفر برمکی و همه برمکیان در یک شب به دست هارون کار کوچکی نبود، ترس و وحشت، غم و ماتم از در و دیوار بغداد میبارید، همه از هارون بیمناک بودند، و هارون هم بر دیگران و بر خود به شدت خائف بود، هارونی که بیش از چهل و هفت سال به نوشته تاریخنویسان عمر نکرد، و بیخبر از عمر کوتاهش قلبی پر از آرزو برای طول عمرش و کشورداریاش، و نظم حکومت پس از خودش داشت، که به هیچ کدام از آن آرزوهای رؤیائی و خیالی و پوچ هم نرسید.

دست جعفر وزیرش که به سرانگشت تدبیر از بغداد تا افریقا از چین تا اسپانیا را اداره میکرد و با فرمان هارون به کشتن او قطع شده بود دیگر وجود نداشت، قصر جعفر جوان که خود غرق آرزوهای بسیار برای خودش و نسلش بود در شرق دجله خاموش و متروک افتاده بود، و مرد دانا و خردمند از هر کنگرهاش پند و عبرتی مینشیند، اندکاندک آثار مرگ جعفر پدیدار شد، و فتنه و آشوب و هرج و مرج در سراسر آن کشور پهناور رخ نشان داد.

عربستان و عراق نسبت به حکومت خشمگین بود، و وفاداری کشورهائی هم که دور از مرکز بودند قابل اعتنا نبود! ایرانیان هم به خاطر قتل ابومسلمها، ابنمقفعها، جعفرها، و هم به علت رفتار نا پسند بنیعباس با خاندان علوی، و هم به سبب بیایمانی عمّال حکومت و برقراری تشریفات زائد، و تعصبات نژادی در اندیشه جدا ساختن کشور خود از قلمرو حکومت عباسی بود.

ایرانیان به حق، اسلام را چیز دیگر، و عرب و حکومت آن را چیز دیگر میدانستند، و هیچ رابطهای بین این دو نمیدیدند، و میان مسلمانی و تن دادن به حکومت مردمی که هرگز پای بند مقررات و احکام اسلام نبودند، هیچ ملازمهای قایل نبودند.

هارون که پس از قتل نخست وزیر لایقش جعفر برمکی با انبوهی از مشکلات روبرو شده بود، و کشور پهناور خود را که نسبت به آن صدها آ رزو در دل داشت در حال تجزیه میدید به شدت دچار هراس و بیم شده بود.

هارون پس از مرگ چعفر و از دست دادن او فوقالعاده ملول و افسرده و مضطرب به نظر میرسید، و همه آرزوهای خود را بر باد رفته میدید:

او احساس تنهائی و غربت شومی میکرد، چرا که قویترین تکیهگاه خود را از دست داده بود، و هر آن بیم سقوطش میرفت، در کمال ناامیدی و حسرت، و اندوه و ملالت دست دو فرزندش امین و مأمون را گرفت و عازم مکه شد.

در مدینه به تمام ساکنین آن شهر مقدس بذل و بخشش کرد و سه بار بین همه آنان سیم و زر پخش نمود.

از مدینه عازم مکه شد، در مکه هم به مردم در هم و دینار فراوان داد کارهای هارون برای ساکنین جزیرألعرب تازگی داشت، زیرا آ نان از مدتها قبل رابطه

دستگاه خلافت را با جزیزالعرب قطع شده میدیدند.

حساب هارون با آن بذل و بخششها صحیح از آب در نیامد، و سیم و زر نتوانست آن رابطه قلبی قطع شده را مجددا برقرار کند، نه تنها هارون بلکه حکومت عباسی در سراشیب سقوط افتاده و به سرعت در لغزشگاه خود فرو میغلطید.

از نظر داخلی مشکل بزرگ هارون مسئله جانشین بود، او میخواست وضعی فراهم بیاورد که دو پسرش امین و مأمون به روی هم اسلحه نکشند، زیرا اوضاع و احوال خود به خود حکوت عباسی را به سوی نابودی میبرد، و هیچ لزومی نداشت که زادگان هارون با ایجاد جنگ خانگی این سقوط را سرعت بخشند.

امین و مأمون هر یک به حساب آن زمان دارای امتیازاتی بودند، امین از طرف پدر و مادر عباسی بود، زبیده زن قدرتمند زمان طبعا از فرزندش حمایت میکرد، ولی این امین به ظاهر نجیب الطرفین موجودی خوشگذران کوتاهفکر، کمشخصیت و جبون و ترسو بود.

برعکس امین، مأمون که مادرش یک کنیز بود فردی شجاع، کاردان، سیاستمدار، هوشیار، سرالانتقال، و ارادهای جدی داشت.

هارون از نقاط ضعف و قوت دو فرزندش به خوی آگاه بود، و آن دو را از هر جهت میشناخت، ولی زبیده با آرزوئی که برای جانشینی امین داشت میکوشید نظر هارون را نسبت به امین تغییر دهد.

در هر صورت هارون در سفر به عربستان و زیارت خانه خدا برای این که به خیال خود، در حیات خویش اختلاف فرزندانش را از میان بردارد، کشور خود را تقسیم نموده، ایران، هنر، افغانستان و ماوراءالنهر

ص:۱۹۹

را در قلمرو مأمون، و عربستان، مصر، شامات و سایر متصرفات غربی را به امین واگذاشت و سفارش کرد که پس از او امین در بغـداد اقامت کنـد، و مأمون در مرو ساکن شود، و هر کدام از آنان که زودتر از دنیا رفتند دیگری قلمرو او را در تصـرف خود درآورد.

آنگـاه هـارون در کنار کعبه امین و مأمون را سوگنـد داد که با هم به مخالفت و ستیز برنخیزنـد، و اشـراف و اعیان و بزرگان و رجالل اسـلامی را که برای حـج آمـده بودنـد بر آن سوگنـد شاهـد گرفت، و عهدنامهای نوشت که به امضاء رجال حاضـر در مجلس رسید، و قرار شد آن عهدنامه بر سر در خانه کعبه محفوظ بماند.

هارون پس از انجام این کارها به این خیال که به کار ملک مملکت سـر و سامانی داده و از آشـفتگی آن حتی پس از مرگش جلوگیری کرده است به بغداد بازگشت.

آشـنایان دسـتگاه حکومت میدانسـتند که یگـانگی میـان امین و مـأمون محال است و در حقیقت تخم اختلاف آنان پیش از به وجود آمدنشان کاشته شده و پس از آن هم آبیاری گردیده بود.

امین به شرافت ادعائی نسب خود رد سرور و دلخوشی قرار داشت و مأمون را کنیززاده مینامید و تحقیر میکرد، زبیده مادرش و بنیعباس هم در تمام موارد او را تأیید میکردند.

در مقابـل مـأمون هم مورد توجه ایرانیان به ویژه جعفر برمکی بود، و جعفر پارهای از رموز مملکتـداری را به وی آموخته بود، امین و مأمون هر یکٔ در دربار هارونی هوادارانی داشتند ولی اشراف عرب جانب امین را نگه میداشتند.

شبی که اکثر خانواده عباسی در قصر زبیده مهمان بودند. صحبت از مسابقه

اسبدوانی به میان آمد، که صبح همان روز میان جوانان عباسی به عمل آمده بود.

در این مسابقه هشتاد سوارکار عرب شرکت داشتند، که نفر اول مأمون و نفر آخر امین بوده است، زبیده از شنیدن خبر شکست امین به شدت ناراحت شد، و برای این که هم شخصیت مأمون را در هم بشکند و هم به آتش دل خود آبی بپاشد آهی کشید و شروع به نقل خاطره دور و درازی کرد:

زبیده گفت: بیست و چند سال پیش شبی با هارون به بازی شطرنج مشغول بودیم و شرط ما این بود که هر کس ببرد هرچه از طرف مقابل بخواهد بپذیرد. بار اول من باختم و هارون از من خواست عریان شوم و سه بار دور قصر بدوم، هرچه اصرار کردم که هارون موضوع دیگری پیشنهاد کند زیر بار نرفت و من ناچار عریان شدم و سه بار دور قصر دویدم، و وقتی برگشتم، دوباره سر بازی نشستیم و این مرتبه من مسابقه شطرنج را بردم، و چون ناراحتی شدیدی از هارون نسبت به تقاضایش از خویش داشتم به او گفتم: باید زشتترین کنیزان مطبخی مرا عقد کرده با وی همبستر شود، هر چه هارون اصرا رکرد از این مسئله بگذرم نپذیرفتم، حتی حاضر شد مالیات یکسال منطقه مصر را به من ببخشد، که شرط خود ر ا عوض کنم من قبول ننمودم، و دست او را گرفته به مطبخ بردم، و زشتترین کنیز خود را به او نمودم و خواستم که همان شب با او باشد.

هارون به ناچار پذیرفت، و پس از نه ماه همان کنیز مطبخی از هارون فرزندی آورد که او را مأمون نامیدند، در میان اهل مجلس سخنی در گوشی آغاز شد، و حاضرین در شرافت نسب امین و حقارت و پستی نسب مأمون سخنها گفتند، تا زبیده را دلخوش دارند، ولی زیده بیقرار و ناآرام بود و در کمال حیرت و شگفتی میدید که اصرار آن شبش چه نتیجه ترسناکی به بار آورده، و چه رقیب

ص:۲۰۱

شکست ناپذیری در برابر جگرگوشهاش علم کرده است.

بعدها که آن وقایع شگفتآمیز تاریخی پیش آمد، زبیده بهتر و بیشتر متوجه شد که چگونه قلمزنان تقدیر به دست خود وی طرح بزرگترین مصائب را برایش ریختهاند، وه که در پرده تقدیر چه نقشها مصور شده؟ !

فرعون که در آروزی سلطنتی درازمدت و بدون مزاحم بود، برای جلوگیری از طلوع ستاره الهی موسی همه زنها و مردهای سبطی را از یکدیگر جدا کرد، و زنان باردار را محکوم به سقط جنین نمود، و همه پسران متولد شده را محکوم به مرگ کرد، ولی دست قضا چیز دیگر میخواست، نطفه موسی بسته شد، و پس از ولادت در آغوش فرعون رشد کرد و ریشه فرعون و آرزوهایش را سوزانید.

آری زبیده خیال میکرد تمام آن جنگها، آن فداکاریها، آن رنجهای صدر اول اسلام برای آن بوده که هارونی بر مسند حکومت بنشیند و او هم بانوی اول مملکت پهناور اسلام باشد، و به هر شکلی که دلش میخواهد به آرزوهای باطلش برسد.

او چون اینگونه تصور داشت میکوشید که پایههای آن حکومت رابرای فرزندش امین و نوادگان خود موروثی کند و یک بهشت ابدی خانوادگی در روی زمین برای خود و اولادش بنا نماید.

او از حقیقت زندگی و خط سیر کارگاه آفرینش بیخبر بود، و نمیدانست

چه موریانهای به داخل سقف و ستونهای امارت آل عباس راه یافته، و چگونه آن دستگاه عریض و طویل از داخل پوسیده و رو به فنا میرود.

نمیدانست که دست تقدیر و قدرت حق به دست خود او بنا بر اصرارش تصویر پسری غیر از امین در کارگاه هستی رقم میزند و با دست او امین

ص:۲۰۲

جگرگوشه زبیده را از تخت سلطنت بزیر میکشد و در خاک تیره قبر فرو میبرد!

انسان وقتی از راه حق و حقیقت منحرف شد، هنگامی که در خودپرستی و شهوات و اغراض غرق گردید، دیگر چشمش جز منجلابی را که در آن غرق شده نمیبیند، و گوشش جز کلمات مبتذلی که بر اساس معاملهگری و تملق و غیبت و ج اسوسی است نمیشنود.

آری اگر چشم دل کور نشود پاک و بینا بماند میتواند جمال و جلال خداوندی را تماشا کند، و گوش اگر سنگین و کر نباشد میتواند ندای حق را بشنود، و صاحبش از افتادن در چنین منجلابهائی مصون بماند.

باری سخن از هارون بود که مانند همسرش در آرزوهای خیالی و باطل به سر میبرد، گفتیم او چون به غلط و اشتباه کشور پهناور اسلامی را ملک خود میدانست، آن را بین دو فرزندش تقسیم کرد و پنداشت خیالش در زندگی و مرگ آسوده شده، میرفت که در آرامش کاذب خود غرق شود، که بناگاه خبر آشوب رافع بن لیث در خراسان به او رسید، خبرهای بخش پهناور خراسان غمانگیز و اضطرابآور بود، رافع بن لیث پس از قتل جعفر برمکی گروهی را با خود همدست کرده بر ضد استاندار حکومت عباسی سر به شورش برداشت و او را کشت، فتنه خراسان چنان بالاـ گرفت که هارون تصمیم گرفت شخصا به خراسان سفر کند، پیش از حرکت شبهنگام خوابی دید که از تعبیرش عاجز ماند، در خواب دید که ناگهان کف دستی در برابر دیدگانش ظاهر شد و مشتی خاک سرخرنگ را پیش روی او گرفت و گفت: گور تو در موضعی است که خاک آن سر میباشد.

در هر صورت به طرف خراسان حرکت کرد، چون موکب حکومتی به

خراسـان رسـید جنگهـای شدیـدی میـان هارون و قوای رافع بن لیث روی داد که در اغلب این جنگها خسارات جانی بسـیار بر سپاه هارون وارد آمد، هارون از فتنه رافع به شدت نگران و مضـطرب بود، زمانی که به طوس رسید فرمان داد برادر رافع را که مردی به غایت پرهیزگار و منزوی بود احضار کردنـد، ون به حضور هارون رسـید از او خواست محل رافع را به او نشان دهـد، وی گفت: من با برادرم همفکر و همعقیده نیستم، چنان که میبینی گوشهگیرم و از سیاست چیزی نمیدانم.

ولی هارون که فوقالعاده خشمگین بود زیربار نرفت و دستور داد مرد بیگناه را در حضورش قطعه قطعه کردند! !

زاهـد گوشـهگیر آن سـرنوشت دردنـاک را خیلی عـادی و بیـاهمیت و با سـکوت پرهیبتی تحمل کرد، و فقط در دم آخر نگاه مظلومانه و بیگناه خود را در نگاه هارون دوخت و زیر لب گفت: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ .

کسـی نـدانست در نگاه و کلام مقتول بیگناه چه اثری نهفته بود که هارون از مشاهـده آن آخرین نگاه و آخرین کلام بیهوش شـد و چون بهوش آمـد گفت: اسم این مکان چیست؟ پاسـخ دادند طوس گفت: ممکن است مشتی از خاک اینجا را برای من بیاوریـد یکی رفت و مشتی از خـاک سـرخرنگ طوس را آورد و پیش چشم او گرفت هـارون گفت: این همان خاک و همان دسـت و ساعـد اسـت کـه در خـوا ب دیـدم، یقیـن دارم مـدفن من همین جـاست، دو روز دیگر بر هـارون در نهـایت انـدوه و اضطراب گذشت و سرانجام در همان جایگاه در دل خاک گور قرار گرفت.

آری مردی که برای چند روز حکومت غاصبانه، خاک را از خون بسیاری از

بیگناهـان سـرخ کرد، سـرانجام زیر مشتی خاک سـرخ رفت، و همه آنچه را ملک خود میپنـداشت و نسـبت به آن برای خود و فرزنـدش آرزوهـا داشت، بـا افسوس و حسـرت به دیگران واگـذاشت، و برای خود او کولهبـاری سـنگینتر از کوههـا از گناه و معصیت و شهوترانیهای حرام و غارت بیت المال باقی ماند! (۱)

۳- وادار کردن مردم به حرام نمودن حلال و حلال کردن حرام.

شیطان و دست یارانش در طول تاریـخ گروهی را شسـتشوی مغزی داده، و با تحمیل فرهنگهای دسـتپخت عمال کافرشان امور خرافی و اندیشـههای انحرافی را رواج داده و به متابعانشان قبولاندند که از پیش خود اموری که عقلا و شرعا حلال است حرام نمایند، و مسائل یکه عقلا و شـرعا حرام است حلال کنند، از موارد این امور خرافی که در روزگار بعثت رواج داشت شـکافتن گوش چهارپایان برای حرام پنداشتن استفاده از آنها بود.

اگر بخواهم به امور خرافی حـاکم بر گذشـتگان، و امور خرافی حـاکم بر مردم به اصـطلاح م تمـدن امروز، و آنچه که مباح و حلال بوده ولی شـیاطین حاکم بر جوامع بر ملتها قبولاندنـد که آن را بر خود حرام کرده، و آنچه حرام بوده حلال نمایند اشاره کنم کتاب مستقلی و شاید چند جلد کتاب شود!

امروز میبینید که در جوامع غربی، و بعضـی از بدنههای ملتهای شـرقی، دولتهای شیطانصـفت، با کمک کسانی که واقعا شیطان هسـتند ولی در لبـاس اسـتادی و ژست معلمی به سـر میبرنـد چه مباهـات و حلالهـا و واجبـاتی را حرام، و چه حرامهـائی امثـال گناهـان کـبیره را حلاـل کرده، و از این طریق جهـان را به فسـاد حیرتـآوری دچـار نمودهانـد، آری این هم یکی از برنامههـای فرهنگی شیطان

ص:۲۰۵

۱- ۱) - آیئنه حقیقت ۱۲۳.

است، که با این کار انسان را از رحمت خـدا دور کرده، و به لعنت حق دچار میکنـد، و وی را از گرفتن فیوضات حق از کانال عبادت و تقو ا و خدمت به خلق محروم مینماید.

۴- ایجاد تغییر در وضع مخلوق و خلقت او

در این زمینه مطلب و سخن بسیار است، و بلائی که در این مورد به سر بشر آ مده با چند صفحه و بلکه با یک کتاب قابل بیان و توضیح نیست، بناچار مطلب را به صورت فهرستوار تقدیم میکنم:

شیطان یعنی رئیس اولیه ابلیس، و حاکمان خودخواه و مغرور و مستکبر و رویگردان از حق در ادوار تاریخ از گذشته دور تا به امروز که مصداق عنوان شـیطان هسـتند، با حاکم نمودن فرهنگشان بسیاری از مردم را وادار کردند تا از جهت فطرت خود که مایه کشـش به سوی خـداست منحرف شونـد، و امور صـد در صد حیوانی را به عنوان زندگی و حیات بپذیرند، به تابعان خود قبولاندنـد که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد تغییر دهنـد، بینی خود را که خداونـد بر اساس عـدل و حکمتش آفریـده با عمـل جراحی تغییر دهنـد، زنان موی سـر خود را به موئی به صورت مردان، و مردان موی سـر خود را به موئی به صورت زنان برگرداننـد، مردان بـا زدن آمپولی خـاص چون زنان برآمـدگی سـینه پیـدا کننـد، به جای ازدواج مشـروع و زناشوئی طبیعی به همجنسـگرائی روی آورده، مردان به مردان اکتفـا کننـد، و زنـان به زنان خود را از نظر غریزه جنسـی ارضا نماینـد و به عبارت دیگر لـواط و مسـاحقه را چنـان که در غرب قـانونی کردنـد بپذیرنـد، و بـا پـذیرش همگـانی و قـانونی نشـان دادن آن، قبـح و زشتیاش را در باطنشان از بین ببرند، اینگونه تغییرات حرام در جوامع بشری ناشی از خناسگری شیاطین به

ویژه شـیاطین انسـی است، شیاطینی که دولت تشکیل داده و همه ابزار لازم را برای پا برجا کردن فرهنگشان مصادره کردهاند، شیـاطینی که اسـتادانی لائیک و پرفسورهائی بیرحم و بیقیـد و بنـد امثال فرویـد، و ورکایم، و مارکس، و انگلس را در غرب و شرق در اختیـار داشـتند و دارنـد، تـا بـا زبان علمی هر فسادی را رواج دهنـد، و با زبان علمی زمینه قبول آن را در قلوب فراهم نمایند!

قرآن در پایان آیات مورد توضـیح اعلام میکند: شـیطان به مردم وعده دروغ میدهد و آنان را در آروزهای سرابوار میاندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمیدهد.

به یقین پیروان شیطان جایگاهشان دوزخ است و از آن هیچ راه فراری نیابند.

پایان این بخش نزدیک اذان ظهر

روز پنج شنبه ۱۵ مهر ۱۳۸۹ برابر با ۲۸ شوال ۱۴۳۱

حسین انصاریان.

ص:۲۰۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹